

من



حمد و ثنای بی حد و منتها و شکر و سپاس بی اندازه و قیاس حضرت  
پادشاهی را - جل ذکره - که طالبان وصال و مشتاقان جمال او را دلیل  
وجود او هم وجود اوست و برهان شهود او هم شهود او.  
(شعر)

تو بدو بشناس او را نی به خود      راه ازو خیزد ازو نی از خرد  
تَلَطَّفَتْ بِأَوْلِيَائِكَ فَعَرَفُوكَ وَكَلَّطَتْ بِأَعْدَائِكَ لَمَّا جَحَدُوكَ.  
وصلوات متعالیات و تسلیمات متوالیات حضرت سیدی را که جمیع  
انبیا را پیشوای بحق و همه اصفیا را رهنمای مطلق است.  
(بیت)

خواجه کونین و سلطان همه      آفتاب جان و ایمان همه  
و برآل و اصحاب و خلفا و احباب او، و بر محبان و متابعان ایشان  
اجمعین الی یوم الدین.  
اما بعد. این کلمه بی چندست از آنفاس نفیسه و الفاظ متبرکه حضرت

علیه صدر مسند ارشاد و هدایت، جامع نعوت و خصایص ولایت، ملائذ زمان، قطب اهل حقیقت و عرفان، مظهر صفات ربانی، مورد اخلاق سبجانی؛ آنکه

(بیت)

گشت بی کبر و ریا و کینه‌بی      نور قدسی را رخس آینه‌بی  
وان لقای او جواب هر سؤال      مشکل از وی حل شده بی‌قیل و قال  
وَ عَلٰی تَفَنُّنٍ وَ اصْفِیْهِ بِحُسْنِهِ      یَفْنٰی الزَّمَانُ وَ فِیْهِ مَا لَمْ یُوصَفْ  
أَرَدْتُ لَهُ مَدْحًا فَمِمَّنْ فَضِیْلَةٍ      تَأَمَّلْتُ إِلَّا جَلَّ عَنْهَا وَ قُلْتُ  
أعنی: حضرت قدوة العارفین انسان عیون المَحَقِّقِین و لِرِثِ الانبیاء  
و المرسلین شیخنا و سیدنا الشیخ بهاء الحق و الدین محمد بن محمد البخاری  
المعروف «نقش‌بند» - قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ وَ طَیَّبَ مَشْهُدَهُ وَ تَوَرَّضَ رِیْحَهُ وَ نَفَعَنَا  
بِمَحَبَّتِهِ وَ الْاِفْتِدَاءِ بِسِرِّتِهِ - و شمه‌بی است از لطایف معارف که در خلال  
اقوال در مجالس صحبت - عَلٰی الدَّوَامِ فِی اللَّیَالِیِ و الایام - بر زبان مبارک  
ایشان می‌گذرانیدند.

و بنده ضعیف محمد بن محمد الحافظی البخاری - وفقه الله سبحانه  
لما یحبّه و یرضاه - بعضی از آن کلمات قدسیه را از سر صدق و ارادت به نیت  
تیمن و استرشاد در قلم می‌آورد. و اکنون به امر و اشارت اعزّه دوستان  
- متعنا الله ببقائهم و ادام برکة بقاءهم - حرفی چند از آن انفاس، برای تبرک  
و استیناس، در قید کتابت در آورده؛ تا چون طالبان صادق و مخلصان محق  
به استماع این کلمات انتفاع گیرند، چنان بود که گویا شرف مجلس صحبت  
ایشان را دریافته‌اند و از ایشان سخن شنیده.

ذکر احوال و مقامات شریفه و کرامات و آثار عجیبه که از مبدأ تا منتها بر ایشان گذشته است - و اکثر من ان تعد و تحصی است - اگر چه درین وقت قوی درخورست و پسندیده است، تا از نسمات ریاض احوال عجیبه ایشان شمه‌یی به مشام جان طالبان صادق برسد و دلها و جانها را از آن استرواحی باشد، و بر موجب عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة در ذکر آن امید وصول به فضل رحمت الهی و نزول فیض نامتناهی باشد؛ اما درین وقت برین مقدار اقتصار افتاد.

و خود سخنان این طایفه که از ذوق و حال است نه از حفظ و قال، بحقیقت چنانکه اهل بصیرت گفته اند فقه الله الاکبر و برهانه الاظهر است و یقینی که اهل بصیرت را از تأمل در سخنان این طایفه بحاصل آید اقوی و اعلی بود از یقینی که از مشاهده خوارق عادات باشد، و ازینجا گفته اند:

(بیت)

موجب ایمان نباشد معجزات ، بوی جنسیت کند جذب صفات  
معجزات از بهر قهر دشمنست بوی جنسیت پی دل بردنست  
و چون سخنان این طایفه از تجلی کلام الهی بود، صفت آن سخن را کماهی در میان نتوان آورد. و یکی از کبرا می گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ  
الْإِنْسَانَ الْكَامِلَ مُعَلِّمَ الْمَلِكِ وَأَدَارَ تَشْرِيفاً وَتَنْوِيهاً بِأَنْفَاسِهِ الْفَلَكَ. و با این همه بعضی از مُنْکِران قرآن را «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» خواندند، يُضِلُّ بِهِ \* «إِذْ تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»: سورة القلم. (۶۸/۱۵).



کَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا\*

پس سخنان این طایفه کَنیلِ مَضَرِ مَاءٍ لِلْمَحْبُوبِينَ و بَلَاءٌ عَلَيِ  
الْمَحْبُوبِينَ است.

(شعر)

هر کش افسانه بخواند افسانه است و آنکه دیدش نقد خود مردانه است  
آب نیل است و به قبطی خون نمود قوم موسی را نه خون بد آب بود  
دشمن این حرف این دم در نظر شد ممثل سر ننگون اندر سقر  
گر تو مرد راز جویی راز جوی جان فشان و خون گری و باز جوی  
بقدر تصفیة دل از علایق و عوایق و بر مقدار تأمل بسیار در  
سخنان ایشان، فهم معانی ظاهره تخم معانی حقیقه گردد و جمال حقیقت  
فهم روی نماید؛ با آنکه سخن این طایفه که از عالم علم وراثت و عیان است  
نه از علم دراست و بیان، از طوری است که هر چند از آن طور به لسان علم  
و عبارت یا به لسان ذوق و اشارت سخن گفتند، بحقیقت شرح او با کسی  
که بدان نرسیده است نتوانستند. مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ † وَ مَا زَادَ بَيَانُهُمْ  
غَيْرَ سِتْرِهِ فَإِنَّ الْأَعْرَابَ عَنْهُ لَغَيْرِ ذَائِقِيهِ سِتْرٍ وَالْإِظْهَارَ لَغَيْرِ وَاجِدِهِ إِخْفَاءُ.  
و مقصود گویندگان جز تنبیهی و تشویقی بیش نبود، زیرا که این

نوع سخن طلب طالبان را قوت دهد و همت ایشان را قوی گرداند. و اگر  
کسی را در سرپنداری بود درهم شکند تا فضل دیگران و افلاس خود

\* سورة البقرة (۲) / ۲۶

† سورة الانعام (۶) / ۹۱

بینند. سخن بعضی از مشایخ است: لَا تَزِنِ الْخَلْقَ بِمِيزَانِكَ وَ زِنِ نَفْسَكَ بِمِيزَانِ الصِّدِّيقِينَ لِتَعْلَمَ فَضْلَهُمْ وَإِفْلَاسَكَ.

شیخ شهید مجدالدین بغدادی - قدس الله روحه - دعا می کرد و

می فرمود: الهی کار تو بعلت نیست، مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان؛ که قسمی دیگر طاقت ندارم.

(شعر)

گر نیم مرغان ره را هیچ کس      ذکر ایشان کرده ام. اینم نه بس؟  
گر نیم زیشان، ازیشان گفته ام      خوش دلم کاین قصه از جان گفته ام  
و شیخ امام عارف ربانی ابویعقوب یوسف بن ایوب همدانی را  
پرسیدند که چون این طایفه روی در نقاب آرند چه کنیم تا سلامت مانیم؟  
فرمود: هر روز از سخن ایشان بخوانید.

ویکی از صدیقان می فرماید: کسی باید که سخن او گوید تا من  
شنوم، یا من گویم و او می شنود. اگر در جنت گفت و گوی او نخواهد بود  
مرا با جنت چه کار. اقتباس جذوات مواجید از انفاس طیبه ایشان توان  
کرد. وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا \*

(شعر)

گر ندارم از شکر جز نام بهر      این بسی بهتر که اندر کام زهر  
آخرم زان کاروان گردی رسد      قسم من زان رفتگان دردی رسد

\* سورة فصلت (۴۱) / ۳۳

نطقها نسبت به تو قشربست لیک پیش دیگر فهمها مغزست نیک  
 آسمان نسبت به عرش آمد فرود ورنه بس عالیت پیش خاک تود  
 و این کلمات قدسیه اگر چه قصیده المبانی است کثیره المعانی است.  
 والقلیل یدل علی الکثیر والجرعة تنبی عن البحر الغزیر.

وقدوة الکبار شیخ بزرگوار شیخ ابو عبدالرحمن سلمی نیسابوری  
 - قدس الله سره - که مصنف حقایق التفسیر وصاحب کتاب طبقات مشایخ اند  
 - قدس الله ارواحهم - در کتاب طبقات ازهریک از آن کبار مقدار بیست سخن  
 کمایش ایراد فرموده اند و همان مقدار را در نظر اولوالابصار و اهل  
 بینش و اعتبار دال بر سیرت و طریقت و علم و حال آن بزرگ گردانیده و  
 در آن چند سخن بیان بعضی از علوم و معارف ایشان که اساس سیر و سلوک  
 بر آن است کرده و لنافیه أسوة حسنة فی تقلیل الکلام مع الدلالة علی المرام.  
 وحاصل آنکه:

(بیت)

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام  
 و اگر این کلمات قدسیه را در بعضی از مواضع احتیاج به اندک  
 شرحی افتد، اولی آن بود که آن شرح به استعانت و استمداد از  
 کلمات مشایخ و انفس نفیسه اهل الله باشد. فان کلام المشایخ یفسر بعضه  
 بعضاً. و در میان دو سخن شرح و مشروح دایره یی در خط کشیده شود تا  
 فصلی باشد منبئی از وصل. زیرا:



(بیت)

جمله معشوقست وعاشق پرده‌یی زنده معشوقست وعاشق مرده‌یی  
 واین ضعیف در خود نمی‌دید که برین معنی اقدام نماید، اما به  
 حکم اشارت شریفه قدوة اهل الله صفوة اصحاب الانتباه سیدار باب الطریقه  
 موضح رموز اهل الحقیقه اسوة طلاب الیقین خدمت خواجه علاء الحق  
 والدین محمد بن محمد البخاری المشتهر بـ «عطار» - اطال الله مدته حیاته  
 وافاض علی المسترشدین انوار برکاته - درین فرصت دراملائے این مجموع  
 شروع افتاد. اگر مدد همت و نظر قبول ایشان باشد، زیادت گردد.

(بیت)

این سخن را چون تو مبدأ بوده‌یی گر فزون گردد تو اش افزوده‌یی  
 دیده غیبت چو غیب است اوستاد کم مبادا در جهان این دید و داد  
 شرح تو حیف است با اهل جهان همچو راز عشق باید در نهان  
 لیک گفتم وصف تو تا ره برند پیش از آن کز فوت آن حسرت خورند  
 باشد که درین کلمات گفتن و نوشتن وجود این ضعیف در میان نباشد  
 واین جمع و تألیف به برکت دعوات صالحه صاحب نظران سبب مزید  
 درجات قربت گردد. وبه - سبحانه - الحول والقوة.



## فمن تلك الكلمات القدسيه

[سلسله نقشبندی]

مسلمانی و انقیاد احکام و رعایت تقوی و عمل به عزیمت و دور بودن از رخصتها، بقدر قوت، همه نور و صفا و رحمت است و واسطه وصول به درجات ولایت است. به منازل و مقامات شریفه، اولیاء الله از پرورش این صفات می رسند.



آنچه حضرت خواجه ما - قدس الله روحه - درین کلمات فرموده اند اشارت به آن نفسی است که ایشان را از حضرت خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی - قدس الله روحه - رسیده است در مشاهده و واقعه که حضرت خواجه ما را - قدس الله روحه - واقع بوده است در مبادی جذبات و غلبات احوال ایشان. و این واقعه در آن شب بوده است که به سه مزار از مزارات متبرکه که رسیدند در آن سیر و جذبه. اول مزار متبرک که در نواحی بخارا است و منسوب است به خواجه محمد بن الواسع - رحمه الله - که از کبار تبع تابعین اند و رسیدن ایشان به بلاد ماوراءالنهر به نقل صحیح

ثابت شده است. و امر حضرت خواجه بزرگ مر حضرت خواجه ما را در آن واقعه این بوده است که قدم در عزیمت زنی و از رخصتها دور باشی و متابعت سنتها کنی و از بدعتها اجتناب نمایی. و دیگر سخنان فرموده اند که به مبدأ سلوک و وسط و نهایت تعلق دارد.

و حضرت خواجه ما - قدس الله روحه - علی الدوام در سلوک از سر تحقیق به آن امرها و وصیتهای عمل می کرده اند و به عنایت حق - سبحانه و تعالی - نتیجه عمل به هر وصیتی را در خود مطالعه می نموده اند. و بر موجب آنکه در آن واقعه مأمور بودند به عمل به عزیمت، به ذکر علائیه عمل نکردند، بواسطه عمل به آن وصیتهای ترقی در احوال باطنی خود مشاهده می نمودند.

و شرح قصه آن واقعه و سایر احوال عجیبه و کرامات غریبه ایشان در مقامات ایشان مسطور است که بعضی از اعزّه اصحاب و خلص احباب - متعنا الله بلفائهم و ایدهم و آواهم - به جمع و تألیف آن قصدی نموده اند. ان شاء الله - عز و جل - علی اکمل الوجوه و اجملها تمام گردد؛ و به ذکر و نشر آن مقامات، گوشها و زبانهای محبان و مخلصان منور و معطر شود. و حضرت خواجه ما را - قدس الله روحه - در طریقت نظر قبول به فرزندى از خدمت شیخ طریقت خواجه محمد بابای سماسی است، که ایشان از خلفای حضرت عزیزان خواجه علی رامینی اند، و ایشان از خلفای حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی، و ایشان از خلفای حضرت خواجه عارف ریوگری، و ایشان از خلفای حضرت خواجه عبدالخالق

غجدوانی قدس الله ارواحهم. و نسبت ارادت و صحبت و تعلم آداب سلوک و تلقین ذکر ایشان به خدمت امیر سید کلال است - رحمه الله - که از خلفای خواجه محمد بابای مذکور است.

اما نسبت تربیت حضرت خواجه ما - قدس الله روحه - در سلوک بحقیقت از روحانیت حضرت خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی است - قدس الله روحه - چنانکه شمه‌یی از آن در بیان آمد. و حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی از خلفای امام ربانی شیخ ابویعقوب یوسف بن ایوب همدانی اند. و خواجه یوسف همدانی را در تصوف انتساب به شیخ طریقت شیخ ابوعلی فارمدی طوسی است، که از کبار مشایخ خراسانند، و حجة الاسلام امام محمد غزالی را تربیت در علم باطن از ایشان است.

و شیخ ابوعلی فارمدی را در تصوف انتساب به دوطرفست: یکی به شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم گرگانی طوسی است که نسبت سلسله مشایخ ایشان به سه واسطه - شیخ ابو عثمان مغربی و شیخ ابوعلی کاتب و شیخ ابوعلی رودباری - به سید الطایفه شیخ جنید بغدادی می پیوندد. و دیگر نسبت شیخ ابوعلی فارمدی در تصوف به شیخ بزرگوار شیخ ابوالحسن خرقانی است که پیشوای مشایخ و قطب زمان خویش بوده اند.

و چون در آن عهدهای گذشته صاحب دولتان حقیقی که کاملان راه و سالکان طریق انتباه اند بسیار می بوده اند، و در دوره‌های اخیر کمتر - بل اعز من الکبریت الاحمر - گشته اند، لاجرم وقت بودی که طالبان صادق بعد از آن در صحبت و متابعت یکی از کبرای دین و مقتدایان اهل



یقین مرغ روحانیت ایشان از بیضه بشریت بواسطه تسلیم تصرفات آن مقتدا بکلی بیرون آمده بودی، از بسی کاملاً مکمل دیگر نظر تربیت و قبول یافتندی، و به شرف صحبت و سعادت خدمت ایشان رسیدندی، و انوار علوم و معارف و احوال از ایشان اقتباس کردند؛ و نسبت انتساب ایشان در تصوف و علم باطن متعدد و متضاعف شدی.

و شیخ شهید شیخ مجدالدین بغدادی - قدس الله روحه - اشارت به این معنی فرموده اند که درسند علم باطن هر چند واسطه بیشتر، آن اسناد عالی تر، زیرا که مشایخ که مقتبسان انوار حقیقت اند از مشکوة نبوت، هر چند انوار بواطن ایشان را اجتماع بیشتر، راه بر طالب بواسطه آن روشن تر، که نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء\* است.

و ازینجاست که همه مشایخ را اتفاق است که معروف کرخی را - قدس الله روحه - که سلسله اکثر مشایخ بدو می پیوندد انتساب در علم باطن به دو طرفست: یکی به داود طایی است - قدس الله روحه - که او را نسبت درین معنی به حبیب عجمی است، و او را به حسن بصری است، و حسن بصری را - رضی الله عنه - به امیر المؤمنین علی - کرم الله وجهه - و ایشان را به حضرت رسالت - صلی الله علیه و سلم. و دیگر معروف کرخی را انتساب در علم باطن به امام علی بن موسی الرضا است رضی الله عنهما. و ایشان را به پدر خود موسی الکاظم. و ایشان را به پدر خود امام جعفر صادق رضی الله عنه. و طریق ایشان طریق ائمه اهل بیت است اباعن جد



رضوان الله عليهم اجمعین - چنانکه مشهورست. وسلسله ائمه اهل بیت را - رضی الله عنهم - در علم ظاهر و علم باطن علماء و کبرای امت - رضی الله عنهم - بیانا لغزتها و نفاستها و تعظیماً لشأنها «سلسله الذهب» نامند.

و شیخ ابوالحسن خرقانی را انتساب در تصوف به سلطان العارفین شیخ ابویزید بسطامی است - قدس الله روحهما - و تربیت ایشان در سلوک از روحانیت شیخ ابویزیدست. و ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید بمدتی است. و شیخ ابویزید را انتساب در تصوف به امام جعفر صادق است رضی الله عنه. و تربیت ایشان هم از روحانیت امام جعفرست. و به نقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابویزید بعد از وفات امام جعفرست.

و امام جعفر را انتساب در علم باطن به دو طرفست: یکی به پدر خود امام محمد باقرست رضی الله عنه، و امام محمد باقر را به پدر خود امام زین العابدین علی بن الحسین است رضی الله عنهم. و امام زین العابدین را به پدر خود سید الشهداء الحسین بن علی است رضی الله عنهم. و سید الشهداء حسین بن علی را به پدر خود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است کرم الله وجهه. و امیر المؤمنین علی را به حضرت رسالت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه اجمعین. و دیگر امام جعفر را انتساب در علم باطن به پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق است رضی الله عنهم.

و قاسم بن محمد از کبار تابعین است و از فقهای سبعة که در میان

تابعین مشهورند و آراسته به علم ظاهر و باطن. وقاسم را - رضی الله عنه - انتساب در علم باطن به سلمان فارسی است رضی الله عنه. و سلمان فارسی را - رضی الله عنه - با وجود دریافتن شرف صحبت رسول - صلی الله علیه وسلم - و تشریف «سلمان منا اهل البیت» انتساب در علم باطن به امیر - المؤمنین ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - نیز بود بعد از انتساب به حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم.

و همچنین اهل تحقیق بر آنند که امیر المؤمنین علی - کرم الله وجهه - بعد از حضرت رسالت - صلی الله علیه وسلم - از آن خلفای رسول - علیه الصلوٰة والسلام - که بر امیر المؤمنین علی مقدم بودند هم به نسبت باطن تربیت یافته اند.

و شیخ الطریقه شیخ ابوطالب مکی - قدس الله روحه - در کتاب قوت القلوب فرموده است که قطب الزمان در هر عصری الی یوم القیامه در مرتبه و مقام نایب مناب ابوبکر صدیق است رضی الله عنه. و آن سه دیگر از او تاد که فروتر از قطب اند در هر زمانی نایب مناب آن سه خلیفه دیگرند: امیر المؤمنین عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین. و بر مثل یقین و صفت و حالت ایشان اند. و آن شش دیگر ازین صدیقان که صفت ایشان اینست که بهم تقوم الارض و بهم یدفع البلاء عن اهل الارض و بهم یرزقون و بهم یمطرون، در هر زمانی نایب مناب شش دیگرند از عشره مبشره رضوان الله علیهم اجمعین.

و حضرت رسالت - صلی الله علیه وسلم - در اواخر حیات خطبه

فرمودند و در آن خطبه چنین گفتند: **أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - إِتَّخَذَ صَاحِبَكُمْ خَلِيلًا وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا أَحَدًا خَلِيلًا لَأَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا.** و در حدیثی دیگر فرموده است: **إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - إِتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَمُوسَى نَحِيًّا وَأَتَّخَذَنِي حَبِيبًا، ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّتِي لَأَوْثَرَنَّ حَبِيبِي عَلَى خَلِيلِي وَنَحِيَّتِي.** مضمون این دو حدیث آن است که اهل بصیرت و ارباب تحقیق گفته‌اند: «خلت» عبارت است از دو مقام: یکی نهایت مرتبه محبی، و این معنی مرادست در حدیث دوم؛ و دیگر نهایت درجات و مراتب محبوبی، و مراد این معنی است در حدیث اول. و هیچ کس را با حضرت رسالت - صلی الله علیه وسلم - درین مرتبه شرکت نیست. و لفظ «مقام محمود» مشعر به این نهایت و به این درجه کمال است.

و آنکه فرمود: «اگر کسی را درین مقام خاص با من شرکت بودی ابوبکر را؛ و دی» دلیل است بر آنکه ابوبکر - رضی الله عنه - بحسب ولایت و علم باطن که علم بالله است اکمل و افضل و اعظم و اعلم اولیای امت است، بل که اکمل همه صدیقان است بعد از پیغامبران؛ و صدیق اکبر است. و کبرای اهل بصیرت را - قدس الله ارواحهم - برین معنی اجماع است. و این معنی بکلی دفع خیال کسانی می‌کند که برخلاف این اعتقاد دارند، و افضلیت او را تاویل کرده‌اند و به وجهی دیگر گفته.

و از آنچه مذکور گشت از احوال حضرت خواجه ما - قدس الله روحه و نور ضریحه - درین محل، و از بیان سلسله مشایخ ایشان - قدس الله ارواحهم - معلوم می‌گردد که ایشان را طریقه اویسیان بوده است. و بسیاری



از مشایخ ایشان که درین سلسله مذکورند «اویسی» بوده‌اند.  
 ومعنی اویسی آن است که حضرت شیخ طریقت شیخ عطار-قدس‌الله  
 روحه- گفته‌اند که قومی از اولیاء‌الله باشند که ایشان را مشایخ طریقت  
 و کبرای حقیقت «اویسیان» نامند و ایشان را در ظاهر حاجت به‌پیری نبود،  
 زیرا که ایشان را حضرت نبوت-علیه‌السلام- در حجر عنایت خود پرورش  
 می‌دهد بی واسطهٔ غیری، چنانکه اویس را داد رضی‌الله عنه. و این عظیم  
 مقامی بود و بس عالی، تا که اینجا رسانند و این دولت روی به‌که نماید  
 ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم \*.

و بسیاری از مشایخ طریقت را در اول سلوك توجه به این مقام بوده  
 است؛ چنانکه شیخ بزرگوار ابوالقاسم گرگانی طوسی را- که سلسلهٔ مشایخ  
 حضرت ابوالجناب نجم‌الکبرا- به ایشان می‌پیوندد، و از طبقهٔ شیخ  
 ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی‌اند- قدس‌الله ارواحهم- در  
 ابتدا ذکر این بود که علی‌الدوام گفتی: اویس اویس.

و در طریق سلوك، ارواح مقدسه و سایطاند در وصول فیض ربانی  
 و تجلیات رحمانی، اما در طریق جذب به که طریق وجه خاص است هیچ  
 واسطه در میان نبود. و مقصود از ذکر «لا اله الا الله» توجه بوجه خاص  
 است که ضروری همه موجودات است، و التجا و اعتصام به صفت قیومی  
 است چنانکه شیخ فریدالدین عطار می‌فرماید:

\* سورة الجمعة (۶۲)/۴.



(شعر)

پادشاهها دل به خون آغشته‌ایم  
 پای تا سر چون فلك سر گشته‌ایم  
 گفته‌ای من باشم ای روز و شب  
 يك نفس فارغ مباشید از طلب  
 چون که با لطف چنین همسایه‌ایم  
 لطف تو خورشید و ما چون سایه‌ایم  
 چه بود ای جان بخش بی‌سرمایگان  
 گر نگه‌داری حق همسایگان  
 رهبرم شو زانکه گمراه آمدم  
 دولتم ده گر چه بیگاه آمدم  
 هر که در کوی تو دولتیار شد  
 در تو گم گشت وز خود بیزار شد  
 مبتلای خویش و حیران توام  
 گر بدم ورنیک هم زان توام  
 نیستم نومید و هستم بی‌قرار  
 بوکه در گیرد یکی از صد هزار

## و منها

[جلال و جمال]

چون سالک را به هر دو صفت جمال و جلال پرورش دهند، جلال او را جمال بود و جمال او را جلال باشد. در استیلاي خوف، رجا بود و در غلبه رجا، خوف باشد. و در عين آن زمان که مظهر صفات جلال گردد به صفت جمال تواند توجه نمود.

آن نظر سلطان العارفين ابویزید بسطامي - قدس الله سره - بر مرید ابوتراب نسفی نظر جلال بود به نسبت تجلی ذات. و آن مرید به صفت جمال پرورش یافته بود. و اگر به هر دو صفت پرورش یافته بودی، او را قوت کشیدن آن نظر سلطان العارفين بودی، و وجود بشریت او متلاشی نگشتی.

وقتی با محمد زاهد که درویشی صادق بود، در صحرائی بودیم به کاری بیرون آمده، و تیشه‌ها باما بود. حالتی پدید آمد، تیشه‌ها را گذاشتیم و روی در آن بیابان آوردیم. باهمدیگر از هر نوع سخن می‌گفتیم. تا سخن بدانجا رسید که سخن در عبودیت و فدا می‌رفت. او

گفت: فدا تاچه غایت باشد؟ گفتم: تاغایتی که اگر درویش را گویند ترا می باید مردن، فی الحال میرد.

و درین زمان گفتن صفتی درمن پدید آمد که روی به محمد زاهد کردم و گفتم: «بمیر». در حال محمد زاهد ییفتاد و روح از بدن وی بکلی مفارقت کرد. ومدتی برین صفت بگذشت. تن او بعد مفارقت روح ییفتاده بود، و پشت بر زمین و روی در آسمان و پهای سوی قبله از چاشت تا نیمروز.

و آن روز بغایت هوا گرم بود و آفتاب در برج میزان بود. از آن صفت قوی مضطرب شدم و نیک متحیر گشتم. در نزدیک آنجا سایه بی بود، زمانی در آن سایه در آن حیرت نشستم. و باز از آنجا نزد وی آمدم. و در وی نگاه کردم، رنگ روی او از تأثیر گرمی هوا به سیاهی می زد. حیرت من زیادت شد. ناگاه در آن حیرت الهامی به دل من رسید که بگوی: محمد! زنده شو. سه بار این کلمه را گفتم. اثر حیات درو ظاهر شدن گرفت، و در اعضای وی حرکتی پیدا آمد، و در همان ساعت زنده شد، و به حال اصلی باز آمد.

و به خدمت امیر سید کلال رفتم و این قصه را با ایشان عرض می کردم. چون در اثنای قصه گفتم که روح از بدن او مفارقت کرد، و من متحیر شدم؛ امیر فرمودند: ای فرزند چرا در آن حالت حیرت نگفتی زنده شو؟! گفتم: الهامی رسید تا چنین گفتم، و او به حال خود آمد.



اهل تحقیق گفته‌اند: پرورش به‌هر دو صفت جلال و جمال سالک را وقتی بود که به حقیقت محبت ذاتی رسد. و یکی از علامات رسیدن به حقیقت محبت ذاتی سالک را آن بود که جهات صفات متقابلۀ محبوب همچون اعزاز و اذلال و ضر و نفع نزدیک سالک یکسان بود.

و نیز اهل تحقیق گفته‌اند: يُعْطَى الْحَقُّ - سُبْحَانَهُ - الْمَحْبُوبُ مِنْ أَوْلِيَائِهِ فِي الدُّنْيَا أَوَّلَ مَا يُعْطَى أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي الْآخِرَةِ. وَهُوَ قَوْلُهُ «كُنْ فَيَكُونُ» وَتِلْكَ الْكَلِمَةُ صُورَةُ الْإِرَادَةِ الْكَلِّيَّةِ.

و در صفت این مقام است آنچه گفته‌اند:

(بیت)

چون چنین خواهی خدا خواهد چنین

می‌دهد حق آرزوی متقین

کان لله بوده‌یی در ما مضی

تا که کان الله پیش آمد جزا

اما کمال معرفت و کمال ادب اقتضای آن‌کنده آن ولی محبوب

ارادت خود را تابع ارادت حق گرداند، و ارادت حق را تابع ارادت خود

نسازد؛ و بشناسد که آن حضرت تبعیت را نشاید و اگر این صفت از وی

ظهور کند بی اختیار وی باشد.

(بیت)

چون ولی را هست قدرت ازاله تیر جسته باز گرداند ز راه

و نیز گفته‌اند: اولیاء الله در وقت ظهور مثل این صفت، عیسوی -



المشهد باشند؛ یعنی آن مرتبه زنده گردانیدن ایشان را بواسطه روحانیت عیسی باشد علیه السلام.

سلطان العارفین ابویزید بسطامی - قدس الله روحه - مورچه بی در قدم مبارك او سپرده شد. از گذشته شدن آن مورچه متألم و متأثر گشت. الهامی به دل او رسید که: در آن مورچه دردم. دردمید مورچه زنده شد. در آن حالت شیخ ابویزید عیسوی المشهد بود.

و نیز گفته اند: کاملان اولیا را نصیبی تام است از نور حیات حقیقیه، که صفت ذاتیه فطرت سلیمه انسانی است؛ ایشانند که بر طهارت فطرت اند و از ظلمات طبیعت و صفات بشریت که تغییر کننده آن فطرت است خلاص یافته اند. و چون ایشان از نور حیات حقیقی بهره تمام دارند، به آن نور بر بواطن و استعدادات و خواطر و نیات و اعمال و احوال مخفیة خلق مطلع می شوند به طریق فراست. و از مطالعه هیأت و اوضاع بدنیه آن معانی مخفیة را ادراک می کنند. و دیگر هم به آن نور حیات حقیقیه - که نور الهی است - دل های طالبان مستعد را زنده می گردانند. و آن زنده گردانیدن به حیات حقیقیه شریف ترست از زنده گردانیدن به حیات حسیه. اما زنده گردانیدن به حیات حسیه و مظهر احیای حسی شدن کمترست وقوع وی در میان اولیاء الله، و عظیم ترست در نفوس خلق بدان التفات نمودن.

## و منها

[قرب و بعد]

همه دور افتادگیهای خلق از آن است که خود را دور می‌اندازند و باختیار بار بر خود زیادت می‌کنند، و اگر نه قصور در فیض الهی نیست. خدمت امیر سید کلال تمثیل می‌نمودند و می‌فرمودند: تا نم‌تعلقات دور نشود، کوزه وجود شایسته آن نگردد که او را در خمدان تصرف در آرند. و باز چون کوزه‌ها را در خمدان در آورند، بعضی از خمدان درست بیرون می‌آید بعضی شکسته؛ و این به نسبت ظهور ارادت ازلی است، با این همه آن را که شکسته بیرون آمده است، فی الجمله هم امیدی هست که دیگر باره او را آرد سازند و باگلی دیگر یار کنند و بار دیگر به خمدان برند، تا باشد که این بار درست بیرون آید.

و فرمودند: امیر در آخر حیات سه شبانروز روی به قبله متوجه نشسته بودند و باکس سخن نمی‌گفتند. بعد از آن بسخن باز آمدند و شکر گفتند و فرمودند: مقصود از این توجه آن بود که شناخته شود که این در را به قبول باز می‌کنند یا به رد.

اولیاء الله را بحکم آیت لهم البشرى فى الحياة الدنيا وفى الآخرة \*  
 هم در دنیا در وقت رفتن از حق - سبحانه و تعالی - بشارت می بود بقبول  
 و غفران.

و دیگر آنچه فرمودند: «همه دور افتادگیها ... الى آخره» بنا بر آن  
 است که هر چند بنده را صفت اختیار و خواستهای طبیعی کمتر می گردد،  
 وجود بشریت بیشتر نفی می شود؛ و از آن نفی، قربت بنده به حق - سبحانه  
 و تعالی - زیادت می گردد، زیرا که گفته اند:

(بیت)

قرب حق دوری تست از بود خویش بی زیان خود نیابی سود خویش  
 و به مقدار نفی اختیار بنده را با حضرت الوهیت موافقت در تدبیر  
 و تقدیر او بیشتر می شود، و به مقام رضا و سعادت رضی الله عنهم و رضوانه †  
 نزدیکتر می گردد، و همواره بنده بواسطه ترك اختیارها و خواستهای  
 گوناگون طبیعی و محو کردن آن صفات و هیأت بشریت از خود، در درجات  
 قربت ترقی می نماید؛ تا چون به درجه اعلاى بی اختیاری برسد که او را  
 بحقیقت هیچ خواستی نماند. آنگاه از حسیض بشریت به ذروة عبودیت  
 تواند ترقی نمود، و شایسته آن تواند گشت که به تصرفات جذبات الوهیت  
 او را به مرتبة الفناء فی الله و البقاء به رسانند، که اول درجات ولایت  
 خاصه است و منتهای سیر الى الله است و مبداء سیر فی الله است.

\* سورة یونس (۱۰)/ ۶۴.

† سورة المائدة (۵)/ ۱۲۲.



و عجایب این طور را نهایت نیست و سلوک که سیر الی الله است، غالباً به حکم سنت الهی شرط این جذبه است که در سیر فی الله است، نه آنکه علی القطع هر که طلب کند بیابد، یا هر که سلوک کند به مقصد برسد.

(بیت)

نه. هر صدف که فرو خورد قطره باران

درون سینه او گشت جای دردانه

صدف بیاید و باران و بحر و چندین سال

هنوز نیست مقرر که می شود یا نه

خَلِيلِي قَطَّاعُ الْفِيَا فِي إِلَى الْحِمَى

كَثِيرٌ وَ أَمَّا الْوَاصِلُونَ قَلِيلٌ

غواصان را اگر چه یمی نبود

در هر صدفی در یمی نبود

در عمر بنادر آنجنائی اقتد

وین دولت هر سیه گلیمی نبود

و این سیر فی الله را مقام وصول خوانند. در سیر الی الله، سیر عاشق است به معشوق؛ و در سیر فی الله، سیر معشوقش در عاشق. و این سعادت بعد از فنای صفات بشریت و بی اختیاری حقیقی میسر گردد؛ چنانکه در هر دو عالم او را هیچ مرادی و خواستی جز او نباشد و این بی اختیاری حقیقی بواسطه بی اختیاری در تسلیم ولایت شیخ بود. تسلیم ارادت شیخ

نردبان تسلیم احکام قضا و قدرست. چون اینجا از عهده تسلیم بیرون آید، آنجا تسلیم تواند بود. چون از عهده تسلیم در تصرف ولایت شیخ بیرون آید، تنق عزت از پیش جمال حقیقت بگشایند و قاصد به مقصود و مرید به مراد رسد.

## و منها

[صفات]

اثر توجه به روحانیت اویس قرنی - رضی الله عنه - انقطاع تام و مجرد کلی از علائق ظاهری و باطنی بود. و هر گاه توجه به روحانیت قدوة - الاولیاء خواجه محمد علی حکیم ترمذی - قدس الله روحه - نموده شدی، اثر آن توجه ظهور بی صفتی محض بودی، و هر چند در آن توجه سیر افتادی هیچ اثری و گردی و صفتی مطالعه نمی افتاد.

چون وجود روحانیت در انوار حقیقه بی نهایت محو شود، هر چند آدمی از خود وجودی طلبد و آنچه سرمایه ادراک است از خویشتن بجوید، جز بی صفتی و بی نهایتی چیزی دیگر نبیند.



این سخنان را وقتی می فرمودند که از مبادی سلوك واحوال خود حکایت می کردند و توجهات خود را به ارواح طیبه مشایخ کبار - رضی الله عنهم - و ظهور اثر هر توجهی در بیان می آورده اند.

گفته اند: اولیاء الله مختلف اند: بعضی بی صفت اند و بی نشان، و بعضی

بصفت اند، و بعضی از ایشان از صفات نشانمند گذشته اند. مثلاً گویند: ایشان اهل معرفت اند، یا اهل معاملات اند، یا اهل محبت اند، یا اهل توحیدند. و کمال حال و نهایت درجات اولیا را در بی صفتی و بی نشانی گفته اند. بی صفتی اشارت به کشف ذاتی است، که مقامی بس بلندست و درجه بی بس شریف است، و عبارت و اشارت از کنه آن مرتبه قاصرست.

### (شعر)

برتر از علم است و بیرون از عیان      ذاتش اندر هستی خود بی نشان  
زو نشان جز بی نشانی کس نیافت      چاره بی جز جان فشانی کس نیافت  
گر عیان جویی نهان آنکه بود      ورنهان جویی عیان آنکه بود  
و ربهم جویی چو بیچون است او      آن زمان از هر دو بیرون است او  
صد هزاران طور از جان برترست      هر چه خواهم گفت اوزان برتر است  
عجز از آن همراه شد با معرفت      که نه در شرح آید و نی در صفت  
و کمال این مرتبه بی صفتی حضرت سید المرسلین راست - صلی الله علیه وسلم - و همه انبیا و اولیا - علی حسب مراتبهم - خوشه چینان خرمن سعادت اویند، و به استمداد از باطن مقدس او در درجات آن مرتبه ترقی می نمایند؛ و مقام محمود که مخصوص به حضرت اوست اشارت به کمال این مرتبه است.

و از خواص مرتبه بی صفتی آن است که صاحب این مرتبه از اهل تمکین بود، و از صحبت قلب به صحبت مقلب قلب پیوسته باشد، و به جمیع صفات و اخلاق الهی متصف و متخلق باشد و متصرف بر احوال باطنی.



و بنابراین او را ابوالوقت گویند، و از صفتی به صفتی باختیار خود تواند انتقال نمودن، و از بقایای وجود بشریت بکلی صافی شده باشد و از آن معنی گفته‌اند:

(شعر)

صوفی ابن الوقت باشد در مثال      لیک صافی فارغست از وقت و حال  
حالا موقوف عزم و رای او      بسته بر رای جهان آرای او

## و منها

[ذکر]

حدیث «اجْمَعُوا وُضُوْكُمْ جَمَعَ اللهُ شَمْلَكُمْ» اشارت است به آنکه وضوی باطن را با وضوی ظاهر جمع کنید، تا استقامت باطن بحاصل آید. و استقامت باطن آن است که در جنب کلمه توحید همه تعلقات روحانی و جسمانی منفی گردد؛ و نفی این همه تعلقات استقامت احوال است. و دلیل بر استقامت احوال، استقامت افعال است، که امتثال امر و نهی خداوندی است و تعظیم فرمانهای حضرت او جل ذکره. و جز به استقامت افعال استقامت احوال معلوم نمی گردد.

رونده راه را هر آینه روش و کوشش می باید تا کار او بجایی رسد. «روش» یعنی رعایت ادب با اهل الله. «کوشش» یعنی سعی نمودن در کارهای حق - سبحانه و تعالی - و عمل کردن به آنچه او را معلوم شده است. هر چه می گوئیم از لوازم است که به آن عمل کنیم لَمْ تَقُولُوْنَ مَالًا تَفْعَلُوْنَ\* کاری مشکل است.

\* سورة الصف (۶۱) / ۲۱

فاذکرونی اذکرکم\*، ذکر حق - سبحانه و تعالی - توفیق یاد کردن است بر آن مراتبی که ذکر راست. و هر چه دیده شد و دانسته شده غیر است و حجاب. به حقیقت کلمه «لا» آن را نفی باید کردن.

ونفی خواطر که شرط اعظم سلوک است، بی تصرف عدم در وجود سالک - که آن تصرف عدم، اثر و نتیجه جذبه الهی است - بکمال میسر نگردد. و وقوف قلبی برای آن است که تا اثر آن جذبه مطالعه کرده شود، و آن اثر در دل قرار گیرد. و رعایت عدد در ذکر قلبی برای جمع خواطر متفرقه است.

و در ذکر قلبی چون عدد از بیست و یک بگذرد و اثر ظاهر نشود، دلیل باشد بر بی حاصلی آن عمل و اثر آن ذکر آن بود که: در زمان نفی، وجود بشریت منفی شود؛ و در زمان اثبات، اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد.

آنکه فرموده است خداوند - جل ذکره - در کلام مجید: ما عندکم ینفذ و ما عند الله باقی†، در معنی این آیت چنان باید دانستن که اعمال صالحه و اعمال حسنه که از اهل ایمان در وجود می آید، وقتی «عند الله» می گردد که در محل قبول حضرت او - جل ذکره - افتد؛ و علامت قبول عمل نفی شدن وجود بشریت است در آن عمل، و ظاهر شدن اثر تصرفات جذبه الهی است.

\* سورة البقره (۲)/ ۱۵۲

† سورة النحل (۱۶)/ ۹۶

بدان - وفقاً لله - که در تتمه بعضی ازین فوائد که اهل بصیرت - روح الله ارواحهم - گفته اند، مقصود و سر همه عبادات ذکر خداوندست عزوجل . و به سعادت عظمی کسی رسد، که ازین عالم برود و انس و محبت حق - تعالی - بروی غالب بود؛ و غلبه انس و محبت او جز به دوام ذکر او - عزوجل - نبود.

اصل مسلمانی کلمه لا اله الا الله است. و وی عین ذکرست. و همه عبادات دیگر تأکید این ذکرست. روح نماز، تازه کردن ذکر حق - سبحانه و تعالی - است بر دل بر سبیل هیبت و تعظیم. و مقصود از روزه کسر شهوات است، تا چون دل از مزاحمت شهوات خلاص یابد صافی گردد و قرارگاه ذکر شود. و مقصود از حج ذکر خداوند خانه است و تهییج شوق به لقای وی. و ترك دنیا و شهوات و معاصی برای فراغت ذکرست.

پس مقصود از امر و نهی، ذکرست. و حقیقت ذکر آن بود که از همه گسسته شود، و از محبت حضرت الوهیت به هیچ چیزی دیگر التفات ننماید. و او را هیچ معبودی نماند که طاعت وی دارد، جز حق تعالی. و هوی معبود وی نبود.

و علامت حقیقت ذکر آن بود که در وقت امر و نهی، فرمان خداوند را - عزوجل - فراموش نکند و امثال فرمان بجای آرد. و اگر نه نشان آن بود که ذکر او حدیث نفس بیش نبوده است.

پس باید که اساس مواظبت بر ذکر، بر توبه نصوح باشد از جمله معاصی ظاهری و باطنی به نسبت خلق و به نسبت حق سبحانه و تعالی. که ذکر



را با وجود مخالفت مذکور، اثر حقیقی نبود.

و دیگر از شرایط ذکر آن است که در طلب صادق بود، و درد طلب و داعیه سلوک راه او را حاصل باشد؛ تا از هر چه او را از سلوک راه مانع آید و مشغول گرداند، از آن مستوحش گردد و نفور شود، و از وجود خود نیز گریزان باشد تا از همه تواند روی گردانیدن، و مستغرق ذکر حق - سبحانه و تعالی - تواند گشت.

(رباعی)

سیر آمده بی زخویشتن می باید      برخاسته بی زجان و تن می باید  
در هر گامی هزار بند افزونست      زین گرم روی بندشکن می باید  
شیخ عطار - قدس الله روحه - فرماید:

(بیت)

یاد او مغز همه سرمایه هاست      ذکر او ارواح را پیرایه هاست  
توزننگ خویش نندیشی دمی      بر تهور نام او گویی همی  
وفایده کلی از ذکر آنگاه حاصل شود، که از شیخی کامل صاحب تصرف، تلقین گرفته باشد. تا از آن تخم ذکر حقیقی که در زمین مستعد دل طالب، به تلقین و تصرف صاحب ولایت افتاده باشد، طالب را ثمره ولایت بکمال حاصل آید. نورانیت کلمه به قدر نورانیت دل است، و نورانیت دل به قدر زوال هوی است. و شیخ کامل راهوای متبع نبود، و دل او را نورانیت تمام بود.

و اول راه آن بود که صفات مذمومه را از باطن خویش به قدر

وسع دفع کند، تا چون زمین دل از خار و خاشاک طبیعت خالی گردد، شایسته آن شود که تخم ذکر درو پاشیدن گیرد. و اگر به يك صفت ذمیمه بیش مبتلا نبود، جهد دفع آن نیز کند.

اگر چه اول در تصفیة دل باید کوشیدن، در مبدأ بکلی به تبدیل اخلاق نباید مشغول شدن؛ زیرا که چون توجه به شرط حاصل آید و بر مراقبه مداومت شود و تصفیة دل دست دهد، به امداد فیض حق - سبحانه و تعالی - چندانی تبدیل اخلاق نفس و تحصیل صفات دل میسر گردد که به عمرها به مجاهده دست ندهد. و چون این معنی به فیض فضل حق - سبحانه - بحاصل آید، به حد اعتدال و طریق صواب باشد؛ و هر چه او را از رفتن راه مشغول دارد از پیش برگیرد، زیرا که بتوان رفت الا به دلی فارغ. و چون این همه کرد، مثل او چون کسی بود که طهارت کرد. اکنون او را به امام حاجت بود که به او اقتدا کند. و آن پیر راه و کامل صاحب تصرف است. زیرا که راه حق - سبحانه و تعالی - پوشیده است، و راه شیطان به راه حق - عز وجل - آمیخته. راه حق یکی است و راه باطل هزار. وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ \*



(بیت)

راهِ بَرْدَن بی دلیل و راهبر	نیست ممکن در ره عشق ای پسر
چون چنان کردی خدا یار تو بود	رو بجو یار خدایی را تو زود
زیر ظل یار خورشیدی شوی	گر ز تنهایی تو نومیدی شوی

\* سورة الانعام (۶) / ۱۵۳

وانکه در خلوت نظر بر دوختست      آخر آنرا هم زیار آموختست  
خلوت از اغیار باید فی زیار      پوستین بهر دی آمدنی بهار  
یار آینه است جان را در حزن      در رخ آینه ای جان دم مزین  
تا نپوشد روی خود را از دمت      دم فرس خوردن بیاید هر دمت  
در کلام مجید فرموده است: اتقوا الله وكونوا مع الصادقین\*.

(بیت)

گر نتوانی ز خود بریدن      در پهلوی پهلوان ما باش  
وهم درین معنی گفته اند:  
در پهلوی راستی نشین تا به دل رسی، در پهلوی چپش نیایی از  
هر که بررسی.  
و چون سعادت صحبت او دریافت، تصرف خود در باقی کند. و در  
باطن او هیچ تصرفی نبود، کار خود جمله به او گذارد. و بداند که منفعت  
او در خطای مقتدا یش از آن است که در صواب او، اگر چه وجه آن  
نداند.

حضرت خواجه ما - قدس الله سره - می فرمودند که یکی از  
فواید مشورت با اهل دل و مردم عزیز آن است که اگر در آخر امر وجه  
صواب در آن کار ظاهر شود وجود تو در میان نیست، و اگر خلاف صواب  
ظاهر شود هم وجود تو در میان نیست.

و مشایخ طریقت - قدس الله ارواحهم - از جمله اذکار ذکر «لا اله

\* سورة التوبة (۹)/ ۱۲۰.



اللاهِ را اختیار کرده‌اند. و حدیث نبوی چنین واردست که: افضل الذکر  
لا اله الا الله.

و صورت این ذکر مرکب است از نفی و اثبات. و بحقیقت راه به  
حضرت عزت - سبحانه و تعالی - این کلمه تواند بود. حجب رونندگان  
نتیجه نسیان است. و حقیقت حجاب، انتعاش صور کونیه است در دل. و  
درین انتعاش، نفی حق و اثبات غیرست. و به حکم «المعالجه بالاضداد»  
در کلمه توحید نفی ماسوای حق، و اثبات حق - سبحانه و تعالی - است.  
و خلاص از شرک خفی جز به مداومت و ملازمت بر معنی این کلمه حاصل  
نیاید.

پس ذاکر باید که در طرف نفی، وجود جمیع محدثات را به نظر فنا  
و ناخواستن مطالعه می‌کند، و از معنی ذکر می‌اندیشد، و نفی خواطر دیگر  
می‌کند. و در طرف اثبات، وجود قدیم حضرت عزت را - جل ذکره - به  
نظر بقا و مقصودی و مطلوبی و محبوبی مشاهده می‌نماید. و در هر ذکر  
به اول و آخر حاضر می‌باشد. و هر چیز که دل را بدو پیوندی می‌بیند،  
به نفی، آن پیوند را باطل می‌کند؛ و به اثبات، محبت حق را قائم مقام آن  
محبت می‌گرداند؛ تا بتدریج دل از جمله محبوبات و مألوفات فارغ شود،  
و هستی ذاکر در نور ذکر مضمحل گردد، و علایق و عوایق وجود بشریت  
ازو برخیزد.

و گفته‌اند: باز داشتن نفس در وقت ذکر، سبب ظهور آثار لطف  
است، و مفید شرح صدر و اطمینان دل است، و یاری دهنده است در

نفی خواطر. وعادت کردن بازداشت نفس سبب وجدان حلاوت عظیمه است در ذکر و واسطه بسیاری از فواید دیگر.

و حضرت خواجه ما - قدس الله روحه - در ذکر، بازداشتن نفس را لازم نمی‌شمردند؛ چنانکه رعایت عدد را لازم نمی‌شمردند. اما رعایت «وقوف قلبی» را مهم‌تر می‌داشتند و لازم می‌شمردند؛ زیرا که خلاصه آنچه مقصودست از ذکر، وقوف قلبی است.

و بواسطه مطالعه جمیع مکونات و محدثات به نظر فنا، و مشاهده وجود قدیم - سبحانه و تعالی - به نظر بقا، و ملازمت برین معنی، صورت حقیقت توحید در دل ذاکر قرار گیرد، و چشم بصیرت وی گشاده گردد؛ تا او را میان شرع و عقل و توحید هیچ تناقض نماند. و درین مقام، ذکر صفت لازم دل گردد. و بعد از آن به جایی رسد که حقیقت ذکر با جوهر دل یکی شود، و هیچ اندیشه غیر نماند. و ذاکر در ذکر، و ذکر در مذکور فانی گردد.

و چون بارگاه دل از زحمت آغیار خالی گردد، و به حکم لَا يَسْعَى أَرْضِيَّ وَ سَمَائِيَّ وَلَكِنْ يَسْعَى قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ. الحديث، جمال سلطانِ «إِلَّا اللَّهُ» تجلی نماید، بر حکم وعده «أَذْكُرْكُمْ» \* مُجَرَّد از لباس حرف و صوت، خاصیتِ كُلِّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ † آشکارا شود؛ و ذکر روح با ذاکری روح و وجود او در بحر نامتناهی «أَذْكُرْكُمْ» مُسْتَغْرَق و مُسْتَهْلَك گردد.

\* «فاذکرونی اذکرکم» سورة البقره (۲) / ۱۵۲

† سورة القصص (۲۸) / ۸۸

(شعر)

ذکر گو ذکر تا ترا جان است      پاکی دل ز ذکر یزدان است  
 چون تو فانی شوی ز ذکر بذکر      ذکر خفیه که گفته اند آن است  
 یاد کرد و باز گشت و نگه داشت و یادداشت. مقصود از ذکر  
 لسانی و ذکر قلبی و نگه داشت - که مراقبه خواطر است - یادداشت  
 است، که مشاهده است و فانی شدن. و ذکر خفیه است علی الحقیقه.  
 و ذکر لسانی و ذکر قلبی بمنزله تعلم الفبا است، تا ملکه  
 خوانایی او را بحاصل آید. و اگر معلم حاذق بود، و در طالب صادق  
 استعداد آن بیند، شاید که در قدم اول او را خواننده گرداند، و به مرتبه  
 یادداشت رساند بی زحمت تعلم الفوبا. اما اغلب طالبان آنند که ایشان  
 را بر «یادداشت» دلالت کردن پیش از ذکر لسانی و ذکر قلبی، بمنزله  
 آنست که یکی پروبال ندارد، او را تکلیف می کنند و می گویند: بر پر  
 و بر بام بر آ.

ما به پر می پریم سوی فلك      زانکه عرشی است اصل جوهر ما  
 ساکنان فلك بخور کنند      از صفات خوش معنبر ما  
 دلبر ما شدست دل بر ما      گل ما بی حدست و شکر ما  
 ما همیشه میان گلشکریم      زان دل ما قوی است در بر ما  
 زهره دارد حوادث طبعی      که بگردد به گرد لشکر ما  
 زده های هوا پذیرد روح      از دم عشق روح پرور ما  
 و گفته اند: حَقِيقَةُ الذِّكْرِ عِبَارَةٌ عَنْ تَجَلِّيهِ - سُبْحَانَهُ - لِذَاتِهِ بِذَاتِهِ



مِنْ حَيْثُ الْإِسْمِ الْمُتَكَلِّمِ إِظْهَاراً لِلصِّفَاتِ الْكَمَالِيَّةِ وَوَضْعاً بِالنَّعْوَةِ الْجَمَالِيَّةِ  
وَالْجَلَالِيَّةِ.

وذكر بی شرکِ خفی اکنون دست دهد. سرِ شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ\*  
اکنون آشکارا گردد.

(بیت)

تا ز خود بشنودنه از من و تو لِمَنْ الْمُلْكُ وَاحِدِ الْقَهَّارِ  
روح در بدایت فطرت اگر چه حق را - سبحانه و تعالی - به  
یگانگی دانست، اما به یگانگی شناخت. زیرا که شناخت از شهود  
خیزد، و شهود از وجود درست نیاید، که شهود ضد وجودست، چون وجود  
روح پدید آمد، عین وجود او دوگانگی ثابت کرد. و شرح این اطنابی  
دارد. مقصود آنست که اشارت شود به چیزی از معنی آنچه حضرت  
خواجه ما - قدس الله روحه - فرموده اند در معنی «اذکر کم»: «ذکر حق  
- سبحانه و تعالی - بنده را توفیق یاد کردست بر آن مراتبی که ذکر  
راست» یعنی: ذکر زبان و ذکر دل و ذکر روح و ذکر سر و ذکر خفی.  
دل واسطه دو عالم جسمانی و روحانی است. و روح واسطه دو عالم  
دل و سر است.

و مرتبه سر نزد طایفه‌یی از اهل الله برتر از مرتبه روح و قلب  
است. و نزد طایفه‌یی برتر از مرتبه قلب و فروتر از مرتبه روح است.  
و بحقیقت سر عین روح و دل است. در نهایت مقام هر يك چون روح و  
\* سورة آل عمران (۳/۱۸)



دل در نهایت مقام خود متجلی گردند به وصفی غریب، و آن صفت غریب سر باشد، به نسبت کسی که به آن نهایت روح و دل، که ذکر کرده شد، نرسیده است.

و خفی روحی است خاص حضرتی که خاصان حضرت را دهند - و ایدهم بروح منه\* - تا واسطه گردد میان عالم صفات خداوندی و میان سر، تا بواسطه او راه یابند به عالم صفات الوهیت. که: رستم را هم رخس رستم کشد. لا تحمل عطايا الملك الامطيا الملك.

و ذکر در مرتبه خفی با حقیقت ذکر خفیه و سر آن که خلفای خانواده حضرت خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق - قدس الله ارواحهم - اشارت به آن فرموده اند، یکی است. زیرا تا وجود روحانیت باقی است و به مرتبه فنا نرسیده است، آن ذکر بحقیقت خفیه نیست. سخن کبرا که «لا یطلع علیه ملک فیکتبه و لانفس فتعجب به» اشارت به این است.

و چون به حقیقت فنا برسد، اینجا بود که باطن او از نفی بایستد و جز اثبات نتواند، و ذکر او «الله الله» شود. و اینجا به حقیقت کلمه و سر برسد. و حضرت خواجه ما - قدس الله روحه - در بیان این معنی بسیار فرمودندی: حقیقة الذکر الخروج عن میدان الغفلة الى فضاء المشاهدة. و مشاهده در تجلی ذات بود، و مکاشفه در تجلی صفات، و محاضره در تجلی افعال.

و مقصود از ذکر لسان توجه کلی است به جمیع قوای روحانی و

جسمانی، تا نفی خواطر شود به این توجه کلی؛ و از مداومت برین ذکر به دل برسد و از زبان به دل منتقل شود. و در دوام ذکر قلبی نوری از انوار الهی متجلی گردد، و باطن بنده را مستعد تجلیات صفاتی و اسمائی و باز تجلیات ذاتی گرداند. والله الموفق.

و کمال درجات و مراتب ذکر آن است که مذکور بر دل مستولی بود. مذکور ماند و بس. و همگی دل دوست گیرد. و فرقت میان آنکه همگی دل دوست گیرد، و میان آنکه همگی دل ذکر دوست گیرد. و آنکه همگی دل دوست گیرد، نتیجه محبت مفرط بود که آن را عشق خوانند. عاشق گرم رو همگی او را معشوق گیرد و دارد. و باشد که از غایت مشغولی به معشوق نام معشوق را نیز فراموش کند. و چون چنین مستغرق گردد، و خود را هر چه هست جز حق - تعالی - فراموش کند، به حقیقت آن معنی رسد که «وَأَذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ»\*، یعنی: إِذَا نَسِيتَ غَيْرَهُ وَ نَسِيتَ نَفْسَكَ لِأَنَّ تَحْقُقَ الْمَذْكُورِ وَ شُهُودَهُ يُوجِبُ نَفْيَ الْغَيْرِيَّةِ وَ إِنْ تَنَسَّكَ تَنَسَّتِ الْغَيْرِيَّةَ.

و چون به حقیقت این معنی برسد که خود را و هر چه هست جز حق - تعالی - فراموش کند. و این حالت را فنا و نیستی گویند و نهایت سیر الی الله بود. اکنون به اول راه تصوف و اول عالم توحید و وحدانیت و مبدأ درجات ولایت خاصه رسیده باشد. و از اینجا گفته اند:

(شعر)

چیست معراج فلك این نیستی عاشقان را مذهب و دین نیستی  
 هیچ کس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا  
 واز اینجا بود که صورت ملکوت بر وی روشن گردد، و ارواح انبیا  
 و جواهر ملائکه علیهم الصلوٰۃ والسلام به صورت های نیکو نمودن گیرند.  
 و آنچه خواص حضرت الوهیت است پیدا آمدن گیرد، و احوال عظیم  
 پیدا آید. و از مشاهده صور به درجانی ترقی کند، که عبارت از آن نتوان  
 کرد. و هر کسی را چیزی دیگر پیش آید. و درین گفتن فایده نیست، که  
 آن راه رفتن است نه راه گفتن. اما مقصود اهل الله از شرح این نوع معانی  
 تنبیهی و تشویقی بوده است.

وفناى فنا آن بود که چنانکه از وجود جسمانیت فانی گشته است،  
 از وجود روحانیت نیز فانی گردد، تا در رؤیت جلال و کشف عظمت الوهیت  
 بر دل و غلبات این حال، دنیا و عقبی فراموش گردد. و احوال و مقامات در  
 نظر همت حقیر نماید. از عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد.  
 و اندر عین فنا زبانش به حق ناطق شود و تن خاشع و خاضع گردد. در عین  
 این فنا حیرت و بی نشانى بود.

(بیت)

کس می ندهد ز تو نشانى این است نشان بی نشانى  
 فیخفیة فی کنه الآیه .

و اگر کسی در ذکر به این درجه برسد، و این احوال و مکاشفات



وی را پیدا نیاید، لیکن ذکر بر وی مستولی گردد و در دل متمکن شود، ومعنی کلمه توحید - آن معنی که در دو حرف نبود و عربی و پارسی نباشد - بر دل غالب آید، و دل به ذکر و معنی او قرار گیرد، چنانکه دل را بتکلف به کار دگر باید برد، این نیز عظیم بود؛ که چون دل به نور ذکر آراسته گشت کمال سعادت را مهیا باشد. هر چه درین جهان پیدا نیاید، در آن جهان پیدا آید.

و چون دل از خار و ساوس دنیا خالی کرد و تخم ذکر درو و دیعت نهاد، اکنون هیچ نماند که به اختیار تعلق دارد. اختیار تا اینجا بود. پس از آن منتظر می باشد تا چه پیدا آید. و غالب آن بود که آن تخم ضایع نماند که: من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه \* و ذکر بر دوام، کلید عجایب ملکوت است، و قرب حضرت الهیت است و ذکر بر دوام همه نه آن است که به زبان یا به دل بود، بل که آنست که همیشه ملازم و مراقب دل باشد. و دل را بعد از آن که صافی گردانیده باشد از عداوت خلق و از ذکر ایشان و از ذکر ماضی و مستقبل و از مشغله محسوسات و از غضب و اخلاق بد و شهوات دنیا و طلب آن، با حق - تعالی - دارد. و هیچ غافل نباشد، که حقیقت ذکر طرد غفلت است؛ که گفتن دل هم حدیث نفس بود، و غلاف و پوست حقیقت ذکر باشد.

و دوام مراقبه دولتی بزرگ است. و علامت صحت مراقبه موافقت احکام الهیت است. و نیک دشوار بود همیشه دل خویش بر یک صفت و

\* سوره شوری (۴۲) / ۲۰



حالت داشتن. و مداومت بر مراقبه طریقی است موصل به حقایق. و دوام دولت مراقبه بی مقدمه قطع علایق و عوایق و صبر بر مخالفت نفس و احتراز از صحبت اغیار، میسر نکرده.

و شیخ بزرگوار شیخ شهاب الدین سهروردی - قدس الله روحه - فرموده اند: مبتدی بر فرایض و سنن اقتصار نماید، و اوقات دیگر به ذکر بسر برد. و متوسط را مداومت بر تلاوت قرآن بعد از ادای فرض و سنن اولی است، و همان خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر روی نماید، او را از تلاوت حاصل گردد، با زواید دیگر چون تجلیات صفات مختلفه بواسطه تلاوت آیات مختلفه المعانی و دقایق فہوم و حقایق علوم. و منتهی را که نور ذکر صفت ذاتی او گشته است، فاضل تر وردی و کاملتر عملی نمازست، که عبادت تامه جامعه است.

حضرت امام خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی - قدس الله روحهما - از سفیان ثوری - رضی الله عنه - نقل کرده اند به اسناد خود که: سَمِعْنَا أَنَّ قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ أَفْضَلُ مِنَ الذِّكْرِ. و آنگاه در تقویت این سخن فرموده اند که: چه نیک غواصی کرده است گوینده این سخن! برای آنکه به کلام حق - تعالی - ذکر حق کردن، فاضلتر از آن باشد که به کلام خود. فَإِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يُخْلَقْ مُنْذُ نَزَلَ إِلَى الْعِبَادِ وَلَا يُخْلَقُ وَلَا يَتَدَسَّسُ، فَهُوَ عَلَى طَرَاوَتِهِ وَ طِبِّهِ وَ طَهَارَتِهِ وَلَهُ كِسْوَةٌ أَيْ نُورٌ عَظِيمٌ لَا يَبُقُ بِجَنَابِ الْمُتَكَلِّمِ وَ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. وَ الذِّكْرُ الَّذِي يَذْكُرُهُ الْعَبْدُ مُبْتَدِعًا مِنْ تِلْقَاءِ قَلْبِهِ مِنْ عَمَلِهِ بِرَأْيِهِ لَا كِسْوَةَ لَهُ. و اگر کسی معنی قرآن نداند، باید که دل حاضر دارد در خواندن.

ونگذارند که حدیث نفس او را به هر جانبی برد. ودل را به نور تعظیم و توقیر آراسته دارد، و در دل وی حاضر بود عظمت قرآن؛ که سخن خدای است - عزوجل - وصفت وی است، و قدیم است. اگر حقیقت معانی این حروف آشکارا شود، هفت آسمان و زمین طاقت تجلی آن نیارد.

امام احمد حنبل - رحمه الله - می گوید: خدای را - عزوجل - به خواب دیدم گفتم: یارب تقرب به توبه چه چیز فاضلترست؟ گفت: به کلام من قرآن. گفتم: معنی اگر فهم کند و اگر نی؟ گفت: اگر فهم کند و اگر نی. و یکی از کبرا می گوید که کسی دارو خورد و ندانند که چه می خورد، اثر کند؛ قرآن نیز اثر کند. هر حرفی از قرآن بمنزل کوهی است که بر وجود بشریت واقع می شود، و او را افنا می کند و آثار او را دفع می کند. نور قرآن به نور دل مؤمن جمع شود، نورانیت زیاده شود، و وجود بشریت متلاشی گردد.

و خواجه امام محمد علی حکیم ترمذی - قدس الله روحه - فرموده اند: جمله وظیفه تلاوت قرآن در شب، «فاتحه» و «قل یا ایها الکافرون» و «قل هو الله احد» و «قل اعوذ برب الفلق» و «قل اعوذ برب الناس» و خاتمه سوره «حشر» و خاتمه سوره «بقره» است؛ و جمله وظیفه تلاوت قرآن در روز، سوره «یس» است.

و حضرت عزیزان خواجه علی رامینی - قدس الله روحه - فرموده اند: هر گاه سه دل جمع آید، کار بنده مؤمن بر آید: دل قرآن و دل بنده مؤمن و دل شب.

و حضرت امام ربانی خواجه یوسف همدانی - قدس الله روحه - که سلسله مشایخ خواجه ما - قدس الله ارواحهم - بدیشان می پیوندد، چنین فرموده اند: طالب باید که شب و روز را مستغرق «لا اله الا الله» گرداند. خواب و بیداری بر گفت وی نفقه کند. دست از نوافل نمازها و ذکرها و تسبیحها بدارد، و اقتصار برین کلمه کند. جایی که علم لدنی و حکمت الهی بود، خدمت به نفل زحمت بود. هر روزی و شبی بل که هر ساعتی و لحظتی چنان پندار که در «لا اله الا الله» نومسلمان است. از هر چه جز «لا اله الا الله» است - الا نماز فرض و سنت - تبراکند. بکلی جهان «لا اله الا الله» را لایب و ناچار داند، و مابقی را بلا و محنت شناسد. تهی گردد از اندیشه کل کاینات، و تعلق گیرد به ذکر «لا اله الا الله» در همه حالات و ساعات. در قطع علایق مخلوقات، هیچ آلتی از افعال و اذکار ظاهری و باطنی کاملتر و شافی تر از قول «لا اله الا الله» نیست.

و شیخ شهید مجدالدین البغدادی - قدس الله روحه - گفته اند:   
 اتَّفَقَ الْمَشَائِخُ - قَدَسَ اللهُ أَرْوَاحَهُمْ - عَلَى أَنَّ الْمُرِيدَ مَا لَمْ يَسْلُكْ طَرِيقَ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مُدَّةً قَرِيبَةً بِأَرْبَعِينَ سَنَةً، لَا يَصِلُ إِلَى حَقِيقَةِ «إِلَّا اللَّهُ».

و حضرت خواجه امام محمد علی حکیم ترمذی - قدس الله روحه - فرموده اند: کسی که دوام دولت ایمان طلبید، باید که در هر حالی و در هر کاری عادت وی گفتن «لا اله الا الله» بود. و ظلمت شرک خفی را به این کلمه همواره دور می کند از خود، و ظهور نور ایمان را بر دل خود تازه می دارد، چنانکه رسول - صلی الله علیه و سلم - فرمود که: جدوا ایمانکم ؛ «لا اله الا الله».



## و منها

[تلوین و تمکین]

اهل تلوین را مرتبه ندماست، تا ایشان رای اختیار ایشان به حضرت سلطنت در نیارند بار نیابند، و اهل تمکین را مرتبه و زراست، که حضرت سلطنت ایشان را نایب مناب خویش ساخته است، در تصرف مالک اختیار و مطلق العنان گردانیده. پس اهل تمکین حال ایشان از زوال ایمن بود، و هر گاه خواهند باختیار از صفتی به صفتی و از حالتی به حالتی منتقل گردند. اهل تمکین را نیز تلوینات احوال هست؛ اما فرق آن است که ایشان بر احوال باطنی خویش غالب اند و متصرف، و می توانند پوشید. آنکه طایفه‌یی از اهل الله گفته اند: مقصود از وعید تخویف است، این سخن در وقت مطالعه الطاف ربوبیت بوده باشد و در زمان غلبه و تصرف آن حال بر ایشان.

اما طایفه‌یی از اهل الله که بر احوال باطنی خویشتن متصرف باشند، آن احوال را به میزان شرع سنجند؛ اگر موافق قواعد شریعت بود، بر آن اعتماد نمایند و بظهور آرند، و اگر نه بر آن اعتماد نکنند.



یکی از کبرا - قدس الله ارواحهم - می گوید: لا اقبل من قلبی الا بشاهدین عدلین: الکتاب والسنة.

آن شام که عبدالله خجندی به ما پیوست، در آخر دوازده سال، بعد از واقعه‌یی که خواجه امام محمد علی حکیم ترمذی - قدس الله روحه - در ترمذ به او نموده بودند، او را در آن واقعه فرموده که: خود را تشویش مده، این زمان وقت آنچه می طلبی نیست، این معنی در بخارا بعد از دوازده سال ترا خواهد بظهور آمدن، و به صحبت آن کس خواهی رسیدن. وقصه واقعه خود تمام بگزارد، و اظهار طلب کرد. هم در آن شب در واقعه دیده شد که مرا بردند و به گنج خانه‌یی رسانیدند. در پیچه‌یی بر آن گنج خانه پدید آمد. و بر آن در پیچه زنجیر و قفلی. کلید آن قفل را بیاوردند و به من تسلیم کردند. مرا میل آن شد که آن قفل را بکشایم، اندکی بگشادم. شعله‌یی بزرگ بیرون آمد. با خویشتن گفتم: اگر در را حالا تمام بکشایم، کسی را قوت این شعله‌ها نتواند بود؛ و چون کلید بامن است، هر وقت که اختیار باشد به مقدار مصلحت می توان گشود.



در صفت اهل تمکین گفته‌اند: از رق تصرف احوال آزاده شده‌اند، حجاب از پیش بصیرت ایشان بکلی برخاسته است، به هیچ سببی از اسباب تغیری و ضعفی به حال ایشان راه نیابد، و هیچ چیز از ممکنات، سر ایشان را از مشاهده محبوب و اشتغال به او مشغول نتواند کرد. اختلاط با خلق و مشاهده احوال ایشان در ایشان اثر نکند، و صفت ایشان را تغییر

تواند کرد.

و چنانکه اهل تلوین و اهل تمکین را به ندما و وزرا تشبیه فرموده‌اند، ولی عزلت و ولی عشرت را هم به ندیم و وزیر تشبیه کرده‌اند. ولی عزلت اشرف است، بنسبت حال؛ و ولی عشرت افضل است، بحسب کمال. و همچنین ملک مقرب اشرف است از انسان کامل، و انسان کامل افضل است از وی.

و آنکه در صحیح واردست در حدیث قدسی: **وَإِنْ ذَكَرْنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٌ مِنْهُمُ**، و همچنین آنچه واردست در آن حدیث قدسی دیگر در صفت ولی عزلت که: **إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ أَوْلِيَائِي عِنْدِي مُؤْمِنٌ خَفِيفٌ - الْخَانُ**، و آنچه در آن حدیث دیگر واردست که رسول - **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** - فرموده: **إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءٍ يَغْفُلُ عَنْهُمْ النَّبِيُّونَ وَالشُّهَدَاءُ لِقُرْبِهِمْ وَ مَكَانِهِمْ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَلَقَدْ تَمَنَّى إِثْنَى عَشَرَ نَبِيًّا أَنَّهُمْ كَانُوا مِنْ أُمَّتِي**، و آنچه واردست در احادیثی دیگر که مثل این احادیث است و موهم تفضیل خواص ملک بر خواص بشرست، و موهم تفضیل ولی بر نبی است؛ دفع آن و هم و تحقیق جواب از آن شبهه، بنا بر این معنی است که: فرق است میان شرف حال و میان فضیلت و کمال.

## و منها

[طلب]

طریقه اهل الله بر انواع است: بعضی به رخصت عمل کردند، و ایشان را مقصود از رخصت نفع خلق بود، نه وجود خود. و بعضی به عزیمت عمل کردند، و هم مقصود ایشان نفع خلق بود نه وجود خود. اما نفع خلق در عمل به عزیمت بیشترست، و ظهور در آن تمامتر و از خطر دورتر. همه در کارند. هر آدمی به مثال درختی است: درخت بی نتیجه‌یی نبود، یا میوه دهد. اگر چه میوه‌ها مختلف الطعم باشد - یا در سایه او بیاسایند، یا از حسن و طراوت او به نظر اعتبار بهره گیرند.

(شعر)

هر کس به درت در آرزوی دگرند

اندر تک و پوی و جست و جوی دگرند

گر چه کس را هیچ کار و بار نیست

جمله در کارند و کس بی کار نیست



کمال وجود اهل الله و رای عقیدت خلق است، و زیادت از آن است. از عقیده خلق جز بار خاطر چیزی دیگر نیست. مقصود از آن عقیده و اظهار کمال اهل الله، تربیت وجود خلق است. بار هستی را برای منفعت دیگران می باید کشید. و در باطن آن هستی را از خود نفی می باید کرد بسبب تربیت. و منفعت وجود ایشان در اظهار قصور و نقصان است در نظر ایشان، و ازین معنی در دعا آمده است: *اَللّٰهُمَّ لَا تُخَذِّلْ لِيْ عِزًّا ظَاهِرًا اِلَّا اَخَذْتَنِيْ مِنْ ذِلَّةٍ بَاطِنَةٍ بِقُدْرِهِ وَلَا تَرْفَعْنِيْ عِنْدَ النَّاسِ دَرَجَةً اِلَّا حَطَطْتَنِيْ عِنْدَ نَفْسِيْ مِثْلَهَا.*

داعیه طلب که در یکی پدید می آید و صحبت اهل الله را طالب می شود، محض فضل الهی است در حق آن کس؛ زیرا که:

(مصراع)

منشور غمش به هر دل و جان ندهند

باید که قدر که آن نعمت بزرگ را بشناسد، و اگر همه آن بوده که زمانی گوش دل به سخن اهل الله دارد، و توفیق آن یابد. و آن داعیه را تقویت و تربیت کند. و نظر اهل الله بر آن داعیه طلب که بی اختیار ایشان در یکی پدید آید، بیشترست؛ چه اگر با اختیار ایشان در یکی آن داعیه طلب ظهور کند، آن اختیار از ایشان محل خطر بود و نفی آن اختیار در باطن بریشان لازم گردد، تا بی اختیار ایشان از غیب چه پدید آید. و مبتدیان و اهل طلب را به نزدیک حق - سبحانه و تعالی - و به نزدیک اهل الله تعظیم و نفاذ قول است: یا داود اذا رایت لی طالباً فکن له خادماً.



ظهور داعیه طلب دولتی بزرگی است . زیرا تا حق - سبحانه و  
 تعالی - به صفت ارادت بروح بنده تجلی نکند، عکس نور ارادت الهی در  
 دل بنده پدید نیاید، و طالب حق - سبحانه و تعالی - و طالب صحبت دوستان  
 وی نگردد.

(بیت)

جوینده از آن نهی که جویان تو نیست

ور جویانی دان که ترا جویان است

و تربیت و تقویت این صفت بحقیقت در آن بود که تسلیم تصرفات  
 ولایت کامل مکمل گردد، تا به عنایت خداوند - عزوجل - مقصود زود  
 بحصول پیوندد؛ و اگر نه خطر آن بود که آن صفت طلب درو بجا نیابد .

## و منها

[نفی وجود و تربیت روحانی]

طریقه اهل باطن کم دیدن و کم زدن و نیستی و افتقارست، و دیدن قصور اعمال و مشاهده نقصان احوال. وجود بشریت به هیچ چیز چنان منتفی نگردد که به دیدن قصور. یکی از حکمتها که بنابر آن، زلت بر انبیا - علیهم السلام - گذرانیدند، این بود.

و حقیقت استغفار آن است که استغفار از وجود بشریت بود که اصل گناهان است، بعد از آن که وجود بشریت را بشناسد، و الم بقای آن را در خود دریابد. و در آن الم و درماندگی از سر تضرع در حضرت صمدیت - جل ذکره - بنالد، تا حقیقت استغفار بود.

خلق ترسند از تو من ترسم ز خود      کز تو نیکی دیده ام و ز خویش بد  
دولت درد مسلمانیم ده      نیستی نفس ظلمانیم ده  
در گذرانیدن قصور بر اهل الله هم حکمت، نفی وجود بشریت ایشان است. و اعتراض موسی بر خضر - علیهما السلام - که به جهت غیرت شریعت بود، یکی از حکمتها در آن، نفی وجود موسی بود.

مرشد علی الحقیقه - جل ذکره - هر یکی از دوستان خود را بنسبت حال او تربیت می فرماید. چون اولیای امت را از نسبت ولایت سید المرسلین - صلی الله علیه وسلم - بهره هست، هر آینه از نسبت ولایت پیغامبران دیگر - علیهم السلام - نیز بهره یی بود. و اولیای امت را بهره از علم لدنی بنسبت مشرب خضر است - علیه السلام - و بنسبت استمداد از روحانیت او، اگر چه اولیا بواسطه صورت جسمانیت، وقت باشد که غافل باشند از آن استمداد.



اولیای امت را اقتباس انوار از مشکوة روحانیت بعضی از انبیا و استمداد باطنی از روح آن نبی، منافی تبعیت حضرت رسالت - صلی الله علیه وسلم - نیست؛ زیرا همه انبیای گذشته متقبسان انوار حقیقت از مشکوة نبوت حضرت رسالت اند، و مستمداند از باطن مقدس او، و ارواح همه در تحت احاطت روحانیت او داخل است.

و علم لدنی علمی بود که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربانی بی واسطه، معلوم و مفهوم گردد. و آن علم را به معرفت ذات و صفات حضرت عزت تعلق باشد. آن علم را حق - سبحانه - از عالم غیب در دل ایشان در اندازد. قل ان ربی یقذف بالحق علام الغیوب\*.

و این علم به شهادت وجد و ذوق بود نه به دلالت عقل و نقل. و در وقتی باشد که نور حقیقت ظهور کند و مباشر دل گردد، بی حجاب صفات

\* سورة سبا (۳۴)/ ۴۸

بشریت. ولوح دل از نقوش علوم روحانی و عقلی و سمعی و حسی بکلی صافی شده باشد، و بنده از وجود بشریت بدرآمده، و از لدن خویش به لدن حضرت حق - سبحانه و تعالی - رسیده، و از آن حضرت در معرفت ذات و صفات او - جل ذکرة - ادراك معانی و فهم کلمات توانسته.

(شعر)

چون ملائک گو که لاعلم لنا	تا بگیرد دست تو علمتنا
گر درین مکتب ندانی تو هجا	همچو احمد پری از نور حجبی
دانشی باید که اصلش زان سرست	زانکه هر فرعی باصلش رهبرست
هر پری بر عرض دریا کی پرد	با لدن علم لدنی می برد



## ومنها

[جمع و تفرقه]

نسبت باطنی درین طریقه چنان افتاده است که جمعیت دل درملا و صورت تفرقه بیشتر از آن بود که در خلوت، و صورت جمعیت بر مثال جوهری که هر چند پوشیده تر بود جوهریت وی صافی تر گردد. درین معنی گفته اند:

(بیت)

از درون سو آشنا و از برون بیگانه باش

این چنین زیباروش کم می بود اندر جهان  
سخن خانواده خواجگان ما - قدس الله ارواحهم - است: در خلوت  
را در بند، و در خدمت را گشای؛ و در شیخی را بر بند، و در یاری را گشای؛  
و در عزلت را بر بند، و در صحبت را گشای.

حقیقت نیت - که بحقیقت در تحت اختیار نیست - درین طریقه  
درین صورت افتاده است. روح صورت هر عملی، نیت است. اگر نیت نبود،  
چشم داشت نتیجه نباشد، و هیچ عملی نتیجه ندهد؛ اگر چه در کسب اخلاص

خود را از نظر به نتیجه نگاه می باید داشت.



این که فرمودند: عمل بی چشم داشت نتیجه ندهد، معنی آن حدیث است که وارد شده است، عن بعض الصحابة - رضی الله عنهم - وروی ایضاً مرفوعاً: لا أجر لمن لا حسبة له.

حسبت و احتساب چشم داشت ثواب و نتیجه باشد، و اجر و نتیجه عمل صالح هم در دنیا بود و هم در عقبی. و از اینجا فرموده است ابو سلیمان دارانی - قدس الله روحه - كل عمل ليس له ثواب في الدنيا ليس له جزاء في الآخرة.

## و منها

[حیرت]

معلوم نیست که در چه صفت می دارند، و ختم بر کدام صفت خواهد بود. گاهی ایمنی و گاهی اضطراب. کاری است بی تدبیر و حیرتی است ضروری. هر کسی از کسب صفتی به کمال رسیدند، اما عاقبت کار همه تحیر بود.

تن درمی باید دادن و تسلیم تصرفات غیب بودن. و وجود خود را بکلی به حضرت واجب الوجود - جل ذکرة - تفویض نمودن. ابتدا و وسط معلوم است، اما انتها معلوم نیست، که ختم بر چه صفت است و بر چه حالتست. همه برین بوده اند. عطار گوید قدس الله روحه:

(شعر)

پیشوایانی که ره بین آمدند	گاه و بیگاه از پی این آمدند
جان خود را عین حسرت ساختند	همره جان عجز و حیرت ساختند
در تك این بحر بی پایان بسی	غرقه گشتند و خبر نی از کسی
تو چنان دانی که این آسان بود	بل که کمتر چیز ترك جان بود

واله و حیران شدم یکبارگی      می ندانم چاره جز بیچارگی  
چندگویم جز خموشی راه نیست      زآنکه کس را زهره يك آه نیست

اولیای خدای - عزوجل - وجود خود را بکلی تسلیم تصرفات الهی گردانیده اند، و دامن همت را از التفات به وجودی که طالب حظ جسمانی یا روحانی بود، پاك افشانیده. بنابراین حزن و خوف را که سبب ظهور این دو صفت، که طلب حظ روحانی یا جسمانی است - زیرا حزن به جهت فوات حظوظ بود در ماضی یا در حال، و خوف به جهت فوات آن در استقبال - از ایشان برداشته اند. و این تشریف مرایشان را ارزانی داشته که: الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون\*.

و بحقیقت درین زمان اسم ولایت برایشان منطلق شده است، زیرا درجه ولایت که الفناء فی الله - عزوجل - والبقاء به است، بعد از فنای مطلق بود از همه حظوظ و تعلقات جسمانی و روحانی. و با این همه در مقام ولایت، اولیای خداوند را - عزوجل - خشیت و هیبت عظمت و جلال الوهیت به جای خوف و حزن نشسته است. و بحسب ترقی در درجات ولایت ادای حق عظمت الهی لازم ذات شده و ازین معنی سید اولیا و سید انبیا - صلی الله علیه و سلم - فرموده است: انا اعلمکم بالله و اخشاکم لله.

و خواجه محمد علی حکیم ترمذی - قدس الله روحه - فرموده اند:

\* سورة یونس (۱۰)/ ۶۲



الأنبياء والرسل صلوات الله وسلامه عليهم - لم يَأْمَنُوا الْمَكْرَ بَعْدَ الْبُشْرَى.  
 وَلَيْسَ الْمَكْرُ عِنْدَنَا الَّذِي يَعْقِلُهُ الْعَامَّةُ. فَالَّذِي يَعْقِلُهُ الْعَامَّةُ خَوْفُ التَّحْوِيلِ،  
 فَذَاكَ غَيْرُ مَأْمُونٍ. فَإِذَا أُمِنَ وَبُشِّرَ أَمِنَ. فَالْمَكْرُ الَّذِي لَا يَجُوزُ أَمْنُهُ  
 فَأَعْظَمُ شَأْنًا

## ومنها

[ولایت]

چون سالک را بعد از بلوغ، تفرقه میان دل و زبان نشود، یعنی اشغال ظاهره از اعمال باطنه مانع نیاید، و عمل باطن از شغل ظاهر حجاب نگردد، اجازت دعوت خلق بود به حق سبحانه و تعالی. و بلوغ سالک عبارتست از تصرف وجود فنا دروی، و رسیدن به سیر فی الله که مقام جذبه است.

چون سالک تصرفات جذبات الوهیت را در خود مشاهده کرده باشد، و کیفیات آثار جذبات را در خود دیده، و مظهر صفت جذبه الهی شده، لاجرم به صفت جذبه در باطن دیگری تصرف تواند کرد. و آن تصرف وی تصرف حق - تعالی - باشد.



گفته اند: حقیقت ولایت که باطن نبوت است تصرف است در خالق به حق. و ولی بحقیقت مظهر تصرف نبی است. و علامت صحت حالوی متابعت اوست مرئیی را. و متصرف بحقیقت جز یکی نیست.

گفته‌اند: واصلان و کاملان دو قسم‌اند: جماعتی از مقربان حضرت جلال‌اند، که بعد از وصول به درجه کمال حواله تکمیل دیگران به ایشان نرفت. غرقه بحر جمع گشتند، و در شکم ماهی فنا مستهلك شدند. سکان قباب غیرت و قطان دیار حیرت‌اند. ایشان را از خودی خود آگاهی نبود، به دیگری کجا پردازند. و دریشان گنجایی آن‌کی بود که دیگران را بدان جناب آشنا توانند کرد. این طایفه را از اذواق طور نبوت بهره نبود. و قسم دوم از واصلان و کاملان آن‌اند، که چون ایشان را از ایشان بر بایند، باز تصرف جمال ازل ایشان را به ایشان دهد، و خلعت نیابت پوشاند، و حکم ایشان را در مملکت نافذ گرداند، و فضل عنایت ازلی ایشان را بعد از استغراق در عین جمع و لجه توحید از شکم ماهی فنا به ساحل تفرقه و میدان بقا خلاصی و مناصی ارزانی دارد، تا خلق را به نجات و درجات دعوت کنند.

این طایفه‌اند کاملان مکمل. بواسطه متابعت رسول - صلی الله علیه وسلم - مرتبه وصول یافتند. و بعد از آن در رجوع بر اثر دعوت خلق به طریق متابعت مأذون و مأمور شده. قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة أنا و من اتبعني\*.

هر کجا فرو مانده‌یی در ظلمت بیابان تحیر به طلب نور یقین برخاست، حواله او در اقتباس جذبات مواجید به انفاس طیبه ایشان فرمودند. مقام ایشان آن بود که گویند:

\* سورة يوسف (۱۲)/ ۱۰۸.

(بیت)

عیسی منم و معجز من این نفس است

هر دل که شنید این نفسم زنده شود

و من أحسن قولا ممن دعا الى الله و عمل صالحا وقال اننى من  
المسلمين\*. و جعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا و كانوا بآياتنا  
يوقنون†. در صفت این طایفه گفته اند:

(بیت)

ای بسا کوه احد کز راه دل برکنده‌یی

ای بسا وصف احد کاندل نظر پیموده‌یی

دعوت معنی و معنی‌دان زدعوی بیشتر

وی دو صد چندان که دعوی کرده‌یی بنموده‌یی

ایشانند از اولیای عشرت، و ایشانرا از اذواق طور نبوت نصیبی

هست بر حسب مراتب و درجات ایشان.

\* سورة فصلت (۴۱)/۲۳.

† سورة السجدة (۳۲)/۲۴.



## و منها

[فنا و بقا]

وجود عدم شاید عود کند به وجود بشریت، اما وجود فنا هرگز به وجود عدم و وجود بشریت عود نکند. هیچ چیز از ممکنات وجود فنا را تغییر نتواند کرد. و مراد از وجود بشریت وجود طبیعی اصلی است، نه وجود طبیعی عارضی. وجود طبیعی عارضی حقیقت فنا را زیان ندارد، این صورت طبیعت بود، نه حقیقت طبیعت.

(بیت)

موسی اندر درخت آتش دید      سبزتر می شد آن درخت از نار  
شهوَت و حرص مرد صاحب دل      همچنین دان و همچنین انگار  
حدیث صحیح که وارد شده است إِنَّمَ أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَغْضَبُ كَمَا  
يَغْضَبُ الْبَشَرُ وَأَرْضِي كَمَا يَرْضَى الْبَشَرُ ناطق است به صحت این معنی. و  
اهل معرفت چون بعد از فنای فی الله به مرتبه بقاء بالله می رسند، آنچه  
می بینند در خود می بینند، و آنچه می شناسند در خود می شناسند، وحیرت

ایشان در وجود خودست. وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ \* مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.



و مراد از وجود عدم دوام این صفت است. و مراد از عدم آن صفتی است که گفته اند:

(بیت)

ز ذوق این عدم آمد جهان جان بوجود

زهی عدم که چو آمد وجود از او بفزود

و نیز گفته اند: این نه آن نیستی است که آنرا محرومی نام است، بل که آن نیستی است که همه هستیها او را غلام است.

و اول کسی که عبارت از حال فنا و بقا به این دو لفظ کرد و طریقت خود را درین دو عبارت مندرج گردانید، لسان التصوف شیخ ابوسعید احمد بن عیسی الخراز بود - قدس الله روحه - که از کبار ائمه واجله مشایخ اهل تصوفست. از مشایخ مصر بود. و در کتاب طبقات مذکورست. صحبت او به ذوالنون مصری و سری سقطی و بشر حافی و غیر ایشان از مشایخ کبار - قدس الله ارواحهم - بود. وفات او در سنه سبع و سبعین و مائتین است، پیش از وفات سید الطایفه جنید - قدس الله روحه - به بیست و دو سال. در تجرید و انقطاع شأنی عظیم داشت. و در علم باطن تصانیف بزرگ و کلام و رموز عالی.

\* سورة الذاریات (۵۱) / ۲۱۷.

گفته‌اند: فنا عبارت است از نهایت سیر الی الله، و بقا عبارت است از بدایت سیر فی الله. سیر الی الله وقتی منتهی شود، که سالک از وطن مألوف و حظوظ بشریت بکلی بیرون آید، و در راه طلب توجه راست به حق بیارد، و بادیه هستی را به قدم صدق یکبارگی قطع کند، تا به کعبه وصال برسد.

(شعر)

إِلَيْكَ يَا مُنِيتِي حَجِّي وَمُعْتَمِرِي إِذْ حَجَّ قَوْمٌ إِلَى تَرْبٍ وَأَحْجَارِ  
 وسیر فی الله آنگاه محقق شود، که بنده را بعد از فناء مطلق که فناء صفات و ذات است وجود حقانی ارزانی دارند؛ تا بدان وجود حقانی به عالم اتصاف باوصاف الهی و تخلق باخلاق ربانی ترقی تواند کرد.

و این مرتبه «بِي يَسْمَعُ وَبِي يَنْطَلِقُ وَبِي يَبْصُرُ وَبِي يَبْطِشُ وَبِي يَمْشِي وَبِي يَعْقِلُ» است، که ذات و صفات فائیه درین مقام در کثوت وجود باقی از قبر خفا در محشر ظهور انگیزته شده باشد، و تصرفات جذبات حق - سبحانه و تعالی - بر باطن بنده مستولی شده، و باطن او را از جمیع وساوس و هواجس فانی گردانیده، و به صفات ذاتی خود در باطن بنده متصرف گشته، و او را از آنکه بخودی خود تصرفی کند بکلی عزل کرده، و درین مقام هر این بنده محفوظ بود در رعایت و ظایف شریعت و اقامت امر و نهی؛ و دلیل صحت حال فنا این بود. و اگر محفوظ نبود در رعایت آنچه مرحق را - عز وجل - بروی است، دلیل عدم صحت حال فنا بود. و ابوسعید خراز - قَدْ سَلَ اللَّهُ رُوحَهُ - درین معنی فرموده است: كُلُّ بَاطِنٍ يُخَالِفُهُ ظَاهِرُهُ فَهُوَ بَاطِلٌ.

وبقای وسوس و هواجس بنسبت با کسی که هنوز از مقام فنا نگذشته باشد؛ شرک خفی بود. و بنسبت با کسی که به بقای بعدالفنارسیده باشد، شرک نبود. و آنکه هنوز در بدایت حال فنا بود، سکرش از احساس غایب گرداند. و چون در مقام مشاهده ذات و صفات تمکین یافته بود، و از سکر حال فنا به صحو آمده غیبت از احساس درین مقام تمکین لازم نبود. و شاید که بعضی را اتفاق افتد، بعضی را نه؛ بل که باطن وی غرقه لجه فنا بود، و ظاهر وی حاضر. آنچه می رود از احوال و افعال باشد.

واهل فنا و بقا بعد از طلب و مجاهدت بطمانینت وجدان و سرور مشاهدت رسیده باشند، و در عین مراد بی مراد گشته. مقامات و کرامات را حجاب دانسته، و مشرب دل از کل حظوظ جسمانی و روحانی ساقط کرده، و رسیدن به مرتبه فنا نشان رسیدن به حقیقت محبت ذاتی بود. و مقام فنا موهبت محض است، و اختصاص الهی است. و سنت الهی برین رفته است که از عطای محض که بحقیقت موهبت باشد و صورت عطای عاریت نبوده، هر آینه رجوع نفرماید.

و از اینجاست که گفته اند: الْفَانِي لَا يَرْجِعُ إِلَى أَوْصَافِهِ وَ ذَوَالنُّونِ مِصْرِي - قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ - فرموده: مَا رَجَعَ مَنْ رَجَعَ الْأَمِنْ الطَّرِيقِ. وَمَا وَصَلَ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَرَجَعَ عَنْهُ.

اینست معنی سخن حضرت خواجه ما - قدس الله روحه - که فرموده اند که «وجود فنا هرگز به وجود بشریت عود نکند...» الی آخره. و مقام فنای مطلق اگر چه موهبت است، اما ظهور این مقام بتدریج به حصول



شرایط است. و شرط رسیدن به فنای مطلق توجه تام به جناب حق است۔ سبحانه و تعالی۔ بواسطه محبت ذاتی، و اجتناب از آنچه مقتضای محبت ذاتی نبود.

و مراد از فنا، فنای جهت بشریت و خلقت و انقهار این جهت است در ظهور سلطان جهت ربوبیت و حقیقت. و این معنی را تمثیل کرده اند به آنکه هر چه اندر سلطان آتش افتد، به قهر وی بصفه وی گردد. اما این تصرف آتش مثلاً اندر صفت آهن است. عین آهن همان است هرگز آتش نگیرد.

(بیت)

تو او نشوی ولیکن ار جهد کنی جایی برسی کز تو تویی بر خیزد  
راه علم و عقل تا ساحل دریای فنا بیش نیست. بعد از آن حیرت و  
بی نشانی است. و عجایب این طور را نهایت نیست. و احوال او جز به سلوک  
و رسیدن معلوم نگیرد.

(مصراع)

عاشقی جز رسیده را نبود

و اینجامبداء شهود عالم وحدت و وحدانیت بود. فالحق۔ سبحانه۔  
یتحد به الکل من حیث کون کل شیء موجوداً به و معدوماً بنفسه لا من حیث  
گونه وجوداً خاصاً اتحد به فانه محال.

و بعد از رسیدن به درجه فنا فی الله و بقاء بالله حکم تعین و تقید مطلقاً  
از بنده مرتفع نشود، و در مرتبه بقاء بالله در اوصاف به صفات ربانی او را

تعینات حقانی باشد.

ابراهیم بن شیبان که از مشایخ طبقات است - قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ - می گوید: عِلْمُ الْفَنَاءِ وَالْبَقَاءِ يَدُورُ عَلَى إِخْلَاصِ الْوَحْدَانِيَّةِ وَصِحَّةِ الْعُبُودِيَّةِ. وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَمَغَالِيطٌ وَزَنْدَقَةٌ.

وفنای فنا که در میان اهل الله متعارف است، آن بود که چنانکه از وجود جسمانیت فانی گشته، از وجود روحانیت نیز فانی گردد؛ تا در رؤیت جلال و کشف عظمت الهیت بر دل و غلبات آن حال، دینی و عقبی فراموش گردد. واحوال و مقامات در نظر همت او حقیر نماید. از عقل و نفس فانی گردد. و از فنا نیز فانی گردد. اندر عین فنا زبانش به حق ناطق شود، و تن خاشع و خاضع گردد. در عین این فنا همه حیرت و بی نشانی بود.

(بیت)

کس می نهد ز تو نشانی      اینست نشان بی نشانی  
فیخفیه فی کنه الآیة.

و حضرت خواجه ما را - قدس الله روحه - سؤال کردند که فنا بر چند وجه است؟ جواب فرمودند: بر دو وجه است. اگر چه زیادت گفته باشند، اما باز گشت همه به این دو وجه است: یکی فنا از وجود ظلمانی طبیعی، و دیگر فنا از وجود نورانی روحانی. و حدیث نبوی باین دو وجه ناطق است که: إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ جَبَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ.

و بعضی از کبرا - قَدَسَ اللَّهُ أَرْوَاحَهُمْ - در بیان این دو وجه فنا چنین فرموده اند: خَطَوَاتَانِ وَقَدْ وَصَلَتْ.

و گاه گاه حضرت خواجۀ ما - قدس الله روحه - در بیان این طریق  
و سیر الی الله همه حجب را به یکی باز می آوردند، و می فرمودند: حجاب،  
وجود تو بیش نیست. دع نفسك و تعال .

خود را به درش بمان و آن گه در رو

(بیت)

از تو تا دوست ره بسی نیست تویی

در راه تو خاشاک و خسی نیست تویی

و از اینجا است که بعضی از کبرا - قدس الله ارواحهم - فرموده اند:  
لا حجاب الا وجودك.

و می فرمودند: در حدیث نبوی که در صحیح وارد است: «أَمْطَ الْأَذَى عَنِ  
الطَّرِيقِ» «إِمَاطَةُ الْأَذَى، اشارت به نفی وجود است.

و وصول محب به محبوب که نهایت جمیع احوال شریفه است، بعد  
از فنا و بقای مذکور صورت بندد؛ قبل الفناء امکان وصول نیست. آنجا که  
سطوات انوار قدم تا ختن آرد، ظلمات حدثان را چه مجال ماند. و همچنین  
در حال فنا وصول متصور نشود. اما بعد از بقا وجود محب را به محبوب  
وصول تواند بود. وجود محب که بقا یافته است به محبوب، از سطوات  
نور تجلی مضمحل و ناچیز نگردد، بل که قوت گیرد.

(بیت)

در تو کجا رسد کسی تا نرود به پای تو

مرغ تو چون شود دلی تا نبرد به بال تو

بنابر این اهل وصول را در مشاهدات، قوای ایشان از تلاشی محفوظ بود.

(شعر)

يُحَرِّقُ بِالنَّارِ مَنْ يُحْسُ بِهِ وَمَنْ هُوَ النَّارُ كَيْفَ يُحَرِّقُ

و همچنین ایشان از تغیر بسبب مخالطت با خلق محفوظ باشند.

هیچ چیز از ممکنات سر واصل را از مشاهده محبوب و اشتغال باو مشغول نتواند کرد. چه رجوع واصل در همه احوال به محبوب خود بود. نه شهود حق - سبحانه - او را حجاب خلق گردد، چنانکه صاحب فنا را؛ و نه مخالطت خلق او را حجاب حق - سبحانه - گردد، چنانکه نارسیدگان به منزل فنا را. بلکه هر يك را در مقام خود بی آنکه حجاب دیگری گردد، مشاهده کند. و فنا و بقا در وی باهم مجموع بود. در فنا باقی بود و در بقا فانی. الا آنکه در حال ظهور بقا، فنا بطریق علم در وی مندرج بود. و مراتب وصول را که مراتب سیر فی الله است نهایت نیست، زیرا که احوال اوصاف محبوب را غایت نیست؛ و هر چه در دنیا بدان برسند از مراتب وصول، هنوز اول مرتبه باشد از آن مراتب بنسبت آنچه مانده است. و به عمر ابدی در آخرت به نهایت آن مراتب نتوان رسید. و از اینجا شیخ طریقت شیخ فریدالدین عطار - قدس الله روحه - می فرماید:

اندر ره حق جمله ادب باید بود      تاجان باقیست در طلب باید بود  
در يك دم اگر هزار دریا بکشی      کم باید کرد و خشک لب باید بود  
و سیر بالله مقام بقا بعد از فناست. و سیر عن الله بالله مقام تنزل است



به‌مبالغه عقول خلق برای دعوت ایشان به‌حق. و این مقام خاص پیغمبران  
مرسل است صلوات الله وسلامه‌علیهم اجمعین. و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله  
رمی\*. و درین مقام تنزل در هر امری ایشان را رجوع به‌حق و دوام  
استغفار لازم بود. و اولیا را ازین مقام به تبعیت انبیا - علیهم الصلوة  
و السلام - بهره بود. چنانکه فرمود: قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على  
بصيرة انا ومن اتبعني وسبحان الله وما انا من المشركين† والله الهادی.

\* سورة الانفال (۸)/ ۱۷

† سورة يوسف (۱۲)/ ۱۰۸

## حواشی قدسیه

ص ۱ س ۴. «دلیل وجود... هم شهود او»: یعنی یافت او بطریق ذوق و وجدان میسر نیست، مگر آنکه<sup>۱</sup> حق - سبحانه و تعالی - بنده را بمحض عنایت به خود راه نماید و پروتجلی کند. (ج).

ص ۱ س ۹. «جمع انبیاء را... رهنمای مطلق است»: هر يك از انبیاء، حاجب امت خودست، و پیامبر ما - صلی الله علیه وسلم - حاجب الحجاب؛ وافاضة معارف و حقایق بر جمیع اولیا و انبیاء<sup>۲</sup> بواسطه روحانیت آن حضرت صلی الله علیه وسلم. (ج).

ص ۱ س ۱۱. «کونین»: مراد [از] کونین عالم غیب و شهادت است. و غیب ماسوای عالم شهادت را [گویند]. و گاه غیب می گویند، و وجود علمی که مسمی به «اعیان ثابته» است می خواهند. و ماسوای وجود علمی را، چه<sup>۳</sup> وجود خارجی شهادت و چه وجود روحانی را، عالم شهادت می گویند. (ج).

ص ۱ س ۱۱. «آفتاب جان...»:

به نور طلعت تو یافتم وجود ترا به آفتاب توان دید کافتاب کجاست  
مظهر این معنی در عالم ظاهر آفتاب دان. (ج).

۱ - ص: مگر یا آنکه

۲ - ص: انبیای او

۳ - ص: وجه

ص ۴ س ۶. «یفنی»: یفنی بفتح النون فی نسخه المخلومی بخطه الشریف<sup>۱</sup> قدس سره. (ج)

ص ۴ س ۸. «انسان عیون المحققین»: المراد بالعیون اقطاب، وبالا انسان قطب الاقطاب. (ج)

ص ۴ س ۱۵. «کلمات قدسیه»: و توصیف «کلمات» به «قدسیه» بواسطه آنست که از عالم قدس وارد شده و وجود بشریت را در آن مدخل نیست. و اشارت [بدین] معنی آنکه: «برزبان ایشان می گذرانیدند». (ج)

ص ۱۳ س ۱۸. «التویه»: بلند آواز گردانیدن.

ص ۳ س ۱۵-۱۱. «و یقینی که اهل بصیرت . . . خوارق عادات باشد»: خوارق عادات مشترك است میان مؤمن و مشرك. و اما یقینی که از سخنان این طایفه پیدا شود که اهل استقامت اند، در آنجا هیچ اشتراك نیست. (ج)

ص ۴ س ۹. «علائق و عوایق»: مراد بعلائق موانع ظاهریست و مراد بعوایق موانع باطنی، چون خیالات و اوهام فاسده<sup>۲</sup>.

ص ۴ س ۱۱. «علم وراثت»: مراد بعلم وراثت علمی است که نتیجه عمل است. و اشارت باین علم است آنچه حضرت رسول - صلی الله علیه وسلم - فرموده که: من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم.

ص ۴ س ۱۴-۱۶. «از طوری است. . . نتوانستند»: آنچه طریق دریافت آن بغیر ذوق ممکن نیست، اگر کسی آن را از الفاظ و عبارات فراگیرد و گمان برد که آن چیز را دریافته است، چون درحقیقت غیر آن را دریافته است؛ جهل مرکب خواهد بود. (ج)

ص ۴ س ۱۴-۱۶. «بحقیقت شرح او . . . نتوانستند»: یعنی از دیدن و دریافتن نه از گفت و گو و شنیدن. پس به گفت و گو و عبارت حقیقتش نیاید معلوم، لیک تنبیهی و تشویقی گردد ظاهر و معلوم.

ص ۴ س ۱۶. «مشایخ ترك - قدس الله تعالی اسرارهم - گفتند: پارچه بخشی نپریمان پارچه بغدادی نپریمان (؟)».

۱- ص: بخط شریف

۲- «چون . . . فاسده» از (ج) افزوده شد.



ص ۵ س ۴. «کار تو بعلت نیست»: یعنی بمحض فضل و عنایت است. با آنکه کار او بعلت نیست، یعنی همه افعال هستشان<sup>۱</sup> باوست نه باسباب. هرچند ظهور افعال او از پس پرده<sup>۲</sup> اسبابست.

بی رفع عطش تشنگان آب کند      بی دفع کلال خفتگان خواب کند  
حاشا که کند غیر سبب کاری      لیکن ز پس پرده اسباب کند (چ)  
ص ۵ س ۴. «کارتو بعلت نیست»: علت را به خداوندی کار نباید که باشد. چه در علت مقهوری و مغلوبی رخ می گشاید. این وصف ناقص را پیش می آید، و کامل حقیقی را نشاید.

ص ۵ س ۱۵. «این طایفه روی در نقاب آرند»: یعنی از نظر مردم مخفی شوند؛ والا نظام این عالم بیرکت این طایفه است. یعنی به صفات بشری از نظاره بی خبران و ظاهر بینان مخفی شوند؛ نه آنکه نمانند، چه عالم به وجود ایشان قایم است.

ص ۵ س ۱۴-۱۳. گنت و گوی این علم باید. لیک باید که خورسند باین نباشد. و این آنرا بمثابه بوی است که اثر آن گل روی است. پس از بوی به دیدن روی می باید شتافت. و باین وسیله آن دولت را یافت، که بحقیقت مقصود ازین آنست نزد اهل شناخت.

ص ۵ س ۱۷-۱۸. درین بیت اشارتست به آنکه فهم علمی از سخنان اهل ذوق و وجدان اگر چه بنسبت با دریافت حقیقت و کشف آن در درجه اعتبار نیست، لیک نسبت به مادون کشف آن بغایت معتبرست. چه مورث اقبال به مقصود حقیقی می آید. و ازین در به آن دولت خانه درمی آید.

ص ۶ س ۱۸. چون به سخن شرح مشروح می گردد، پس بحقیقت هردو یکی بود؛ اگر چه در صورت دو می نماید.

جمله معشوقست و عاشق پرده بی      زنده معشوقست و عاشق مرده بی  
ص ۸ س ۴. «همه نور و صفا و رحمت است»: حق - سبحانه - بحکمت در مسلمانی و رعایت احکام و تقوی و احتیاط، نور و صفا و جلای باطن نهاده؛ و در

۱- ص: هستند

۲- ص: + غیر

غیر مسلمانی و عدم رعایت احکام و تقوی، کدورت و ظلمت نهاده. پس عمل به آن هراینه مورث صورت نور و صفا، و عمل به این واسطه حصول ظلمت [و] کدورت است. پس امر ونهی - بحقیقت - از حق مربندگان را، از عین رحمت است. و همه کس را دریافت صفا و نور از طاعات، و ظلمت و کدورت از معاصی ظاهرست.

**ص ۹ س ۹۸.** هریک از مشایخ طریقت - قدس الله ارواحهم - دعوی کمال عمل در طریق خود کرده اند. بنا بر آن فضل طریق خود بر طرق دیگر نهاده اند. و این دعوی بنا بر آنست که بحکم استعداد و نیت هریک را علمی بنموده بنسبت. پس تأثیر آن دفع حجاب و ظهور غیب شود. پس بدین سبب یک عمل یکی را حکم رخصت گرفته، و دیگر را حکم عزیمت بکند، و دیگری نهان. با آنکه هردو هستند یکی، و نگران اختلاف در صورت نه در معنی دوستان.

**ص ۱۱ س ۸۷.** درین سخن اشارتست .... از هستی پنداری خودی. پیوسته اورا شیخ باید و یک طریق. و آنکه مشایخ طریقت فرموده اند که طالب را توحید مطلب شرط معظم سلوکست، اشارت به این است. و نیز آنکه گفته اند: یکجا همه جا همه جا هیچجا، اشارت به این است. پس شیخ سلوک یکی باید، تا کار سلوک زودتر بر آید. اما چون طالب از خود به تربیت شیخی رست، تقید از وی برخاست، تربیت به صحبت هر چند از مشایخ بیشتر می یابد، کمالش زودتر می گردد و کارش نور علی نور می شود.

**ص ۱۱ س ۸۵.** مراد به «واسطه» اینجا واسطه طولی است نه عرضی. اگر نه تخصیص را به باطن فایده نمی باشد. چه به واسطه عرضی<sup>۱</sup> عالم ظاهر و باطن را... حال است، لیک واسطه طولی در علم ظاهر که مراد علم حدیثست هر چند بیشتر است، محل تردید زیاده ترست [و] از اعتماد دورتر. بخلاف علم باطن که هر چند واسطه درویش بود، اعتماد برویش بود.

**ص ۱۳ س ۱۲.** تا بهم در حیات بوده اند، حال چنین بوده. و اما بعد از فوت، هریک دیگری را قایم مقام گشته و برمسند قطبیت نشسته. تأمل حتی ظهور لک. **ص ۱۴ س ۲.** اگر معنی حدیث را از ظاهر حرف بنمایند<sup>۲</sup> و معنی چنان

۱ - ص: عرض

۲ - ص: ننمایند.

گویند که: حق - تعالی - مرا دوست گرفت، و اگر بودی که من یکی را دوست گرفتمی، ابوبکر را گرفتمی. یعنی: من غیر حق را دوست نمی‌گیرم؛ که اگر گرفتمی، سزاوار دوستی او بودی. درین، توهم فضل او بر انبیاست؛ و بر اولیا خود ظاهرست.

و می‌تواند مراد آن بود که: اگر من کسی را بنوعی که حق - سبحانه - مرا دوست گرفته دوست گرفتمی، ابابکر را دوست گرفتمی. چه به‌مقام من از همه نزدیک‌ترست. اما چون او همچون من نیست، او را چنان دوست گرفتم. پس درین ادا، فردیت خود را در کمال محبوی و قرب ابابکر [را] به کمال خود باز نموده.

ص ۱۴ س ۱۵-۱۰ چون بحکم «مارمیت اذرمیت ولکن الله رمی» فعل حضرت رسول - صلی الله علیه وسلم - بحقیقت مضاف به حق - سبحانه - است، و حقیقت کار را بر حضرت وی - صلی الله علیه وسلم - ظاهر گردانیده‌اند، و به اوج و کمال عرفانش رسانیده‌اند و استعداد ویرا... به‌وی<sup>۱</sup> نموده‌اند، پس محبت او محبت حق - سبحانه - بود. و بنابراین معنی حدیث اول این بود که اگر کسی را در دوستی حق - سبحانه - با من شرکت بودی، ابابکر را بودی. یعنی غایت محبوی حاصل است و بس، و با من شریک نیست کس.

ص ۱۴ س ۱۶. درین معنی توهم فضل صدیق اکبر - رضی الله عنه - بر انبیای ما تقدم لازم می‌آید. حضرت خواجه - قدس سره - رفع آن توهم فرموده، گفتند که این دلیل اکملیت اوست بر همه اولیای این امت، بل که اکمل همه صدیقانست بعد از انبیا علیهم السلام. پس معنی آن بود که از اولیا اگر کسی را درین مقام با من شرکت دادی، ابوبکر را دادی. پس همچنانکه هیچ نبی درین مقام خاص با وی شریک نیست، هیچ ولی کامل از [اولیاء] امت نیز با وی شریک نیست؛ و آنکه فرموده: «بل اکمل همه صدیقان است»، درین می‌نگرد. صدیقیت و رای ولایت امر بود. واسطه میان [نبوت] و ولایت و آنچه مبناى عارفست در میان اهل الله آنست که صدیقیت رتبه کمال ولایتست. و رتبه قرب خاص حضرت در نبوت و ولایت است... هر یک از نبوت و ولایت را درجات بی‌غایت اوست.



غایت صدیقیت قریب است که متصل به ولایت [است].

ص ۱۵ س ۴. از مشایخ طریقت هر کسی را که روح کاملی تربیت کرده، او را داخل اویشان داشته «اویسی» گفته‌اند، بسبب مناسبت او با اویس قدس سره. ص ۱۵ س ۱۴-۱۶. غالباً غرض نه آنست که فضیلت ثابت شود مرطریق بی‌واسطه را بر طریق بواسطه. چه نزد همه ارباب تحقیق مقرر و محقق است که طریق بواسطه اکمل و افضل است و در تحقیق تمام ترست. پس غرض آنست که شرف آن پیدا شود. و فرقت میان شرف و فضل، و جمع هر دو افضل بود. پس همت بر جمع هر دو باید گماشت و مرکب همت را در میدان هر دو طریق باید تاخت.

ص ۱۷ س ۳-۴. معنی کلام نه این می‌نماید که سالک به هر دو صفت جلال و جمال تربیت یابد و پرورده گردد. در ظهور هر دو در قبله ذات متخلف نگردد، و در هر دو بریک حال بود، و بحکم این از حکم آن خود را تهی نیابد. و در یک آن به آثار هر دو محقق بود نه آنکه جمال عین جلال شود یا عکس.

ص ۱۸ س ۳-۱۵. محمد زاهد نیز چون مرید ابوتراب نخشی تربیت بصفت جمال یافته بود و از جلال اثری در وی پدید نیامده بود. از آن جهت در آن حالت حضرت خواجه و امر ایشان که از حکم جلال بود، ودیعت حیات سپرد و از حال رفت. و حضرت خواجه بعد از آن بصفت جمال غالبان موصوف شده، تربیت<sup>۱</sup> وافر بخشیده‌اند و به حال باز آورده. و خواجه را در وقت زنده گردانیدن او روحانیت بر جسمانیت چون وجود اخروی غالب بوده، و این وصف درین موطن بر حضرت عیسی - علی نبینا وعلیه السلام - غالب بود، از آن جهت معجزه وی اخیاء اموات بوده. پس حضرت خواجه را حصول این معنی بسبب مناسبت به حال عیسی بوده، و در آن عالم بواسطه غلبه بر روحانیت بنده را اقتدار بر حصول چیز بی کسب او حاصل آید، و درین عالم گاهی اولیا را دست دهد. و این بحقیقت بواسطه اتصافست به صفت اراده کلیه حق - سبحانه و تعالی - و این اتصاف به شرط غلبه روحانیت است.

ص ۲۵ س ۷-۱۸. هر کس را که از جانب روحانیت و احکام او بر جسمانیت



غالب کردند، بحکم «و نفخت فیهم من روحی» او را از نور حیات حقیقی بهره تمام بود. بنابراین از ظواهر به تفرس بواطن را دریابند. و هم بدان نور نفخت دلهای مرده اهل غفلت را به زندگی آگاهی زنده می سازند. و احیا و اماته در آن صورت نیز ازین نورست. لیک دل زنده کردن اشرفست از بدن زنده کردن. و این معنی ظهور بیش دارد از زنده کردن بدن، و آن کم واقعه می شود. چه اولیا را در آن نور غالیبت تمام باید، تا آن بظهور آید. و این عالم بر نمی تابد. فافهم.

**ص ۴۱ سی ۳.** دور افتادن عبارتست از نسبت تقید و تعین و تعلق که حجاب جمال مقصودست. پرتو فیض الهی مدام تابانست از اهل تقید و تعین و تعلق بسبب حجاب ایشان نهانست.

**ص ۴۱ سی ۶.** مرید در استعداد تأثر از معنی وجه باطن پیر<sup>۱</sup> بترك تعلقات است. چون<sup>۲</sup> مرید از مراد خود منقطع گردد، شایسته تصرف پیر<sup>۱</sup> شود. چون پیر در وی به قوت ولایت تصرف کند، بحکم اراده ازل<sup>۱</sup> بعض از آن مریدان کامل گردند و بعضی ناقص بمانند<sup>۳</sup>. و یا خود این می تواند بود که بطریق دیگر بتصرف کامل دیگر کامل گردند.

**ص ۴۵ سی ۱۵.** بی صفتی اشارت به تجلی ذاتست. و بصفه بودن کنایت از تجلی صفت است. و از صفت نشانمند گشته عبارت از تجلی افعال است. از این عبارات مذکور، آن مفهوم می گردد که بدایت ولایت تجلی افعال باشد. اما از بعض سخنان دیگر آن معلوم می گردد که بدایت ولایت خاصه تجلی ذات بود. و غالباً این اختلاف از اختلاف مشایخ است.

**ص ۴۶ سی ۴۰.** چه تا سالک نرسیده، بحکم تباین صفات مختلف احوال بود و صاحب تلوین است. چون به ذات رسد و در ذات تباین نیست صاحب تجلی<sup>۴</sup> تمکن لازم بود و قرار و تمکین صفت او گردد، و غفلت بتمام از روزگارش برخیزد، متخلق به لوازم جمیع صفات آید. و بر حال و لوازم صفات متصرف بود و غالب به مغلوب و ابوالوقت شود.

۱- ص: پیر

۲- ص: چون از

۳- ص: از اقصی بماند

۴- ص: ادر

ص ۲۸ س ۴. مراد از وضوی باطن، تطهیر دل است... و رجوع از اغیار به یار که لازم اوست پاکی از صفات ذمیمه.

ص ۲۸ س ۴. استقامت باطن عبارتست از خلودل از ماسوی و توجه به حضرت مولی که دوام مراقبه است. [و] استقامت احوال است. و نشان و علامت این حال آنست که احوال همه به صفت استقامت موصوف گردد در رعایت احکام الهی از اوامر و نواهی.

ص ۲۹ س ۱. مراد از ذکر، ذکر زبان است و ذکر نفس است و ذکر دل است و ذکر روح است و ذکر سرست و ذکر خفی است.

ص ۲۹ س ۳. یعنی آنچه شنید گوش، و آنچه دید بصر در عالم ملک و آنچه بصیرت دیده در عالم ملکوت همه حجابست از همه بایسد گذشت از بهر مقصود.

ص ۲۹ س ۴. عدم عبارتست از مقدمه فنا که اثر جذبه است که ذهولست از خصوصیات اشیا، نه از اصل اشیا، و ملک این به فنا حاصل است.

ص ۲۹ س ۹. تعیین این عدد در تأثیر ذکر قلبی کشفی است نه نقلی.  
ص ۳۰ س ۴-۵. ازین سخن آن مفهوم می گردد که هر عمل از طاعات و عبادات و ذکر که از او انجذاب دل بوصف محبت حق - سبحانه - حاصل نیاید، به حلیه قبول محلی نیست. قابلیست بی جان، هیچ درد را نباید درمان، خجلت یابد مرد از آن؛ آخر آن نه غرور و عجب است که هست مایه قهر آن.

ص ۳۰ س ۱۱. یعنی ذکر الله نه آنست که به زبان یا به خیال الله گوید، بل حقیقت ذکر آن بود که باطن از اندیشه غیر پاک آید و به حق آگاه گردد.

ص ۳۰ س ۴۰. معاصی باطنی تعلق دل است به غیر باصالت. یعنی غیر از غیر نمی داند.

ص ۳۱ س ۴۰. بدان که طریقه سلوک مشایخ - قدس الله ارواحهم - بسبب سعادت استعداد مختلف افتاده. بعضی اصل در سلوک در بدایت، تزکیه را دانسته اند؛ اگرچه ایشان در تصفیه هم کوشیده اند. و بعضی در بدایت، تصفیه را اصل داشته اند؛ اگرچه در تزکیه هم جد نموده اند، طریقه خواجگان - علیهم الرحمة - والرضوان - طریقه اخیرست.

ص ۳۲ س ۸-۴. این ابیات مثنوی حضرت مولوی رومی - قدس سره -

درین معنی ظاهرست.

شاد باش ای عشق خوش سودای ما      ای طیب جمله علت‌های ما  
ای دوی نخوت و ناموس ما      ای تو افلاطون و جالینوس ما  
بحقیقت بقول اهل بصیرت هر چند به سلوک و جد تبدیل اخلاق حاصل آید،  
لیک چون جذبه رخ نماید، تبدیل چنان که باید پیش آید. ولی جذبه کجا بیا بد.

ص ۴۲ سی ۱۵. چنانچه جمال صوری را تصرف و حکم است بر اهل  
محبت، همچنین حال معنوی را که لطافت اخلاق و اوصافست که اثر جذبه است،  
در دل‌های اهل ارادت تأثیر است. و تصرف بر کمال را تصرف لازم بود. هر که را  
تصرف نبود، ناقص بود. لیک تصرف را درخور کمال مراتب بود.

ص ۴۳ سی ۱۲-۱۳. کامل [را] در خطا نظر برحق است سبحانه، و ناقص  
را در صواب نظر بر خود. پس باعتبار اثر خطای کامل به بود از صواب ناقص.  
ص ۴۴ سی ۸. شرك خفی اثبات وجود و فعل است مرغیر حق را - سبحانه -  
به اصالت<sup>۱</sup>. چه نزد اهل حقیقت و کاملان<sup>۲</sup> با بصیرت همه موجودات بمثابه<sup>۳</sup>  
ظلال‌اند، و وجود از خود ندارند.

ص ۴۴ سی ۱۵-۱۱. بطریق غالب، اگر نه بنادر این معنی حاصل می‌آید  
در اهل جذبه. و غیر ایشان را به ملازمت کلمه، نه امر دگر.

ص ۴۵ سی ۵. وقوف قلبی عبارتست از آگاهی دل در ذکر به مذکور،  
بقدر استعداد. و آنکه از بعض بزرگان نگه‌داشت گوشت پاره صنوبری را - که  
دل صوری است و مجلای دل معنوی - وقوف قلبی گفته‌اند، برای آنست که این  
نگه داشت او آگاهی به مذکور لازم دارد.

ص ۴۵ سی ۹. صورت توحید عبارتست از معنی که در ادراک در می‌آید  
از گفتن الله سالکان را، که مدلول ذکرست. و قرار و غالیات او را یکتا شدن دل  
از اندیشه لازم است. و درین حال نوری در باطن در می‌آید که تناقض را از  
میان شرع و عقل و توحید برمی‌دارد. و از عبارت اشارت در می‌یابد و اختلاف  
عبارت او را از فهم حقیقت باز نمی‌دارد.

۱- ص: به صالت

۲- ص: کاسبان



ص ۴۶ س ۴. و یادداشت آنست که نسبت آگاهی ملکه شود و ذاتی گردد؛ که به هیچ عارضه خلل در وی راه نیابد. و این حال قبل از فنا میسر نیست. و فنا اثر جذب تمام است سالک را به آن دولت وصول یگام است.

ص ۴۷ س ۱۴. ذکر زبان ظاهر است، احتیاج به بیان ندارد و ذکر دل بحقیقت آنست که جانب آگاهی به حق - سبحانه - و آگاهی به کون مساوی بود، یعنی باهم جمع آید و برابر بود. و ذکر روح آنست که آگاهی به حق - سبحانه - بر آگاهی به کون غالب بود. و ذکر سر آنست که جز آگاهی به حق - سبحانه - نبود و از کون او را خبر نبود. و ذکر خفی آنست که وجود روح چون خفای کون که در سر داشت مخفی گردد، و جز مذکور نماند. حاصل که غیر بتمام رو در خفا نهد.

ص ۴۷ س ۱۷-۱۹. حاصل این سخن آنست که «سر» بقول آن جماعت که او را در وسط دل و روح اعتبار کرده اند، و بقول بعضی که «سر» را میان روح و خفی گفته اند، بحقیقت «سر» عین دل است؛ چون [تحت] روح داری. و اگر «سر» را فوق روح و تحت خفی داری، عین [روح] است؛ در نهایت مقام دل و روح و.... چون در نهایت دل و روح بواسطه... آنکه به مقام خود نزدیک اند و واسطه ندارند، وصفی دارند که قبل از [آن] نداشته اند، آنرا «سر» گفته اند [بنسبت] کسی که نهایت بی دل و روح... و آنکه رسیده سر نمانده، لیک [سر] گویند باعتبار ماکان.

ص ۴۸ س ۱. چه شهود، فنا و اضمحلال سالک آرد؛ که قل جاء الحق و زهق الباطل با وجود چگونه جمع گردد.

ص ۴۸ س ۸. یعنی آنچه پنهان و مخفی نمانده، اشارت کرده اند همان ذکر خفیه است، که آن اشارت پنهان و مخفی است؛ که چون توفانی شوی. و اگر به ذکر، ذکر خفیه گفته اند؟ اینست.

ص ۴۹ س ۴. یعنی ذکر خفیه که درو پنهانست ذکر و ذاکر.

ص ۴۹ س ۸-۶. باین قول ولایت خاصه، تجلی ذاتست، که نهایت سیر الی الله است، و ذکر خفیه است.

ص ۴۵ س ۸. این که فرموده اند که درین گفتن فایده نیست، مراد فایده

۱- ص: شود

۲- ص: که گفته اند



معتدبه است. و اگر نه حصول تنبیه و تشویق بی‌مهمی و فایده‌یسی نیست. و این ظاهرست. و حکمتی دیگر آنست که طالبان باندك فایده و مهم علمی خورسندنباشند، چه حظ<sup>۱</sup> علمی خورسندی ندهد و شهود می‌آرد.

ص ۴۰ س ۵-۴. این درویش از صاحب دلی شنیده که می‌فرمود که ارواح انبیا بعد از دخول در درجه ولایت ظاهر می‌گردند. و آنچه پیش از ولایت سالکان ظاهر می‌گردد، لطایف ایشان [است]. و این سخن حضرت خواجه - قدس سره - دران می‌نگرد.

ص ۴۱ س ۹-۸. یعنی فوق این کسب را مدخل نیست. کسب تا اینجاست و پس، دیگر وهب است. پس کار بنده تا اینجا می‌گردد تمام، دیگر کار حق است سبحانه، والسلام.

ص ۴۲ س ۲. و بحقیقت قطع علایق که تعلقات ظاهریست، و قطع عوایق که تعلقات باطنیست، بی‌ظهور مقدمه جذبه - که حلاوت است در ذکر بمذکور - میسر نیست. پس تا این مقدمه حاصل نیاید، سالک را ذکر بساید گفت که طریق او ذکرست.

ص ۴۲ س ۲. و آنچه حضرت ولایت منقبت خواجه احرار خواجه ناصرالدین عیدالله - قدس سره - فرموده‌اند که مراقبه نباید از کسی که يك بار به ذوق عدم نرسیده باشد، مؤید قول این درویش است.

ص ۴۲ س ۱۹. آیا ذکر حکم قرآن ندارد؟ چه اونیز از تلقاء نفس نیست. و درین قید دغدغه می‌رود.

ص ۴۴ س ۷-۹. ازین سخن ظاهرست که طریقه خواجگان در روش ایشان دوام ذکرست و مراقبه تانهایت و ترك نوافل طاعت. حضرت خواجه - قدس سره - آنکه سخنان و روش طرایق<sup>۲</sup> دیگر نیز آورده‌اند. آن می‌نماید که مفهوم گرداند طالبان این طریق را که طرق ارباب حق است و عمل بر آن مودث حصول قرب. غایتش آنکه هر يك ازین طایفه را بحکم استعداد طریقی است که آن طریق نسبت به حال او بهترست. و اختلاف از اینجاست.

۱- ص: حطه

۲- ص: طریق

ص ۴۵ س ۳. اگرچه ندیم را گستاخی هست، لیکن وزیر را تصرفی در ملك... هست که ندیم را نیست. پس وزیر را بر ندیم افضلیت است...

ص ۴۵ س ۱۵-۱۴. طایفه اول اهل تلوین اند و طایفه دوم اهل تمکین.

ص ۴۶ س ۳. حضرت خواجه - قدس سره - در گفتن این واقعه اشارت فرموده است در حق خود.

ص ۴۶ س ۱۷. مراد از برخاستن حجاب بکلی آنست که هر يك از ارباب تمکین را مناسب حال او کمال حاصل شود. و حجابی [که] ازو زایل می توانست شد برخاسته، نه آنکه فی نفس الامر حجاب نمانده بود.

ص ۴۶ س ۱۹-۲۰. یعنی آثار اختلاط خلق ایشان را به غفلت از حق نمی تواند برد. و اگر نه در روزگار ایشان نیز ضعف وقوت در نسبت حضور مع الله می رود.

ص ۴۷ س ۳. مراد از ولی عزلت مجذوبست و مستهلك، و مراد از ولی عشرت صاحب فرق بعدالجمع است که از بی شعوری به شعور آمده، و از مستی حال به هشیاری علم بازگشته.

ص ۴۷ س ۴-۶. حاصل کلام حضرت خواجه - قدس سره - آنست که در کمالی که در تحت کمالی باشد، حالی می تواند بود که او را باعتبار آن حال شرفی بود، که آن کامل فوق او را نبود. چنانکه ملك را باعتبار نزاهت و قدس خلقت شرفی است که انسان کامل را نیست. و این ظاهرست.

ص ۴۸ س ۳-۴. رخصت امری است که درو صفت عباد مرعی است. و عزیمت آنکه مرعی نباشد.

ص ۴۸ س ۷. \* غرض از تمثیل آن می نماید که در کارخانه عبودیت و باغ کمال هم رخصت در کارست و هم عزیمت. هر دو طایفه را از اهل الله از حق - سبحانه - بر عمل آفرینست.

هر کس به ترانه‌ی درین کوی      دستان تو می زنند هر سوی

ص ۴۹ س ۱. چون احوال اهل الله در طور است که آن طور فوق حس و وعقل است، پس اعتقاد عامه به کمال ایشان نرسد. و ایشان [را در] اعتقاد ایشان... نفع ایشان امرست. پس ایشان را باری بود عامه.

ص ۵۱ س ۳. چه ایشان را دیده بصیرت به شهود جلال احدیت است. پس هر چند کمال در عبودیت بود، نظر به آن جلال و عظمت بی قدر و بی اعتبار

است. و با کمال چون ناقصان عارف دل افکار است. بخلاف زاهد که نظر او بر خود و خلق است. به امتیاز عمل از خلق، مغرور و معجب است. و به خودپسندی درکارست. و بدین سبب بحقیقت درکسب ادبار است.

ص ۵۴ س ۱-۲. بنابراین سخنان، در ذلت دوستان و اهل الله به چشم حقارت نباید نگریست، و آن را نعل بازگونه باید دید. چه اگر بصورت و ظاهر بد می نماید، بمعنی و حقیقت راه می گشاید. و ترقی می دهد. چه درد و نیازمندی و رجوع می آرد.

جرمی که رخت ما به حریم فنا کشد [بهتر از] طاعتی که به عجب و ریا کشد ص ۵۴ س ۳-۴. بواسطه آنکه آن حضرت - صلی الله علیه وسلم - جامع جمیع حقایق انبیاست.

ص ۵۴ س ۴-۶. پس ولی این نسبت هرچه از مشکوة روحانیت انبیاء... گیرد، بحقیقت [از] آن حضرت - صلی الله علیه وسلم - گرفته باشد. چه همه بحقیقت هرچه دارند [از] حقیقت او دارند [که] کنت نبیاً و آدم بن الماء والطين.

ص ۵۶ س ۳. یعنی حضور مع الله در طریقه ما برعکس طریق دیگران افتاده است. در طرق دیگران در خلوت و جدایی از خلق، نسبت حضور مع الله از میان خلق افزون است. و در ظاهر این پسندیده و میمون و موزونست. و درین طریق در میان خلق بشرط نادر آویختن به ایشان نسبت حضور مع الله افزونست. و این معنی بواسطه نیت است، که بی اختیار ایشان در ایشان ظاهر کرده اند؛ که حقیقت نیت - که بحقیقت در تحت اختیار نیست - درین طریقه درین صورت افتاده است. و نیت خاطر در بانی و لقاء ملکی است. و صاحب نیت کسی است که از باطن وی نفی شده خواطر شیطانی و وساوس نفسانی؛ چه نفس مقهور احکام دل گشته. پس هراینه عمل به خاطر در بانی و لقاء ملکی نتیجه صواب دهد. و تفاوت میان طرق اهل حق باعتبار اهل نیت است. هر يك از این طایفه را بحکم استعداد فطری نیت نوعی افتاد. پس همه خوبست. و نیت عمل را بمثابة جانست؛ که بی آن، عمل بمعنی ناتوان است.

ص ۵۴ س ۱۵. نتیجه در دنیا عبارتست از ظهور جذب الهی و ذوق حب او [در] دل که لازم نفی شدن وجود بشریت است.

ص ۵۵ س ۱. یعنی عمل باید که در اصل از برای عبودیت بود، نه از



برای [حصول] نتیجه. اگرچه از قصد عبودیت نتیجه‌یی را هم چشم باید داشت. فضل حق را طالب باید [بود]، نه آنکه مطلقاً عبودیت [را] ملحوظ نداشته [همتش] ناظر فایده و نتیجه بود.

**ص ۵۶ س ۳.** یعنی معلوم سالکان نیست و نمی‌شود که در چه صفت از صفاتی که سالکان را می‌دارند در آن— مثل توحید و معرفت و معانیت و محبت و غیره— خواهند داشت، ختم بر کدام صفت خواهد بود. پس گاهی در سکون ایمن باشند از گردش، و گاهی از قلق در اضطراب. و بجز ابتدا و وسط معلوم نیست<sup>۱</sup>. و غالباً مراد از وسط نه وسط حقیقی است...

**ص ۵۷ س ۶.** مراد از خوف و حزن، خوف و حزنی است که در مراتب دنیا و آخرت بود. چه شهود جمال و جلال حضرت احدیت، عظم راحت و محنت دنیوی و اخروی را پست سازد. و در نظر اعتبار نمی‌گذارد. پس خوف در مستقبل از ظهور محنت، و حزن در ماضی و حال، ایشان را نباشد. خواجه انصاری— قدس سره— درین معنی فرموده: الهی اگر خواهی نواخت، بهشت دیگر باید آسایش او را؛ و اگر خواهی گداخت، دوزخ دیگر باید آلایش او را. و با آنکه نظر ایشان از غیر حق بر خاسته<sup>۲</sup>، بواسطه شهود عظمت الهی قایم مقام حزن و خوف آمده... بمرتبه‌یی که آثار خوف و حزن ایشان بکمال ظاهر گشته.

**ص ۵۸ س ۱-۳.** ازین سخن ظاهر می‌گردد که خوف خاصه چون خوف عامه نیست. خوف عامه از تحویل و گردش است از ایمان به کفر و از سعادت به شقاوت. خوف خاصه از شهود و قدرت و بی‌علتی و دریافت عظمت الهیت است. شاهدان در خشیت است بی‌نظیر در ماضی و مستقبل. و این در ادای حقوق عبودیت تمامتر است. و مکر در حق خاصه، ابقای احوال است با ترك ادب؛ و ازین مکر ایمن نمی‌توان بود. و مکر در حق عامه، ارداف نعم است، با مخالفت و بشارت غفران امن ازین مکر حاصل می‌آید.

**ص ۵۹ س ۱۳.** چه نبی و ولی قوت تصرف در بواطن طالبان [را از] جذب (قدرت؟) حق— سبحانه— دارند، و در پرتو نور او دلها می‌ربایند. او بود و پس، و با وی [در] این معنی شریک نیست کس.

۱- ص: است

۲- ص: برخواسته



ص ۶۴ س ۴. عدم عبارتست از ذهول از خصوصیات اشیا بسبب تصرف ذکر و حضور به حق - سبحانه - . و وجود، عدم اشیا است بکیفیت و صفت خاص که به وهب الهی بر عدم مترتب شود. به قرینه آنکه فرموده هیچ چیز از ممکنات وجود [فنا] را تغییر نتواند کرد. چه اگر مراد از وجود فنا نفس بی خودی و بی شعوری بودی، بایستی که در فناء آن بی شعور هرگز ذایل نگشتی. فافهم.

ص ۶۴ س ۴. فنا عبارتست از ذهول مطلق از اشیا بسبب تجلی حق سبحانه. وجود فنا عبارتست از حالت موهوب - و بعکس مطلوب - که بر فنا مترتب می گردد. و این را ظهور حق - سبحانه - چون اصلی بودند، بوجود بشریت اصلی، در وجود عدم تغییر حاصل نمی شود. بعد از او ناهود بشریت اصلی که همانست خود نمی گردد. وجود بشریت اصلی آنست که او [را] مستقل بوجود داند و وجود بشریت عارضی آنکه او را بخود موجود داند، و ظل وار پس آن حجاب آید و این نباید. فافهم.

ص ۶۴ س ۴. «مراد از وجود عدم دوام این صفت است»: یعنی دوام صفت عدم که ذهول است از خصوصیات اشیا... بسبب تصرف ذکر با مقدمه جذبه. غالباً حضرت خواجه - قدس سره - درین شرح از ذکر ملزوم<sup>۱</sup> لازم خواسته، که علم و تعین فی الجمله است بنسبت اشیا که در عدم نیست. و آن متعین فی الجمله چون کامل نیست می شاید که عود کند به وجود بشریت اصلی، که حجابست. چه درو اضافه<sup>۲</sup> وجود و افعال باصالت اسماست. اما غالب آنست که وجود عدم برخود فنا کشد و در عدم عود واقع است. اما در فنا دوام لازم نیست و در اول حال فنا تعین کامل حاصل است. بنابراین درو عود نیست که الفانی<sup>۳</sup> لایرد الی اوصافه. اما عود به وجود بشریت عارضی که درو اشیا فانی وار می نماید که هر چه دارند از دیگرست<sup>۴</sup> در خور استعداد ایشان در ایشان ظاهر فنا را زیانی ندارد چه بحقیقت همچنانچه در حالت بی شعوری فانی است در حالت شعور نیز فانی است. فافهم.

ص ۶۴ س ۱۹. یعنی هر باطنی که رافع حکمی از احکام ظاهر بود، باطن بود؛ نه آنکه همچو او نبود.

۱- ص: که از ذکر که ملزوم

۲- ص: این جمله مکرر آمده است.

۳- ص: الفناو

ص ۶۵ س ۵۱. چه هر کس که به بقاء بعد الفناء رسید، در وسوس و هواجس همه آثار تجلیات جلال حق سبحانه [را] شاهدست. در مظاهر هدایت آثار اسم الهادی می بیند و در مظاهر ضلالت آثار اسم المضل مشاهده می نماید و در همه ناظر حق است حق سبحانه لیک... متابعت آثار تجلی اسم المضل نمی نماید و ازو درو می گریزد و فرموده اعوذ بک [منک] نظر [بدین دارد].

ص ۶۵ س ۱۰-۱۱. چه مادون جمال محبوب نزد محبتی که بکمال بود، قدر ندارد.

گرنشان یابی ازان، کاری بود  
ورنه بی او زیستن، عاری بود

ص ۶۵ س ۱۸-۴۰. و این که وجود فنا عود به وجود بشریت نمی کند، نه آنست که مقدور نیست؛ مقدورست. لیکن سنت الهی برین رفته که عود کند. چه [اگر] صواب علم درین دیدی<sup>۱</sup>، غیر این را سنت نهادی. پس در سنتی که نهاده، نه محتاج بوده و نه بی اختیار.

ص ۶۷ س ۵. و این فنا همان فنای تام مطلق است که درو از غیر و غیرت نشان نیست. در فنا غیر تام علم به فنا هست. و این نیز غیرست لیک در فنا تام علم به فنا نیست.

ص ۶۷ س ۱۶-۱۷. چه وجود ظلمانی به وجود [نورانی] مترتب است چون وجود ظلمانیست نماند هر دو نماند.

ص ۶۷ س ۴۰. پس فنا را بزرگان به این وجه توصیف نموده اند که فنا آنست که بواسطه ظهور حق سبحانه شعور به ماسوی نماند. مراد موجودات عالم ظلمانی است و شهادت آن. و فنای فنا آنکه شعور به فنا هم نماند. مراد آنست که به وجود روحانی شعور نماند. لازم آید که وجود روحانی نماند. و این که در فنا گفته اند که شعور به ماسوی نماند، و در فنای فنا آنکه شعور به شعور نماند و نداند که فانی است، اشارت است به آنکه در فنا ماسوی هست و در فنای فنا شعور هست. اما شعور به آن ندارد. و این فنا در علم است نه در واقع.

ص ۶۹ س ۴. و چون شعور از صفات روحانی است و لازم [است] پس چون شعور به شعور نماند، لازم آید که وجود روحانی نماند.

## اختلاف نسخ





ص ۱. 2 سپاس بی اندازه: سپاس بعد اندازه M || 4 هم شهود او: هم شود M، هم شهود اوست H || 7 تلفتة الهی تلفت M || ولو ... جحدوک: B — لما: ما S || 8 سیدی: نبوی H || 9 است: اوست P || 14 اما بعد: و بعد H.

ص ۲. 2 قطب: قطب الاقطاب P || 6 بحسنه L دیوان ابن الفارض: لحسنه MHPBS || 9 الشیخ: شیخ HPBS || 12 اقوال: احوال P || 13 ایشان: خویش H || 14 الحافظی: حافظی BS، الحافظ HP، — L || البخاری: بخاری B || 17 از آن: B — انفا: الفاظ متبرکه L || 18 مخلصان محق: مخلصان بحق L، محبان محقق H || 19 مجلس: — L، مجالس PB، مجالست H || 20 شنیده: شنیده اند HL.

ص ۳. 2 گذشته: گذشته B || 4 دلها و جانها را: دلها و جانها ایشانرا HP || 5 استرواحی: استراحتی و انشراحى L || باشد: حاصل باشد H || 6 فضل رحمت الهی BS: فضل و رحمت الهی P، فضل الهی HL || 7 اقتصار: اختصار HPL || افتاد: + حدیث معجز تبریز شمس دین کم گو \* که نیست که در خور آن گفت عقل سودایی \* خموش وزیر زبان ختم کن تو باقی را \* که هست بر تو موکل غیور لالایی HMPL || 8 و قال: + است L || 11 از مشاهده: بمشاهده H || 16 سخنان: سخن BL || سخن: — P || 17 در بیان نتوان آورد: بیان نتوان کرد P، در زبان نتوان آورد H || 18 تشریفاً: تشویقاً PS.

ص ۴. 9 عوايق: — BS || بر: — P || 10 تخم معانی حقیقه: تخم فهم معانی خفیه HL، تخم معانی حقیقه B، تخم هر معانی حقیقت P || گردد: می‌گردد HL || 10 — 11 حقیقت فهم: فهم حقیقت H || 11 سخن: سخنان L || 13 او: آن H || 14 نتوانستند: + گفت H || 16 نبود: نیست S || زیرا که: زیرا B.

ص ۵. 1 ببیند: بیند BHL || 3 شیخ شهید: + شیخ BL || بغدادی: البغدادی L || 4 می‌فرمود: می‌گفتند P || 5 قسمی: قسم MK || 9 ابو یعقوب یوسف بن ایوب: ابو یوسف بن ایوب S، ابو یعقوب بن یوسف بن ایوب L || 10 که: — HMP || روی در نقاب آرند: روی در مقام نقاب آرند HB، روی در نقاب کنند P || سلامت: سلامت L || 11 سخن: سخنان HL || بخوانید: + بقدرسی پاره P || 12 که سخن او گوید: که گوید B، که ازو گوید H || 13 می‌شود: شوند HM.

ص ۶. 4 الغزیر: الغدير LP، القدير H || 5 ابو عبدالرحمن: عبدالرحمن H || سلمی نیسابوری: السلمی النیسابوری P، سلمی نسابوری B، سلمی نیشاپوری H || 6 حقایق التفسیر: حقایق تفسیر MBS || 6 — 7 مشایخ‌اند ... در کتاب طبقات: — B || 7 ازان کبار: از مشایخ کبار P، ازان مشایخ کبار H || 9 بزرگ: بزرگوار HS || گردانیده: گردانیده‌اند H || 15 و اگر: بدانکه H || 16 شرحی: شرح B || اولی: اولی‌ترین H || افتد ... که: — B || که آن شرح: که شرح M || 18 خط: — P || 19 فصلی: فصل P || از وصل: بروصل P، از وصول B || زیرا: زیرا که HM.

ص ۷. 4 ارباب الطریقه: ارباب طریقت P || 5 اهل الحقیقه: اهل حقیقت P || خدمت: — SL || 6 المشتهر: المشهور B || ۶ — 7 اطلال ... برکاته: اطلال الله علیه S || 7 مجموع: مجموعه HP || 8 زیادت: زیاده HM || 14 درین کلمات گفتن: در گفتن B، درین گفتن HL || 15 مزید: — H.

ص ۸. 5 است: — H || پرورش: ورزش P || 10 — 11 در مشاهده و واقعه ... واقع بوده است: — P || 12 — 13 آن شب بوده است ... اول: — LS || 13 رسیدند: رسیده‌اند P || مزار متبرک: مزار متبرکه S || 14 منسوب است: منسوب H || محمد بن الواسع: محمد الواسع BKM || 15 نقل: نقلی S.

ص ۹. 1 حضرت: — L || 2 بوده است: بوده S || 3 سنتها: سنت

MKPB || 4 که: — SL || نهایت: — H || 7 عمل: + را K || را:  
 — HKSL || می نموده اند: می نموده S || 8 بودند: بوده اند KP || 9 عمل  
 نکردند: عمل نکرده اند PK || 10 مشاهده می نمودند: مشاهده می نموده B، مشاهده  
 می کرده اند K، مشاهده کرده اند L || 11 شرح قصه: قصه شرح H || عجیه:  
 — H || 13 نموده اند: نمودند S، می نموده اند P، نمود M، نموده H || 14 علی:  
 که علی B || 15 شود: گردد L || 17 بفرزندی از: بفرزندی از فرزندان L ||  
 طریقت: طریقه S || است: یافته S || 19 انجیر فغنوی: انجیر و غنوی L، انجیر  
 فغنوی اند H || خلفای حضرت: خلفای H || 20 خواجه عبدالخالق: خواجه بزرگ  
 خواجه عبدالخالق KMB.

ص ۱۰. 1 نسبت ارادت: نسبت و ارادت L || تعلم: تعلیم H || 2 ایشان:  
 + را H || امیر سید: سید امیر L || است: — H || 3 مذکورست: مذکورند  
 L || 5 بحقیقت: — L || حضرت خواجه بزرگ: خواجه بزرگ H || 8 خواجه  
 یوسف: امام ابو یوسف H || 9 طریقت: طریقه S || 10 تربیت: در تربیت:  
 B || 11 به دو طرفست یکی: — H || 12 شیخ بزرگوار شیخ: شیخ بزرگوار  
 HL || 13 — 14 شیخ ابو عثمان ... رودباری: — H، شیخ ابو عثمان مغربی و  
 شیخ ابو علی کاتب B || 15 ابو علی فارمدی: ابوالقاسم گرگانی H || 17  
 عهدای: عهدا و دوره های P || 18 اخیر: آخر L || 19 گشته اند: گشتند: MKB  
 وقت: وقتی B || 20 مقتدیان: مقتدای M.

ص ۱۱. 2 بکلی: بکل L || از بسی: بسی از H || 3 ایشان: — L || 4  
 انواع: انواع S || 4 — 5 نسبت انتساب ایشان: نسبت این انتساب L، بسبب این  
 انتساب H || 6 اشارت به: اشارت بر L، اشاره به H || 8 زیرا که: زیرا B || 10  
 که: — P || 12 بدو: باو HL || انتساب: + او P || 14 و او را: و او را نسبت  
 درین معنی L || 15 و حسن بصری را: و او را H || 17 را انتساب: — L || در  
 علم باطن: درین علم BMK || 17 — 18 الرضا ... موسی: — B || 18 موسی -  
 الکاظم: امام موسی الکاظم M، موسی کاظم LS || 19 رضی الله عنه: رضی الله  
 عنهم در علم ظاهر S || طریق: طریقه H.

ص ۱۲. 1 ائمه: — BK || 2 و علم باطن: و در علم باطن L || 3 تعظیماً:  
 لعظم P، — B || 7 بمدتی است: بمدتی بوده است H، + بعضی گفته اند نود و



بعضی گفته اند سی سال P || در تصوف: H — 12 || باقرست: باقر HL || 13 ||  
 علی بن الحسین است: علی بن الحسین بن علی H || 15 || علی بن ابی طالب است: علی  
 است L، علی بن ابی طالب H || 16 || علی را: علی S || رسالت: — L ||  
 سید المرسلین: H — 18 || الصدیق: صدیق HPBS.

ص ۹۳. 1 مشهورند: مشهور است H || 2 و سلمان فارسی: و سلمان  
 HP || 3 دریافتن: دریافت HMP || 4 سلمان منا: سلمان منا L || 5 امیر المومنین  
 ابو بکر صدیق: ابو بکر صدیق است PS || بود: بوده H || 6 رسول الله: رسالت L || 8  
 از آن: H — 9 بودند: بوده اند H || 12 قطب الزمان: قطب زمان PS || در هر  
 عصری: در هر وقتی و عصری L || الی یوم القیامه: الی قیام القیامه S، الی قیام القیام  
 P، الی قیامه B || 14 فروتر: فروتر H || 15 امیر المومنین: حضرت امیر المومنین  
 H || 16 مثل: مثال H || و آن: P — 18 شش دیگرند: آن شش دیگرند || 20  
 اوخر: آخر L.

ص ۹۴. 1 فرمودند: فرمود PB، کرد K || 2 متخذاً احداً: احداً متخذاً ||  
 ابا بکر خلیلاً: ابا بکر L || 3 حدیثی: حدیث MKP || 4 و عزتی: و عزتی و  
 جلالی H || 10 به این نهایت: + است L، به آن نهایت P || 13 اکمل: کمل  
 H || 14 اکمل: افضل H || 15 برین: بدین S || اجماع: اجتماعی H || 16 خیال:  
 خیالی B || 17 تاویل ... گفته: تاویل می کنند بر وجهی دیگر L، تاویل بر وجهی  
 دیگر می کنند H || 19 ایشان: B — 20 معلوم می گردد: معلوم می کردند B، معلوم  
 گردد H.

ص ۹۵. 2 حضرت شیخ طریقت: شیخ طریقه S || 3 طریقت: — B || 5  
 نبوت: رسالت HPL || پرورش: تربیت و پرورش P || 7 مقامی: مقام H || اینجا:  
 اینجا L || 9 طریقت: طریق H || اول: اوان S، ان B || 11 نجم الکبرا: نجم الدین  
 الکبری HK، نجم الدین الکبرا ML، نجم الدین کبری P || 12 ابو الخیر: + است  
 P || خرقانی اند: الخرقانی اند L، خرقانی را P || 15-17 هیچ واسطه ... خاص  
 است: B — 18 فرید الدین: — HBPS.

ص ۹۷. 3 سالک را: سالک راه را L || 3-4 جلال او را ... جمال  
 او را: B — 5 زمان: زمانی KP || صفات: S، صفت HPBL || 6 نمود: نمودن  
 B || 7 ابویزید بسطامی: — K، ابویزید HBP || 8 نسفی: نخشی HL || 10



کشیدن: کشش KMB، + بار H || 13 تیشه‌ها: تشها PB || 14 از: — B || 15 تا سخن: تا MKB.

ص ۱۸. 1 غایت: — H || 2 می باید مردن: می باید مرد KP || میرد: بمیرد H || 3 درین: دران B || 4 در حال: فی الحال HL || بکلی: بکل P || 5 برین: بدین S || 9 گشتم: — S || نزدیک: نزدیکی MB || 10 دران حیرت: در تحیر H || نزدوی: بزودی HPBS || 11 دروی: در روی او PL، در روی وی BHKM || روی: — HL || تأثیر: اثر H || 12 زیادت: زیاده HPS || حیرت: حالت H || دل‌من: دل L || 13 محمد: محمد زاهد HP || 14 حرکتی: حرکت HL || پیدا آمد: پدید آمد HP || 15 حال: حالت P || اصلی: اصل HL || 16 این: آن HL || با: بر KMP || 18 حیرت: — H || 19 الهامی: + به دل من H.

ص ۱۹. 3 صفات: — K || متقابله: مقابله HB || 4 همچون L: همچو SHPB || ضر: ضرر H || نزدیک: نزد PBS || بود: نماید P، شود KMB || 5 بعطی: بنظر P || 8 این: آن S || 14 اقتضای آن کند: آن اقتضا می‌کند P || 15 ارادت خود را: اراده خود را LP || 16 این صفت از وی: آن صفت از او L || 17 بی اختیار: بی اختیاری B || باشد: + یعنی از خواست امتناع نماید H.

ص ۴۰. 1 عیسوی‌المشهد: عیسی‌المشهد B || 3 بسطامی: — PBS || در: در زیر P || 4 گشت: شد L || 5 دردم: دم در دم HP || در دمید: دم در دمید P، او در دمید H || 6 شیخ: — H || 7 گفته‌اند: + که L || اولیا: اولیاء الله HL || تام: تمام HB || حقیقه: حقیقه PB || 8 ذاتیه: + جناب احدیت است و عکسی ازان بر H || فطرت: فطره BL || ایشانند: — S || 10 حقیقی: حقیقه HL، حقیقه B، حقیقت K || 11 به آن: باین L || 13 آن: این L || 16 اما زنده گردانیدن به حیات حسیه: — S || 17 — 18 بدان التفات نمودن S: — KMB، بدان التفات ننمودند PHL.

ص ۴۱. 4 زیادت: زیاده S || قصور: قصوری M || فیض: فضل P || 6 نگردد: نشود H || تصرف: درست H || 7 در آرند: درآورند P || در خمدان: + تصرف H || در آورند: درآورده‌اند MK، در آوردند B || 8 بیرون می‌آید: بدر می‌آید HL || 10 دیگر باره: دیگر بار P || یسار کنند: + و کوزه سازند HP || 12 فرمودند: فرموده‌اند P، می‌فرمودند که H، + که M || شبانروز:

شبانروز KL، شباروز MP || 13 باز آمدند: آمدند HPBS.

ص ۲۲. 2 می بود: بود S || 4 فرمودند: فرموده اند MP || 6 بشریت + او PML || قربت: قرب H || 7 زیادت: زیاده H || 9 بی زیان: بی زیانی P || 13 محو کردن: محو گردانیدن H || هیأت: تعینات HP || 14 قربت: - S || برسد. رسد S || 16 تواند ترقی نمود: ترقی تواند نمود MKHPBL || تصرفات: تصرف P || 18 سیرالی الله است: - است P... اینست L.

ص ۲۳. 1 و سلوک که: و سلوکی که عبارت از HPL || 2 این: - S || در: - L || 3 مقصد: مقصود PBHKM || 9 مقرر: محقق H || 14 - 15 در عمر... نبود: - BL || 16 در: و P || 19 جز او نباشد: نباشد جز او L.

ص ۲۴. 1 عهده تسلیم: + در تصرف ولایت شیخ L، + تصرفات ولایت شیخ P || 2 شیخ: - MKB || 4 رسد: + قال الجنید رض الاتصال بالحق بقدر الانفصال عن الخلق H.

ص ۲۵. 3 تام: تمام MHPBL || 5 قدس الله روحه: از اینجا ببعدازنسخه L افتاده است || 6 بودی: بود KB || 7 اثری: اثر P || 8 حقیقه: حقیقه P، حقیقت H || 12 سخنان: سخنها B، سخن H || 14 هر: - B || در بیان می آوردند: در ره بیان B || 15 گفته اند: - K || بی نشان: بی نشان تر S || بعضی بی صفت اند و بی نشان: - B.

ص ۲۶. 1 و بعضی: بعضی MKB || ازیشان: - HPB || نشانمند: نشانمند P || 2 معاملت: معامله H || 4 بلندست: - است MKB || قاصرست: + و این سخنان نسبت به متوسطان است که ادراک بی صفتی تواند کرد نه نسبت به مبتدیان که از ادراک قاصرند HP || 15 آن: این HMKB || 16 این: - S || 20 و متصرف: + بود HMKP.

ص ۲۷. 2 از آن: از این HMPB || 5 از وقت و حال: از سر حال B. ص ۲۸. 2 بحاصل آید: حاصل شود P || 4 جمع کنید: جمع کینت B || 7 استقامت احوال: - B || خداوندی: خداوند H || 10 می باید: + کرد P || 11 روش: روشن MB || 13 می گوئیم: می گویم H.

ص ۲۹. 1 یاد کردن: یاد کرد KMB || 2 بر آن: بدان H || ذکر: مذکور H || 3 حجاب: + است HKMPB || 6 تا: - M || 8 متفرقه: + معتاده

S || 10 آن ذکر: ذکر HKMPB || بود: باشد P || 11 زمان: — H || 13 فرموده است: — H || کلام مجید: + می‌فرماید H || 17 تصرفات: — K, تصرف MPB.

ص ۳۰. 1 که در: در HPB || 3 رسد: رفتند H || برود: — H || 9 خلاص یابد: خلاصی یابد P || 10 خانه: — B || تهییج: تهیج S, — H || 11 شهوات: ترک شهوات HKMPB || معاصی: ترک معاصی P || 13 همه: غیر P || الوهیت: الهی H || چیزی: چیز HMKPB || 14 دارد: آرد P, برد H || 16 فرمان: — H || 19 باید: می‌باید H.

ص ۳۱. 2 ذکر: — H || 3 راه او را: + کمال H || 4 مستوحش: متوحش HP || 5 باشد: شود H || تواند روی گردانیدن: روی تواند گردانید H, تواند روی گردانید PK || مستغرق: مشغول H || 8 — 9 سیر آمده‌بی... بند شکن می‌باید: — KB || 9 در هرگامی... بندشکن می‌باید: — HMS || 10 شیخ... فرماید: — K || فرماید: می‌فرماید MPB || 14 شیخی: شیخ KPB || 15 — 16 در زمین مستعد دل طالب: در طالب مستعد H, در زمین دل طالب مستعد P, در زمین مستعد طالب M || 16 طالب را: — H || 18 را هوای: هوا را H.

ص ۳۲. 1 دل: — B || 4 به تبدیل: در تبدیل B || 15 نباید مشغول شدن: مشغول نباید شدن H || 6 مراقبه: مراقبت KMP || 7 تحصیل: بتحصیل P || 8 مجاهده: مجاهدت H || 9 بحاصل آید: حاصل آید P || 10 دارد: گرداند H || برگیرد: بردارد H || زیرا که: زیرا BM || رفت: رفتن H || 11 کسی: آنکس P, مثل کسی HK || 13 زیرا که: بسبب آنکه H, زیرا MB || 14 راه شیطان: راههای شیطان PMK || آمیخته: + است P || 16 بیت: مشوی P.

ص ۳۳. 9 در پهلوی راستی: بر... S || نیایی: نیایی H || 10 بررسی S: بررسی KPB, بررسی H || 11 وچون... کند: وچون دریافت صحبت و سعادت تصرف او را دریابد ودر باقی شود P || 13 بیش از آن است که: بیشتر است از آنکه P || 16 با اهل دل: باهل الله P || امر: کار P || 17 تو: — B || نیست: نباشد H || 18 نیست: نباشد H.

ص ۳۴. 3 راه: راهبر P || 4 عزت: حق P || بود: برد H || 5 نتیجه: — P || 7 درکلمه توحید: درین کلمه H || و اثبات... است: — H || 8 به مداومت:



از مداومت H || 10 وجود: H — || 11 از: در P || دیگری: — P || 13  
می نماید: می فرماید H || در هر ذکر: در ذکر B، در هر ذکر P || 14 به اول:  
در اول H || 16 می گرداند: گرداند P || 17 ذاکر: + که B || 19 لطف: لطیفه  
P || 20 صدر: صدور P.

ص ۳۵. 1 عظیمه است: عظیمست PK || 3 بازداشتن: بازداشت KPB ||  
نمی شمردند: نمی شمرده اند P || عدد: اعداد H || 5 مهم تر: مهم HMB || زیرا که  
خلاصه: — P || 6 ذکر: + در MKB || 7 محدثات: — KPB || 8 و ملازمت  
برین: بملازمت بدین P || 10 شرع: — H || نماند: ننماید HMKPB || مقام:  
+ حقیقت HP || 12 شود: گردد H || غیر: + حق PHMKB || 14 زحمت:  
مزاحمت P || 15 لکن: — MKB || 17 شود: گردد H || ذاکری: ذاکر P، با  
با روح ذاکر K || 18 روح و وجود او: وجود H || مستهلک ... تا ص ۳۶ آخر  
س 19 از نسخه B افتاده است || گردد: + و درین مقام سالک را رفتن نماند  
برون شود

وز جست و جو پرداختن  
درپیش جست و جوی تو M.

من دست و پا انداختم  
ای مرده جست و جوی من

ص ۳۶. 1 شعر: مثنوی P || 2 گو: کن H || 3 فانی: فارغ H || 5 که:  
در P || 6 یادداشت است: — است P || و ذکر: ذکر P || 7 تعلم: تعلیم HP ||  
الف با: الف و با PK || 9 استعداد: قابلیت استعداد H || بیند: یابد H || 10 الف  
و با: الف و بی HK || آتند: آنانند HKP || 12 آنست: است S || می گویند:  
تکلیف کنند و گویند که P || 13 بر بام: بام P.

ص ۳۷. 1 الاسم: اسم P || 3 سر: و سر KP، سرکلمه H || 8 دانست...  
شناخت: — P || شناخت: شناختن KP || 9 که: زیرا که P || 10 ثابت: اثبات  
H || 10 — 11 اطنابی... حضرت: — P || 13 یاد کردست: یاد کرد داده است P ||  
مراتبی که ذکر: مراتب که هر ذکر P || 14 ذکر دل: — S || 15 جسمانی و  
روحانی: جسمانیت و روحانیت P || 17 و مرتبه: — PB || از مرتبه: از مراتب  
P || 18 فروتر: خوردرتر P || 19 سر: نیز P || هر یک: هر یکی P || هر یک...  
مقام خود: — B.

ص ۳۸. 1 نهایت: — P || وصفی: وصف P || صفت: وصف P || 6-7



که رستم را... کشد: که رستم را کشد هم رخش رستم P، که رستم را هم رخش رستم کشد B || 8 که: B -، چنانکه H || 9 حضرت خواجه: B - || عبدالخالق: + غجدوانی H || 13 برسد: برسد P || 15 و سر: + او HPB || 19 کلی: کل P.

ص ۴۹. 1 - 2 توجه کلی... برسد: توجه کلی دارنده او از مداومت و ملازمت برین بدل او برسد P || 3 و باطن: B - || 4 باز: قابل H || باز تجلیات ذاتی: P - || 5 بر دل: بدل HP || 6 بود: شود HPB || 8 آن: او P || 9 گیرد و: HPB - || 10 را: PB - || 11 و خود را: وجود خود را HP || هست: + همه را P || 12 رسد: برسد P || 16 حق تعالی: + همه را P || 17 اول عالم: عالم H || 18 گفته اند: + لواحد من الاکا بر P.

ص ۴۵. 4 و از اینجا: و اینجا P || 6 الوهیت است: الهیت P || عظیم: عظیم HPB || 7 پیدا آید: پدید آید HPB || درجاتی: درجات P || که عبارت از آن نتوان کرد: که عبارت نتواند اداء آن کرد P || 9 این نوع معانی: این نوع B، این سخنان P، این نوع سخنان H || 10 تنبیهی... است: ترغیب طالبان بوده است H || 11-19 وفای فنا... که آلايه: B - || 11 وفای فنا آن... است: H - || وفای فنا: وراه وفای فنا || جسمانیت: جسمانی P، جسمانیه S || فانی گشته است: فانی گردد P || 12 روحانیت: روحانی P || الوهیت: الهیت P || 13 بر دل: P - || فراموش گردد: فراموش کند P || 15 شود: گردد H || 16 این: P - || بی نشانی بود: بی نشانی بر وی غالب شود P || 18 نشان: طریق P || 19 فیخفه فی که آلايه: P - || 20 کسی: P -.

ص ۴۱. 1 پیدا نیاید: نبود H || 2 در: در آن H || 4 کار دگر: کار دیگر P، جای دیگر H || این نیز: این کار P || عظیم: اعظم H || 5 را: P - || باشد: شد B || 7 دل: زمین دل H || وساوس: وسواس PB || 9 آن تخم: ایسن تخم PB || 11 الهیت است: الهیت P || همه: HP - || 14 واز ذکر: و ذکر B || 16 طرد: نزد بعضی H || که: که آن P || 16-17 حدیث نفس... پوست: حدیث النفس غلاف دبو است P || 17 باشد: P - || 18 و دوام مراقبه دولتی بزرگ است: دوام مراقبه است که دولت بزرگ P، و دوام مراقبه دولت بزرگ است H || 20 الهیت: الهی HPB || خویش: خود PB، خویش را H || بریک: بیک P.

ص ۴۳. 1 حالت: یک حالت B، یک حالت HP || طریقی: طریقی  
 HP || 2 دولت: — H || 4 شهاب الدین سهروردی: شهاب الحق والدین السهروردی  
 H || 6 را: — B || فرض: فرایض H || 7 از ملازمت ذکر: از ذکر و ملازمت ذکر  
 P || 8 حاصل گردد: حاصل آید P || 9 تلاوت: ملازمت P || 10 وردی: — P ||  
 عملی: عمل PB || 12 امام خواجه: خواجه امام B || 13 خود که: + فرمود  
 B || 14 فرموده اند: فرمودند S، فرمود B، فرموده H || 15 که چه... سخن:  
 — B || برای آنکه: زیرا که P || 16 فاضلتر... که: فاضلتر است از آن که P || 17  
 منذ: فقد P || 18 ای نور... جل: — PB || 19 من عمله برایه: من علمه بریه B،  
 من عمل برایه P.

ص ۴۳. 1 که: تا B || حدیث نفس: حدیث النفس PB || جانبی: جانب  
 H || 4 زمین: هفت زمین HPB || 6 فاضلترست: فاضلتر: HPB || 7 معنی اگر  
 فهم کند: اگر معنی فهم کنند PB || اگر نی گفت: یا نه گفت P، و اگر نه گفت HB ||  
 اگر فهم کند: اگر فهم کنند HB، اگر معنی فهم کنند P || و اگر نی: و اگر نه  
 HPB || 8 و یکی: و دیگری P || که کسی: کسی که HB || 9 اثر کند: در وی اثر کند  
 P || 10 افنا: فنا HP || 11 زیاده: زیادت PB || 12 بشریت: + بیشتر HPB || 13  
 محمد: + بن H || 16-17 وظیفه تلاوت قرآن در روز: تلاوت قرآن در روز P،  
 وظیفه قرآن در روز B، وظیفه H || 17 است: — P || 18 عزیزان: — P || 19  
 بنده: بسته H.

ص ۴۴. 1 یوسف: + بن ایوب H || 2 خواجه: — P || بدیشان: بایشان  
 PB || 3 طالب: + را H || 4 گفت: — P || 5 برین: بدان P || علم لدنی... بود:  
 علم لدنی و حکمت الهی P || 6 لحظتی: لحظه HS || 7 چنان: — H || لا اله الا الله:  
 + است P || 8 بکلی: + از HP || لا بدو: — P || 9 مابقی: باقی P || کل:  
 کلی H || 16 خواجه امام: امام خواجه P || محمد: + بن H || 17 کاری: + و  
 در هر حالتی P || 19 دور می کند: دور توان کرد P || 20 فرمود که: فرموده است  
 HB، فرموده P.

ص ۴۵. 3 ایشان به: ایشان را به B || 4 درنیارند بار نیابند: ندارند  
 نیابند P || 5 مالک: ممالک B، ملک PH || اختیار: صاحب اختیار P || 6  
 گردانیده: + است P || اهل تمکین: + را P || ایشان: — P || 7 باختیار:

P — 9 باطنی: باطن B || 11 این سخن: + ایشان B، — P || ربوبیت: الوهیت P || 15 اعتماد نمایند: اعتقاد نمایند P || و بظهور ... بر آن: — B || و بظهور آرند: — P. ص ۴۶. 2 بشاهدین: شاهدین P || 3 آخر: + آن HB || 6 زمان: — P || آنچه: + تو B || 7 خواهد بظهور آمدن: بظهور خواهد آمد P || 8 رسیدن: رسید PS || خود: + را HPB || بگزارد: گذاردند P || 9 مرا: + هم B || 9-10 رسانیدند... گنج خانه: — B || 10 بر آن: در آن H || زنجیر: زنجیری HP || کلید: کلیدی P || 12 بزرگ: بزرگی P || خویشان: خود P || 13 نتواند بود: نتواند کرد P || و چون: — HPB || 14 می توان: می توانم P || 16 رق: رهن P || آزاده: آزاد HB || 20 درایشان: — P.

ص ۴۷. 1 نتواند کرد: نتواند P || 3 فرموده اند: فرمودند B || 4 به نسبت حال: نسبت بحال P || 5 اشرف است: اشرف S || اکمل: — B || 5-6 وانسان... وی: — P || 7 درصیح واردست: — P || 8 آن: — HP || 9 دیگر: — P || صفت: وصف HPB || 10 الحاذ: — P || آن: — PB || 13 احادیث: احادیث P || دیگر ... است: — P || است: — B || 14 برخواص بشرست: بر بشر P || دفع: رفع P || 15 این: همین PB.

ص ۴۸. 3 کردند: کرده اند P || 4-5 و بعضی به عزیمت ... وجود خود: — P || 7 به مثال: بر مثال P، مثال H || 8 مختلف الطعم باشد: مختلف طعم باشد P، مختلف طعام باشند H.

ص ۴۹. 1 عقیدت: عقیده P، H || زیادت: زیاده HP || است: + زیرا که P || 2 خاطر: — P || 3 الله: + است P || خلق: + غرض ایشان P || 5 بسبب: و سبب P || نظر: + باطن B || 6 عزاً ظاهراً: عن اظهار P || 7 احدث: تحدث P || لا ترفعنی: لا یری یعنی P || درجه الاحططتی: الا درجه فططنی P || 13 بشناسد: شناسد PB || بود: نبود P || 14 توفیق آن: توفیق این B || 15 تقویت و: — P || 16 باختیار: بی اختیار P || در یکی پدید... ایشان: — B || 19 به نزدیک اهل الله: به نزد اهل الله B.

ص ۵۰. 2 بر روح: بروح HB || 5 بیت: + لواحد من الاکابر P || 10 آن صفت: صفت B.

ص ۵۱. 3 طریقه: دیگر طریقه P || و دیدن: و دید HBP || 5 متنفسی



نگردد: منفی نمی‌گردد B || به دیدن: به دید HPB || حکمتها: حکمت‌های الهی P || آن: P — 7 || آن: این P || 9 دریا بد: یا بد: PB || درماندگی: + که S || 13 هم: P — ص ۵۴. 1 مرشد: P — 2 را از نسبت: را در P || 4 — 5 بود و اولیای امت... لدنی: اولیاء امت را خواهد بود از علم لدنی P || 6 جسمانیت وقت: جسمانی وقتی P || باشد: باشند PB || 14 تفهیم: تلهم P || 16 باشد: دارد P || 19 باشد: بود P.

ص ۵۴. 5 شعر: لواحد من الاکابر P.

ص ۵۴. 4 جمعیت: + دل P || 10 — 12 سخن خانواده... صحبت راگشای: HB — 13 طریقه: طریق B || 14 عملی: علمی PS || 15 چشم‌داشت: چشم P || نباشد: نبود PH.

ص ۵۵. 3 فرمودند: فرموده‌اند HP || 6 باشد: P — 7 صالح: صالحه B || عقبی: آخرت P.

ص ۵۶. 3 در: بر در B || 5 ضروری: B — 10 حالتست: حال است B || عطار...: شیخ عطار قدس الله روحه می‌فرماید B.

ص ۵۷. 5 طالب: طلب P || 6 جسمانی یا: B — بود... خوف: B — 7 زیرا: زیرا که P || 8 فوات: قرابت P || 15 در: PB — 17 انا اعلمکم...: انما اعمالکم بالله و انسبکم بالله P || 19 محمد: + بن HP.

ص ۵۸. 1 لم یأمنوا: یأمنه P || 3 فذاک: فذلک P || امن فالمر: افامن مکر P || 4 شأناً: شأنه P.

ص ۵۹. 3 نشود: شود PB، می‌شود H || 9 باشد: بود B || دیده: دید P || 10 شده لاجرم: شد فلاجرم P || دیگری: دیگران P || 13 — 14 تصرف... به حق: تصرف است در حق P || 14 صحت حال وی: صحت ولایت ولی PB، صحت حال ولی H || 15 نبی: + خود HPB.

ص ۶۰. 2 جلال‌اند: جلال آیند B، جلال آنانند H || 3 نرفت: نرفته و ایشان P، نرفته است H || گشتند: گشته‌اند P || شدند: شده‌اند P || 4 حیرت: حسرت P || از خودی خود: از وجود خود HP || آگاهی: آگاهی H || 5 آن: این B || 6 از: B — 7 از واصلان: واصلان P || کاملان آن‌اند که: کاملان ایشانند که B، کاملان‌اند که P، کاملان آنانند که H || 8 باز...: پایان افتادگی



نسخهٔ L || نیابت: نیابد L || 9 پوشاند: پوشانند L || گرداند: گردانند L || 10 لجه: بحر L || 11 به ساحل: + کنار P || تا: + بحق P || 13 بواسطه: + کمال BLH || 14 یافتند: یافته‌اند HLB || 18 حواله: حواله BL || اقتباس: — P || جذبات: جذوات HP || به انفاس: در انفاس P.

ص ۶۱. 9 پیموده‌یی: بنموده‌یی S || 10 دعویت معنی...: ای همه دعویت معنی وی ز دعوی بیشتر HL || 12 ایشانند از: ایشانند B || 13 نصیبی هست: نصیب است B، نصیب هست HP || بر حسب: بحسب L || ایشان: — P. ص ۶۲. 3 شاید: + که HLB || اما: زمان P || 4 وجود فنا: اصل وجود فنا P || 5 اصلی: — P || وجود طبیعی اصلی نه: — B || 6 نه وجود طبیعی عارضی: نه وجود عارضی عودی P، + عود H || 7 این: آن HPBL || 10 شهوت... انگار: — L || همچنین: این چنین P، همچنان H || 11 وارد شده است: وارد است L || مثلكم: — P || 13 بعد از: بعد آن PB.

ص ۶۳. 1 تصرون: + چنین میفرماید P || 4 وجود عدم: وجود و عدم P || این: + دو S || از عدم: — P || صفتی: معنی S || 8 از او بفزود: او بفزود S || 9 آن: — S || 11 عبارت: عبارت ما را P || بقا... کرد: بقا تلفظ کرد P || طریقت: طریق P || 12 عبارت: + لفظ مضمر و L || 14 صحبت: — L || 16 کبار: — L.

ص ۶۴. 1 بقا... الی الله: — B || 2 مألوف: مألوفات LB || 3 به حق: به حضرت حق P || 4 را: — L || برسد: رسد B || 8 فنای... ذات: و فنای ذات B || باوصاف: — P || تواند کرد: تواند نمود HPBL || 15 تصرفی کند: تصرف کند: P || 16 بنده: — S || دلیل: + بر L || 17 مر: — P || 19 است: — L.

ص ۶۵. 1 کسی: + است P || مقام: — L || 1-3 هنوز از... شرک نبود: — PB || 2 نگذشته باشد: نگذشته است P || بود: باشد P || و بنسبت: و نسبت P || 4 گرداند: نگرداند S || مقام: — S || 5 غیبت از احساس: غیبت را احساس کند P || 6 نه: نی B || 7 حاضر: + بود P || باشد: بود P || 8 فنا و: — P || مجاهدت: مجاهده S || 9 مشاهدت: مشاهده S || درعین مراد بی مراد: درعین مراد از مراد PL || 12 الهی است: الهیت است BS || 13 که از: که آن P || 14 عاریت: عاریه BS || 15 واژ اینجاست که گفته‌اند: از اینجاست که گفته‌اند PB ||

الفانی: الفنا B || 18 حضرت: S - 20 موهبت: موهبتی H، + محض P.  
 ص ۶۶. 1 حق است: حق S || 2 ذاتی: + بود L || 5 کرده‌اند: کرده  
 S || 6 به آنکه: - P || اندر: در P || 7 عین آهن همان است هرگز: عین آهن  
 والا آهن هرگز P، عین آهن همانست آهن هرگز HB || 9 بیت: +  
 چندان برو این ره که دویی برخیزد مایی و تویی هم از دویی برخیزد  
 P || 11 ساحل: بساحل PB || 12 است: - B || طور: ظهور HB || 17 متحدبه:  
 متحد P || موجوداً به: موجوداً بذاته P || 18 کونه: ان له P || 19-20 تقید... از  
 بنده: تقید از مطلق بنده P.

ص ۶۷. 1 باشد: شود L || 2 ابراهیم بن شیان: ابراهیم شیبانی P || که  
 از: + کبار L || 5 در: - L || 6 جسمانیت: جسمانیه S، جسمانی H || 7 غلبات:  
 و از غلبات P || 8 او: - B || 9 عین فنا: عین این S || 10 شود: گردد L || بی  
 نشانی: بی نشان HB || 13 کنه: کنه H || 14 وحضرت: از حضرت HL || را:  
 - HL || 15 دو: سه P || 16 همه: این همه BH، آن همه L || به این: برین  
 L || 17 روحانی: روحانیت BL، + است H || 19 دریان این: هم در بیان این  
 B، در بیان L || فنا: - L || 20 فرموده‌اند: + که H، فرمودند که B.

ص ۶۸. 1 این: - B || 2 حجب: حجاب P || حجاب: + تو H || 3  
 بیش: - H، + تو P || تعال: تعالی P || 4 به درش: - L، بر در H || خود را...  
 در رو: خود را بمان و در آی P || 6 از تو تادوست...: تادوست ز تو راه بسی نیست  
 تویی P || 12 شریفه: شریف HP || 14 آرد: گیرد L || 15 نشود: شود P ||  
 اما بعد از: و فنا بعد از P || 16 تواند بود: تواند L.

ص ۶۹. 1 بنا برین: + معنی H || را: - P || 1-2 از تلاشی محفوظ  
 ماند: محفوظ ماند از تلاشی L || 5 ایشان... بسبب: ایشان را بسبب P || 6 باو:  
 او S || 8 او را: - B || 11 در فنا باقی بود: در فنا باقی L، و فنا... P || 13 زیرا:  
 زیرا که P || 14 بدان برسند: بران برسد P || 15 بنسبت: - B || است: - L ||  
 16 مراتب: - P || نتوان: نتواند S || و ازینجا: و ازینجاست که P، از آنجا S || 17  
 فریدالدین: - BS || می فرماید: می فرمایند P || 19 بکشی: بخوری B.

ص ۷۰. 1 مبالغه: مانع B || 3 امری: ادمی P || رجوع: رجوعی P || 4  
 ازین: درین P.

## تعلقات





ص ۱ س ۴-۴. دلیل وجود... شهود او-

این عبارت مأخوذ است از مصباح الهدایه از فصل دوم (در توحید ذات و تنزیه صفات) که می گوید: «فی الجمله هرچه در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس گنجد، ذات خداوند سبحانه از آن منزّه و مقدّس است. چه این همه محدثات اند و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد. دلیل وجود او هم وجود اوست و برهان شهود او هم شهود او» (مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه: عزالدین محمود کاشانی، تصحیح استاد جلال الدین همایی. طهران ۱۳۲۵. ص ۱۸)

ص ۴ س ۵. وان لقای... قبل و قال -

مثنوی مولوی ۱ (دفتر اول) / ۸. ضبط بیت در مثنوی چنین است:

ای لقای تو جواب هر سؤال مشکل از تو حل شود بی قبل و قال

ص ۴ س ۶. وعلی تفنن...

از ابن الفارض است (دیوان. بیروت، دار صادر، ۱۹۶۲. ص ۱۵۴) در

قصیده بی بمطلع

قلبی یحدثنی بانک متلفسی روحی فداک عرفتم ام لم تعرف

ص ۴ س ۳. قوی -

در اینجا «قوی» قید است. استعمال «قوی» بصورت قید و صفت در مثنوی

دیگر قرن نهم و دهم نیز دیده می شود:

«حال من دیگر شد و قوی امیدوار شدم» (انیس الطالبین ورق ۷۸)

«اندك اندك برف می آمد و هوا قوی سرد بود» (ایضاً انیس الطالبین ورق ۲۰b و نیز رك اوراق: ۸a، ۱۶a، ۴۱b، ۴۲b، ۴۶a، ۵۰a، ۶۲a، ۶۸a، ۷۰a)

«این مصراع را قوی با هیبت خواندند» (رشحات عین الحیات / ۴۸۴).  
«در صحبت شریف آن حضرت ایشان را شوق عظیم و ربودگی قوی دست داده است» (ایضاً / ۱۳۶)

«ایشان را جذبه‌ی عظیم روی نموده و کیفیتی قوی دست داده است» (ایضاً / ۱۳۷ و نیز رك: ص ۳۵۷، ۳۵۸)  
ص ۱ سی ۶. تو بدو بشناس... خرد -

منطق الطیر عطار. تصحیح سید صادق گوهرین. طهران ۱۳۴۸. ص ۱۰.  
ضبط بیت در منطق الطیر چنین است:  
... راه ازو خیزد بدو نه از خرد

ص ۱ سی ۱۱. خواجه کونین... ایمان همه -  
منطق الطیر / ۱۵

ص ۲ سی ۴. گشت بی کبر... آینه‌یی -  
مثنوی مولوی. تصحیح نیکلسن (افست) طهران ۱۳۳۴. ج ۳ (دفترششم)  
ص ۲۸۵. ضبط مثنوی:

... حسن سلطان را رخس آینه‌یی

ص ۳ سی ۵. عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة -

«حدیثی است که صوفیان بدان استناد می کنند و بعضی درصحت آن اشکال کرده اند. جع: اللؤلؤ المرصوع طبع مصر ص ۵۲» (تعلیقات استاد فروزانفر بر معارف بهاء ولد ۲/ ۲۶۰)

این حدیث در معارف بهاء ولد چنین آمده است: «عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة و عند ذکر الطالحین تنزل البلیة». ولی در مآخذ دیگر (چون تذکرة الاولیاء ۷، طبقات الصوفیة سلمی ۱۰۹) آن زیادتی (عند ذکر الطالحین...) وجود ندارد.

این صلاح شهرزوری در علوم الحدیث (تصحیح نورالدین عتر. مدینه ۱۹۷۲. ص ۲۲۲) این عبارت را بعنوان حدیثی صحیح ذکر کرده و بدان استناد

جسته است.

ابوالفرج ابن الجوزی آن را از ابن عیینہ روایت کرده است (صفة الصفوة. حیدرآباد دکن ۱۳۵۵. ج ۱ ص ۱۱).

محمد بن منور آن را از گفته های بزرگان شمرده است نه حدیث: «نیز گفته بزرگان است عند ذکر...» (اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. تصحیح ذبیح الله صفا. تهران ۱۳۴۸. ص ۴).

ص ۳ س ۹. فقه الله الاکبر و برهانه الاظهر -

مولانا جلال الدین رومی در باره مثنوی در مقدمه دفتر اول گوید: «...وهو فقه الله الاکبر و شرع الله الاظهر و برهان الله الاظهر...» (مثنوی ۱/۱)

ص ۳ س ۱۷-۱۸. الحمد لله... بانفاسه للفلک -

این جمله از خطبه رساله نسخه الحق است از شیخ اکبر محیی الدین ابن العربی. سید حیدر آملی در جامع الاسرار و منبع الانوار (تصحیح کریم و عثمان یحیی. طهران ۱۳۴۷. ص ۱۰) بدان اشاره کرده است:

«قد تقرر عند المحققین ان العالم کله قایم بحقیقه الانسان الکامل والافلاک تدور بانفاسه کما اشار الیه الشیخ الاکبر - قدس الله سره - فی رسالته المسماة «النسخة الحق» فی اول خطبته. وقال: الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل معلم الملك و ادار - سبحانه و تعالی - تشریفاً و تنبیهاً بانفاسه للفلک. الی آخره. و لیس هنالك اکمل من هؤلاء المذكورین عقلاً و نقلاً و کشفاً بالاتفاق».

رساله نسخه الحق ابن عربی ظاهراً تاکنون بطبع نرسیده است. بنا بنوشتہ استاد عثمان یحیی (در تعلیقات جامع الاسرار ۸۲۱) جمله فوق در ورق آ ۱۳۹ نسخه الحق از نسخه خطی کتابخانه یزید استانبول رقم ۳۷۵۰ آمده است.

ص ۳ س ۱۴-۱۵. موجب ایمان نباشد... دل بردنست -

مثنوی مولوی ۳ (دفتر ششم) / ۳۴۱.

ص ۴ س ۴. کنیل مصر ماء للمحبوبین... -

مولانا جلال الدین رومی در باره مثنوی گوید: «وهو کنیل مصر شراب للصابرین و حسرة على آل فرعون و الکافرين» (مثنوی ۱/۱)

ص ۴ س ۵-۷. هرکش افسانه بخواند... اندر سقر -

مثنوی مولوی ۲ (دفتر چهارم) / ۲۷۹

ص ۴ س ۸. گرتو مرد رازجوئی... -

منطق الطیر ۲۵۲.

ص ۵ س ۸-۷. گر نیم مرغان... گفته‌ام -

منطق الطیر ۲۵۱/

ص ۵ س ۱۷-۱۸. گر ندارم از شکر... دردی رسد -

منطق الطیر ۲۵۱/

ضبط مصراع دوم در منطق الطیر:

این بسی به‌زان که اندرکام زهر

ص ۶ س ۱-۳. نطقها... خاك تود -

مثنوی مولوی ۳ (دفتر پنجم) ۴/

ضبط مصراع چهارم در مثنوی:

ورنه بس عالیت سوی خاك تود

ص ۶ س ۶. حقائق التفسیر -

حقائق التفسیر، تفسیری است عرفانی عبری، و تاکنون بطبع نرسیده است. ولی نسخی چند از آن در دارالکتب المصریه و کتابخانه‌های الازهر و استانبول و موزه بریتانیا موجود است. و اینک دانشمند محترم آقای دکتر علی نقی منزوی به تصحیح و طبع آن اشتغال دارند.

ص ۶ س ۶. کتاب طبقات مشایخ -

مقصود «طبقات الصوفیه» است که تألیف آن در اواخر قرن چهارم بانجام رسیده است و مشایخ صوفیه برحسب زمان به پنج طبقه تقسیم شده‌اند، و در هر طبقه ترجمه بیست تن آمده است.

این کتاب يك بار در ۱۹۵۳ به تصحیح نورالدین شریبه در مصر بطبع رسیده است و يك بار هم در ۱۹۶۰ توسط Johannis Pedersen در لیدن.

ص ۶ س ۱۴. درناید حال... -

مثنوی مولوی ۱ (دفتر اول) ۳/

ص ۶ س ۱۷. فان کلام المشایخ یفسر بعضه بعضاً -

این کلام مأخوذ است از قاعدة معروف مفسرین که: ان القرآن یفسر بعضه بعضاً؛ که مولوی در اشاره بدان می‌گوید:



معنی قرآن ز قرآن پرس و بس وز کسی کاش زده است اندرهوس

مثنوی ۳ (دفتر پنجم) / ۲۰۰

ص ۷ س ۴. جمله معشوقست... —

مثنوی مولوی ۱ (دفتر اول) / ۴

ص ۷ س ۵. خدمت —

خدمت بصورت مضاف عنوانی است احترامی، مرادف «حضرت» و «جناب». و این استعمال در دوره تیموری رایج بوده است:

«پس از آن خدمت امیر مراسبق گفتند» (انیس الطالین ورق b ۱۳)

«من خواستم که خدمت شما را بیازمایم» (ایضاً b ۵۸)

«چون این حال بسمع خدمت امیر سید کلال رسیده است از خدمتخواجه

شکایت کرده اند» (ایضاً b ۶۳)

«خدمت شیخ علاءالدوله طریقه محیی الدین العربی را در توحید

نمی پسندد» (نفحات الانس / ۴۸۳)

«خدمت مولانا همان عشق بازی که با شیخ شمس الدین داشت با وی پیش

گرفت» (ایضاً / ۴۸۶)

«خدمت مولانا علاء الدین علی که یکی از اصحاب حضرت مخدوم بوده اند...»

(تکمله نفحات الانس عبدالغفور لاری / ۳۳)

«شیوه خدمت مولوی مکتب داری می بوده» (رشحات عین الحیات / ۱۷۶)

«در آن وقت که خدمت والدین فوت می شدند بر سر بالین ایشان حاضر

نبودم» (ایضاً ۶۲. و نیز رك: ۵۷، ۵۹، ۶۷، ۱۲۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷،

۳۱۵...)

«خدمت امیر می گفته که مرا موسی کلیم کاسه شربت داد این گویایی مرا

از آن پیدا شد» (روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ۲۰۸/۱)

«التماس از خدمت مولوی آنکه چون حضرت اعلی را نسبت بدیشان

کمال ارادت و اعتقاد حاصل است اهتمام فرمایند... و چون خدمت مولانا را نسبت

بجنابخواجه صدق اخلاص و حسن اعتقاد درجه اعلا داشت» (ایضاً ۲/۳۳۶ —

۳۳۷)

ص ۷ س ۱۰. این سخن... افزوده بی —

مثنوی مولوی ۲ (دفتر چهارم) ۲۷۸/

ضبط مثنوی:

مثنوی را چون تو مبدأ بوده‌یی...

ص ۷ س ۱۱. دیده غیبت... داد -

مثنوی مولوی ۲ (دفتر چهارم) ۲۸۵/

ص ۷ س ۱۴. شرح تو... در نهان -

مثنوی ۳ (دفتر پنجم) ۳/

ضبط مثنوی:

مدح تو غنست با اهل جهان همچو راز عشق دارم در نهان

ص ۷ س ۱۳. لیک گفتم... حسرت خوردند -

مثنوی مولوی ۳ (دفتر پنجم) ۴/

ضبط مثنوی:

من بگویم وصف تو تا ره برند...

ص ۸ س ۴-۳. عزیمت، رخصت -

رخصت و عزیمت از اصطلاحات علم اصول فقه است. و در تعریف و تقسیم‌بندی و فروع آنها باختلاف اقوال گوناگونی از فقهای شافعی و حنفی رسیده است.

رخصت در لغت بمعنی سهولت و آسانی است. و در اصطلاح عبارتست از «صرف الامر - ای تغییره - من عسر الی یسر بواسطه عذر من المكلف». بدین شرح که در برخی از موارد بعللی خاص حکم شرعی تغییر می‌یابد. و این تغییر اگر از حکم مشکل‌تری به حکم آسان‌تری باشد، رخصت نامیده می‌شود. مانند روزه رمضان که حکم اصلی آن وجوب است ولی بسبب عذرهایی چون بیماری و سفر وجوب آن برداشته می‌شود و به حکمی آسان‌تر - یعنی افطار - تغییر می‌یابد. رخصت یا واجب است چون اکل میتة برای مضطر، و یا مندوب است چون قصر نماز مسافر، و یا مباح است چون ترك روزه در سفر.

و اما عزیمت که لغةً بمعنی قصد است در اصطلاح عکس رخصت است یعنی تغییر حکمی آسان به حکمی دشوار بعللی. مانند شکار که حکم اصلی آن اباحت است ولی در هنگام احرام حج این حکم مباح حرام می‌گردد. عزیمت بر عدم تغییر

احکام اصلی شرعی نیز اطلاق می شود («اصل المشروعات غیرمتعلق بالعوارض» و بعبارت دیگر «ماشرع من الاحکام العامة ابتداء غیرمبنی علی اعذار العباد»)، مانند وجوب روزه رمضان یا نمازهای پنجگانه. و بدین گونه عزیمت مقسم «وجوب» و «حرمت» و «کراهت» و ... است. و به پنج نوع (یا هفت نوع بقول حنفیه) تقسیم می شود: واجب، مندوب، حرام، مکروه، مباح. (شرح جلال الدین المحلي بر جمع الجوامع تاج الدین السبکی / ۱۱۹-۱۲۴. اصول الفقه الاسلامی لشاکر الحنبلی ۳۴۰-۳۴۴. کشاف اصطلاحات الفنون / ۵۶۰-۵۶۳. شرح المنار ابن ملک / ۱۹۴-۲۰۳. تعریفات الجرجانی / ۴۸، ۶۴).

محمد امین الکردی در شرح «تباعدن الرخص» (دوری گزیدن از رخصتها) که از مبانی طریقه نقشبندیه است می گوید که مراد از رخصت در اینجا چیزهایی است که سالک باید از آنها دوری گزیند چون استغراق در لذات مباح و خنده و شوخی بسیار کردن و بغفلت بودن و پر خوردن. و مقصود از رخصت درین مقام مصطلح فقها نیست (تنویر القلوب / ۵۰۳).

صوفیه همواره سالکان را به اجتناب از رخصت دستور می داده اند چنانکه ابراهیم بن محمد نصر آبادی (متوفی ۳۶۹) گفته است: «اصل التصوف ملازمة الكتاب والسنة... والمداومة على الاوراد وترك ارتكاب الرخص والتأويلات» (الرسالة القشيرية / ۲۲۳) و عمل به رخصت را نشانه نقص و نارسایی سالک می شمردند. ابوطالب مکی گوید: «العزائم من الدين للاقوياء الحاملين والرخص من الدنيا للضعفاء المحمولين» (قوت القلوب ۲/ ۳۸). و یوسف بن حسین رازی گفته است: «اذا رأيت المرید يشتغل بالرخص، فاعلم انه لا یجیء منه شیء» (الرسالة القشيرية / ۱۵۸).

ولی عمل به رخصت بحکم «والله یحب ان یؤخذ برخصته کما یحب ان تؤتی عزائمه» (قوت القلوب ۲/ ۴۰) به نظر پیرراهبر بوده است چنانکه از بهاء الدین نقشبند پرسیدند «عمل به رخصت از جهت اصلاح خلق رواست؟ فرمودند: بعضی را رواست و بعضی را روا نیست. و آن بعضی را که رواست در بعضی اوقات رواست و در بعضی روا نیست تا محل چیست و طریقه آن عمل کننده در چه درجه افتاده است» (انیس الطالبین ورق ۳۸۵)

در همین رساله قدسیه (ص ۴۸) نیز خواه بهاء الدین درباره عزیمت و



رخصت سخنی بهمان گونه دارد: «طریقهٔ اهل الله بر انواع است: بعضی به رخصت عمل کردند و ایشان را مقصود از رخصت نفع خلق بود نه وجود خود. و بعضی به عزیمت عمل کردند، و هم مقصود ایشان نفع خلق بود نه وجود خود. اما نفع خلق در عمل به عزیمت بیشترست و ظهور در آن تامتر و از خطر دورتر».

ص ۸ س ۱۵. خواجه عبدالخالق غجدوانی -

برای اطلاع از شرح حالش به مقدمهٔ این کتاب مراجعه شود.

ص ۸ س ۱۶. محمد بن الواسع -

ابوبکر محمد بن واسع بن جابر الازدی البصری از عباد و زهاد و فقهاء و قراء بصره است و از طبقهٔ تبع تابعین. هر چند اندک روایت است، ولی از ثقات اهل حدیث بشمار است. در فتوحات اسلامی نیز شرکت داشته. وفاتش در ۱۲۳ (یا ۱۲۰) اتفاق افتاده است. برای ترجمهٔ احوالش رك: الاعلام زرکلی ۳۵۸/۷ و مآخذ آن. و نیز التاریخ الكبير امام بخاری ۲۵۵/۱. میزان الاعتدال فی نقد الرجال ۵۸/۴. تذکرة الاولیاء ۵۶-۵۷. شذرات الذهب ۱۶۱/۱-۱۶۲. ترجمهٔ تاریخ نیشابور ۱۴. صفة الصفوة ۱۹۰/۳-۱۹۵.

ص ۸ س ۱۵. رسیدن ایشان به بلاد ماوراء النهر بنقل صحیح ثابت شده است -

محمد بن واسع همراه لشکر اسلام به خراسان و ماوراء النهر رفته است. مؤید سخن مؤلف آنکه: امام بخاری روایت می کند که ربيع الیحمدی او را در بازار مرو، بگاه معاملهٔ خری دیده است (التاریخ الكبير ۲۵۶/۱). و نرشخی (متوفی ۳۴۸) نوشته است که محمد بن واسع در افشنه از مضافات بخارا مسجدی بنا کرده است، «و دعا در وی مستجاب است و مردمان از شهر آنجا روند و تبرک کنند» (تاریخ بخارا ۲۲/۲).

برخی از کتب مزارات، قبر محمد بن واسع را در سمرقند نوشته اند چنانکه در سمریه (ص ۳۰) آمده است: «مزار فیض آثار حضرت محمد بن واسع بدرود شهر در شرقی راه عام که مردم به دروازهٔ آهنین - که آن را دروازهٔ حضرت شاه می گویند - می روند در ته دیوار قلعهٔ شهر واقع است. گویند که ایشان از اصحاب حضرت شاه [یعنی قثم بن عباس بن عبدالمطلب] بوده اند. مسجدی که در یلی مزار ایشان است محل اجابت دعاست».



در قنديه (ص ۱) فقط ذکر «صومعه محمد بن واسع» است که به نزدیک همان دروازه آهنین سمرقند واقع است.

احمد بن محمود معین الفقراء (قرن ۹) بکل منکر وجود مزاری از صحابه و تابعین در بخارا است و می گوید: «اگر چه فتح بخارا در زمان صحابه و تابعین رض بوده است، اما مرقد مطهر هیچ يك از صحابه و تابعین یقین و تعیین در بخارا مقرر نیست و بنقل صحیح ثابت نشده است» (تاریخ ملازاده ۱۶).

ص ۹ س ۹. خواجه بزرگ -

عنوان «خواجه» برای اکثر و اغلب مشایخ خواجهگان و نقشبندی بکار رفته است. چون: خواجه یوسف همدانی، خواجه احمد یسوی، خواجه حسن انداقی، خواجه عبدالخالق غجدوانی، خواجه اولیاء کبیر، خواجه عارف ریوگری، خواجه محمود انجیر فغنوی، خواجه علی رامتینی، خواجه محمد بابای سماسی، خواجه بهاء الدین نقشبند، خواجه محمد پارسا...

«خواجه بزرگ» ابتدا عنوانی بود برای خواجه عبدالخالق غجدوانی (مانند همین موضع از رساله قدسیه و مقامات ریوگری، فرهنگ ایران زمین ۶/۲، ۹). ولی سپس عنوان «خواجه بزرگ» را برای خواجه بهاء الدین نقشبند بکار بردند. و بطور اطلاق «خواجه بزرگ» عنوان او شد (رک: نفحات الانس/ ۳۹۲، ۳۹۸، ۳۹۹. تکملة نفحات/ ۱۴، ۱۹. رشحات/ ۲۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۶۷، ۷۷، ۲۳۵، ۲۸۰، ۳۲۸. انیس الطالبین ورق a ۴۸. مکتوبات امام ربانی ۳۸/۱). مگر آنکه قرینه‌یی صارفه در کلام باشد (مانند متن).

خواجه عبدالخالق را جز «خواجه بزرگ» با عنوان «خواجه کلان» نیز می خوانده اند (مهمان نامه بخارا ۶/۱. مقامات ریوگری، فرهنگ ایران زمین ۷/۲). توضیحاً علاوه می کنم که «خواجه کلان» همچنین شهرت خواجه محمداکبر فرزند خواجه سعدالدین کاشغری بوده است. و او را خواجه کلان می خوانده اند در مقابل برادرش خواجه محمداصغر که به خواجه خرد معروف بوده است. و این خواجه کلان از مریدان عبیدالله احرار بوده و در ۱۲ جمادی الآخره ۹۱۴ درگذشته است (رک: رشحات/ ۱۳۲).

خلاصه «خواجه بزرگ» در آثار نقشبندی برای دو کس بکار رفته است:

یکی خواجه عبدالخالق غجدوانی و دیگر خواجه بهاء الدین نقشبند.

اصحاب خواجه بهاء الدین از او بعنوان «خواجه ما» نیز یاد کرده اند (رك: انیس الطالین ورق ۳۸، ۵۸، ۲۶۸. نفحات ۳۹۵. رساله انسیه یعقوب چرخي ۱۸/، ۱۹، ۲۲، ۲۳. و همین متن ما رساله قدسیه ۹/، ۱۰، ۱۴، ۳۳، ۳۵، ۴۴، ۶۵، ۶۷).

ص ۹ س ۱۱-۱۲. و شرح قصه آن واقعه و سایر احوال عجیبه و کرامات غریبه ایشان در مقامات ایشان مسطور است — شرح آن واقعه در انیس الطالین و عدة السالکین (ورق ۹b-۱۱a) بدین گونه آمده است:

«نقل کردند از حضرت خواجه ما — قدس الله تعالی روحه — که فرمودند: در آن اوایل احوال و غلبات جذبات و بی قراری، در نواحی بخارا شبها می گشتم. و به هر مزاری می رفتم. شبی به سه مزار از مزارات متبرک رسیدم. و به هر مزاری که می رسیدم، چراغی می دیدم افروخته، و در آن چراغ دان روغن تمام و فتیله می بود. اما فتیله را اندک حرکتی می بایست داد تا از روغن بیرون آید، و بتازگی برافروزد و نمیرد. در اول شب به آن مزار متبرک که منسوب به خواجه محمد واسع است — رحمة الله علیه رحمة واسعة — رسیدم. اشارت شد که به مزار خواجه احمد انجیر فغنوی می باید رفت. چون به آن مزار رسیدم دو کس را دیدم که آمدند و دو شمشیر بر میان من بستند و مرا برمر کبی نشانند و غنان مرکب را بر طرف مزار مزداخن گردانیدند، و روان کردند. در آخر آن شب چون به مزار مزداخن رسیدم، فتیله و چراغدان بهمان کیفیت بود. متوجه قبله نشستم و در آن توجه غیبتی افتاد. و در آن غیبت چنان مشاهده شد که دیوار از جانب قبله شق گشت، و تخت بزرگ، و بر آن بزرگی نشسته، و پرده بی سبز در پیش او کشیده، گرد برگردان تخت جماعتی ظاهر و حاضر. و خواجه محمد با با را در آن جمع دیدم، دانستم که ایشان گذشتگان اند. اما برخاطر من گذشت که آن بزرگ و آن جماعت کیستند. از آن جماعت یکی مرا گفت که آن بزرگ حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس سره. و آن جماعت خلفای ایشان. و اسامی خلفا را تعداد کرد و بهر يك اشارت کرد: خواجه احمد صدیق و خواجه اولیای کلان و خواجه عارف ریوگری و خواجه محمود انجیر فغنوی و خواجه علی رامتینی قدس الله تعالی ارواحهم. و چون به خواجه محمد با بای سماسی رسید، اشارت کرد و گفت: ایشان را خود در حال حیات ایشان دریافته بی و دیده بی. ایشان شیخ

تواند، و ترا کلاهی داده‌اند، ایشان را می‌شناسی. گفتم: ایشان را می‌شناسم، از قصه کلاه مدتی گذشته است. مرا ازان خبر نیست. فرمودند: آن کلاه در خانه تست. و ترا این کرامت کردیم که بلای نازل شده از برکه تو دفع شود. آنگاه آن جماعت گفتند: گوش‌دار و نیک‌شنو که حضرت خواجه بزرگ - قدس‌الله روحه - سخنان خواهند فرمود که در سلوک راه حق - عزوجل وعلا - از آن چاره نباشد. بعد از آن جماعت درخواستم که خواهم روی مبارک خواجه را بینم. آن پرده را از پیش برگرفتند. بر حضرت خواجه سلام کردم و حضرت خواجه - قدس‌الله روحه - سخنانی که به مبدأ سلوک و وسط و نهایت تعلق دارد با من در میان آوردند. ازان سخنان یکی آن بود که گفتند: آن چراغها که بآن کیفیت با تو نمودند ترا بشارت و اشارت بران بود که ترا استعداد و قابلیت این راه هست. اما فتیله استعداد را در حرکت می‌باید آورد تا روشن شود و اسرار ظهور کند بر موجب قابلیت عمل می‌باید کرد تا مقصود بحاصل آید.

و دیگر حضرت خواجه ما قدس سره فرمودند و درین مبالغت نمودند که در همه احوال قدم بر جاده شریعت و استقامت امرونی می‌باید نهاد، و عمل بعزیمت و سنت می‌باید کرد و از رخصتها و بدعتها نیک دور می‌باید بود، و در همه احوال و افعال و اقوال احادیث مصطفی را - صلی‌الله علیه وسلم - پیشوای خود می‌باید داشتن و دایماً متفحص و متجسس از اخبار رسول - صلی‌الله علیه وسلم - و از آثار صحابه کرام او - رضی‌الله عنهم - می‌باید بودن و در عمل بموجب آن کوشیدن.

ص ۹ س ۱۶-۱۷. و حضرت خواجه ما را... در طریقت نظر قبول به فرزندی از... خواجه محمد با بای سماسی است -

داستان پذیرفتن خواجه سماسی خواجه بهاء الدین را بفرزندی در انیس الطالبین بدین شرح آمده است:

«نقل کردند حضرت خواجه علاء الحق والدین از حضرت خواجه بزرگ - قدس‌الله روحهما - که از جمله عنایتهای خداوند - عزوجل - در حق من آن بود که در ابتداء ایام طفولیت به نظر مبارک حضرت شیخ بزرگوار خواجه محمد با بای سماسی - قدس سره - مشرف شدم، و مرا بفرزندی قبول کردند.

نقل کردند از جد حضرت خواجه ما - قدس سره - که گفت: سه روز کمایش از ولادت فرزندم بهاء الدین گذشته بود که خدمت شیخ بزرگوار خواجه



محمد با بای سماسی - قدس سره - جمعی رسیدند از اصحاب ایشان، به قصر هندوان نزول فرمودند. و مرا بحضرت ایشان ارادت و محبت تمام بود و از محبان ایشان در آن موضع بسیار بودند. بر خاطر من گذشت که فرزند را به خدمت این صاحب دولت برم. معامله بر سینه گذاشتم و به نیاز و تضرع بسیار او را بحضرت خواجه بردم. ایشان فرمودند: او فرزند ماست. ما او را قبول کرده ایم. پس از آن روی به اصحاب کردند. و در آن جمع، خدمت سید امیر کلال بودند. خواجه توجه بایشان نمودند و فرمودند: چند کورت برین موضع گذر کردیم، با شما گفته بودیم که ازین خاک بوی مردی می آید. و درین کورت که از منزل شما به این طرف متوجه گشتیم، چون نزدیک این موضع رسیدیم با شما گفتیم که آن بوی زیادت شد؛ مگر آن مرد متولد شده است که بوی او بیشتر می آید. اینک آن مرد این فرزند است که امید است که مقتدای روزگار گردد.» (انیس الطالبین و عدة السالکین ورق ۴۸-۵۸)

ص ۹ س ۱۷-۴۰. خواجه محمد با بای سماسی، خواجه علی رامینی، خواجه محمود انجیر فغنوی، عارف ریوگری -

برای شرح حال این کسان به مقدمه کتاب مراجعه شود

ص ۱۵ س ۴. تلقین ذکر ایشان -

یعنی خواجه بهاء الدین محمد نقشبند.

ص ۱۵ س ۴. امیر سید کلال -

برای آگاهی از شرح حال او به مقدمه کتاب رجوع فرمایید

ص ۱۵ س ۴، ۱۴. نسبت -

«نسبت» از اصطلاحاتی است که در سخنان نقشبندیان بسیار بکاررفته است.

فخرالدین صفی در شرح آن و نیز اصطلاح «بار» سخنی دارد که نقلش بی مناسبت نیست.

می گوید: «پوشیده نماند که لفظ نسبت و لفظ بار دو کلمه است که در عبارات و اشارات خواجگان - قدس - بسیار واقع شده است. گاهی نسبت گویند و از آن طریقه و کیفیت مخصوصه و معهوده این طایفه علیه خواهند. و گاهی صفت غالب و ملکه نفس کشی اراده کنند. و گاهی بار گویند و گرانی نسبتی خواهند. چنانکه گویند فلان باری آورد یا فلان ما را در بار ساخت، وقتی که به کسی ملاقات کنند که به



طریقه ایشان مناسبتی نداشته باشد و از نسبت او متأثر شوند و اگر چه آن کس از اهل سلوک یا اهل علم و تقوی باشد، زیرا که نسبت این عزیزان فوق همه نسبتهاست و هر چه غیر آنست بار خاطر ایشان است. گاهی لفظ بارگویند و ازان مرضی و عرضی اراده کنند» (رشحات / ۱۱۶).

اینک شواهدی از متون نقشبندی برای هر دو معنی نسبت:

۱- معنی اول: طریقه:

«مدت هفت سال متصل بپورزش آن نسبت شریفه قیام می نموده اند» (رشحات / ۳۳۲).

«تادم صبح روی به قبله می نشینند و باهتمام تمام نسبتی را که از حضرت ایشان فرا گرفته اند می ورزند» (ایضاً / ۳۴۰)  
 «فرمودند که از دوپسرك درنواحی تاشکند این نسبت را یافتیم...» (ایضاً / ۳۴۹).

«حضرت ایشان در تاشکند بشرف قبول نسبت مشرف گشته» (ایضاً / ۳۵۷)  
 «سیدقاسم در مبادی حال... باحضرت خواجه بزرگ خواجه بهاءالدین... ملاقات کرده بوده اند و صحبت داشته و بعد ازان خود را بر طریقه و نسبت ایشان می داشته اند» (ایضاً / ۲۳۵).

«هر چند معلوم نیست که وی (حافظ) دست ارادت پیری گرفته و در تصوف یکی از آن طایفه نسبت درست کرده باشد...» (نفحات / ۶۱۴)  
 «صورت آن شخص که این نسبت از او یافته اند در خیال آورند» (ایضاً / ۴۰۳)  
 ۲- معنی دوم: صفت غالب سالک و ملکه نفس کشی:

«تا آن زمان که نسبت مرید قوت نگرفته است و دران متمکن نشده باشد با وی مدارا... کنید» (رشحات / ۲۷۸)  
 «نسبت غیبت و کیفیت استغراق و بیخودی برایشان غالب بود» (ایضاً / ۳۲۹).

«و ذکر چند با شرایطش گفتم تا اندک نسبت حضوری حاصل شد» (ایضاً / ۳۴۱)

«دران مجلس به یمن التفات حضرت ایشان نسبتی بزرگ و جمعیتی قوی حاصل شد» (ایضاً / ۳۵۷)

«در خروج و دخول نفس واقف باشد که در نسبت حضور مع الله فتوری واقع نشود» (نفحات/ ۴۰۸)

و در متن ما درین موضع معنی نخستین «نسبت» مراد است، یعنی «طریقه و کیفیت مخصوصه و معهوده» سلوک نقشبندی.

ص ۱۰ س ۱۰. امام محمد غزالی را تربیت در علم باطن از ایشان است - برای اطلاع مفصل درباره ارادت امام محمد غزالی به ابوعلی فضل بن محمد فارمدی (۴۰۷-۴۷۷) و تصوف و طریقه غزالی و مشایخ دیگر او و نیز ترجمه احوال ابوعلی فارمدی رجوع شود به: غزالی نامه استاد همایی (چاپ دوم) صفحات: ۱۰۳-۱۰۵، ۲۸۰-۲۸۱، ۳۹۹-۴۰۲.

ص ۱۱ س ۱. مرغ روحانیت ایشان از بیضه بشریت -

این تعبیر در آثار دیگر نقشبندیه نیز بکار رفته است:

«... پستان برای تو خشک کرده ام و تربیت بتمامی بجای آوردم تا مرغ روحانیت تو از بیضه بشریت بیرون آمد. اما مرغ همت تو بلند پرواز افتاده است.» (انیس الطالبین وعدة السالکین ورق ۴۲b و نیز ورق ۶۴b و ۷۱b).

«... و مرغ روحانیت شما از بیضه بشریت بیرون آمده...» (رشحات/ ۵۵).

«... و گفتند [امیر کللال]: پستان را برای شما خشک کردم تا مرغ روحانیت

شما از بیضه بشریت بیرون آمد» (نفحات/ ۳۸۲)

ص ۱۴ س ۶. ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید بمدتی است -

وفات بایزید بسطامی در ۲۶۱ اتفاق افتاده است (دک: تعلیقه بعد) و

وفات ابوالحسن خرقانی در شب سه شنبه عاشورای سال ۴۲۵.

و نسبت خرقه ابوالحسن خرقانی اگر چه به بایزید می پیوندد، ولیکن این

نسبت روحانی است نه جسمانی، چه در میانه وفات بایزید و تولد خرقانی مدتها

فاصله است. مولانا جلال الدین نیز درجایی از مثنوی که قصه بایزید و ابوالحسن

خرقانی را آورده گوید:

بوالحسن بعد وفات بایزید

از پس آن سالها آمد پدید

مثنوی ۲ (دفتر چهارم) ۳۸۷/

ص ۱۴ سی ۹. و به نقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابویزید بعد از وفات امام جعفر است -

تأکید و توضیح مؤلف بدین که «بنقل صحیح...» بمناسبت بحثی است که در آن زمان و ادوار بعد در میان مورخان و رجالیان دایر بوده است دربارهٔ معاصرت یا عدم معاصرت بایزید و امام صادق.

ابویزید طیفور بن عیسی السطامی عارف مشهور که شطحاتی بدو منسوب است، وفاتش را مورخان و اصحاب طبقات سال ۲۶۱ (و بقولی ضعیف ۲۳۴) نوشته‌اند.<sup>۱</sup> و چون بقول ابن الجوزی مدت عمرش ۷۳ سال بوده است، پس تولدش باید حدود ۱۸۸ بوده باشد. و چنین کسی که در ۱۸۸ بدنیآ آمده و در ۲۶۱ درگذشته است، نمی‌تواند با امام جعفر صادق که بقول اکثر مورخان متولد ۸۰ و متوفی ۱۴۸ است<sup>۲</sup>، معاصر بوده باشد. زیرا که بیست سال در میان وفات این و تولد آن فاصله است.

از مورخان متقدم نیز کسی در باب معاصرت بایزید و جعفر صادق سخنی نگفته است. و اساساً چنین بحث ناموجهی در میان نبوده است. ظاهراً در قرن ششم و هفتم از زبان و قلم برخی گذشته است که بایزید شاگرد و سقای امام جعفر بوده است. و این سخن بحث‌انگیز سبب تأویلات بسیار شد.

کسانی که معتقد به همزمانی بایزید و امام صادق بوده‌اند و در آثار خود بدین موضوع اشاره کرده‌اند عبارتند از:

۱- محمد بن منور صاحب اسرار التوحید ضمن ذکر گرایش مشایخ به مذهب امام شافعی (رض) می‌گوید: جمعی بر آنند که «شیخ کبیر بایزید بسطامی مذهب

۱- طبقات الصوفیة سلمی/ ۶۶. و فیات الاعیان ابن خلکان (تصحیح احسان عباس. بیروت ۱۹۶۹) ۵۳۱/۲. الانساب سمعانی (حیدرآباد ۱۹۷۲) ۲/۲۳۰. العبر فی خبر من غیر ذمهی (کویت ۱۹۶۱) ۲/۲۳. شذرات الذهب (قاهره ۱۹۳۱) ۲/۱۴۳. صفة الصوفیة ابن جوزی (حیدرآباد ۱۳۵۵) ۴/۹۴. الرسالة القشیریة (قاهره ۱۹۷۲) ۱۰۰/۱.

۲- و فیات الاعیان ۳۲۶/۱. صفة الصوفیة ۹۴-۹۸. الاثمة الاثنا عشر ابن طولون (بیروت ۱۹۵۸) ۸۵/ نور الابصار فی مناقب آل بیت الاطهار شبلنجی (مصر ۱۳۱۲ ق). ۱۳۲/



امام بزرگوار ابوحنيفة كوفى داشته است و نه چنانست. بسبب آنكه بايزيد مريد جعفر صادق رضى الله عنه بوده است و سقاء او. جعفر او را بايزيد سقا گفته است. و بايزيد مذهب جعفر داشته است كه پير او بوده است و امام خاندان مبارك مصطفى. و خود بهيچ صفت روا نباشد در طريقت كه مريد جز بر مذهب پير خویش باشد»<sup>۱</sup>

۲- امام فخر رازى (۵۴۴-۶۰۶) در كتاب الاربعين گفته است: «... ان افضل المشايخ و اعلامهم درجة هوا ابو يزيد البسطامى قدس سره. و كان نشاء (ن ل: سقاء) فى دار جعفر الصادق»<sup>۲</sup>.

۳- ابن طاووس (سيد رضى الدين على بن موسى ۵۸۹-۶۶۴) در كتاب الطرائف<sup>۳</sup>.

۴- علامة حلى (حسن بن يوسف ۶۴۸-۷۲۶) در شرح تجريد<sup>۴</sup>.

۵- ابن زهره اندلسى در تاريخ خود گفته است: «ابو يزيد البسطامى خدم اباعبدالله جعفر بن محمد الصادق سنين عديدة و كان يسميه طيفور السقاء لان كان سقاء داره. ثم رخص له فى الرجوع الى بسطام»<sup>۵</sup>.

۶- سيد حيدر بن على آملى عارف شيعى قرن هشتم در كتاب جامع الاسرار در ضمن ذكر ترتيب اسناد مشايخ طريقت نوشته است: «فمن جعفر الصادق عليه السلام الى ابى يزيد البسطامى قدس سره، الذى كان تلميذه و سقاء داره و محرم اسراره، كما ذكره علماء الشيعة و السنة فى كتبهم الكلامية»<sup>۶</sup>.

۷- ملا نور الدين جعفر بدخشى در كتاب الاحباب گفته است: «ان السلطان طيفور المعروف بابى يزيد البسطامى قدس سره قد صاحب كثيراً من المشايخ. ثم جاء الى حضرة امام الصادق و صحبه مستفيضاً من الصادق. فقال لو لم أصل الى الصادق لمت كافراً مع انه كان بين الاولياء كجبرئيل بين الملائكة»<sup>۷</sup>.

۱- اسرار التوحيد فى مقامات الشيخ ابى سعيد (تهران ۱۳۴۸) / ۲۰.

۲- الاربعين فى اصول الدين (حيدر آباد ۱۳۵۳ ق) / ۴۷۶.

۳- الكشكول بهايى (قم ۱۳۷۷) / ۱۱۲.

۴- ايضاً كشكول / ۱۱۲.

۵- ايضاً / ۱۱۲.

۶- جامع الاسرار و منبع الانوار (تصحیح کر بين و عثمان يحيى. طهران ۱۳۴۷) / ۲۲۴.

۷- مجالس المؤمنين قاضى نور الله شوشترى (تهران ۱۲۹۹ ق) / ۲۶۴.



۸- شمس الدین محمد بن یحیی لاهیجی نوربخشی (متوفی ۸۶۹) در شرح گلشن راز بمناسبت گفت و گو از حقوق والدین، حکایتی از کودکی بایزید آورده و سپس می گوید: «پس بایزید از بسطام برفت و سی سال در غربت بسلوک و ریاضت و خدمت مشایخ طریقت مشغول گشته، و صد و سیزده پیر را خدمت کرد تا بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسید و در ملازمت آن حضرت آنچه مقصود و غرض آفرینش بود حاصل کرد»<sup>۱</sup>.

۹- قاضی نورالله شوشتری (متوفی ۱۰۱۹) در مجالس المؤمنین پس از نقل اقوال اسلافش، قصه پیوستن و مصاحبت بایزید و امام صادق را چنین نوشته است: «... پس [بایزید] دست تمسک و اعتصام به عروة الوثقی متابعت اهل بیت زد و به اعانت راحله شوق و زاد یقین متوجه کعبه آمال هر عاشقی صادق امام جعفر صادق شد. در مقام خدمت بایستاد و حق آن بواجبی بگزارد... تا روزی حضرت امام جعفر صادق به او گفت که بایزید آن کتاب را بیار که برطاق صفة نهاده است. شیخ گفت: کدام طاق؟! امام گفت: مدتی است که با ما صحبت می داری، طاق ندیده بی؟! شیخ گفت که من به نظاره طاق و رواق نیامده ام، مرا نظر به قبله حق است، یعنی شما ... امام جعفر دروی نظر کرد و گفت که من مجاهدتی و مساعدتی نمی بینم، مجاهده سیر بنده است، و مساعده عنایت حق است. پس صاحب مجاهده سیار باشد و صاحب عنایت طیار. و انسی یدرک المرید السیارات العارف الطیار، طربجناح الارتیاح الی بسطام و ادع الی سبیل الملك العلام... شیخ گفت: خلعتی فرمای و رفیقی. امام جعفر جبه خود را دروی پوشانید و فرزند صلی خود امام محمد را با او روان کرد. شیخ با این امام به بسطام آمد و هنوز شیخ در حیات بود که امام محمد را وفات در رسید. شیخ او را در مقامی که امروز قبه است دفن کرد»<sup>۲</sup>.

در باب نخستین برخورد بایزید و صادق و آغاز صحبت آنان، قصه بی پرداخته اند که شیرین و خواندنی است.<sup>۳</sup>

۱۰- شیخ بهاء الدین محمد عاملی (۹۵۳-۱۰۳۰) در کتاب کشکول پس از ذکر قول ابن زهره اندلسی، گوید: ان ملاقة ابي یزید البسطامی لابی عبدالله

۱- شرح گلشن راز (با مقدمه کیوان سمیعی طهران ۱۳۳۷) ۶۸۷/.

۲- مجالس المؤمنین ۲۶۴/.

۳- رک: نامه دانشوران (طبع قم) ۱۲۲/۴-۱۲۳.

جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و کونه سقاء فی داره، اوردها جماعه من اصحاب التاريخ و اوردها الفخر الرازی فی کثیر من کتبه الکلامیه و اوردها السيد الجليل رضی الدین علی بن طاوس... و بعد شهاده امثال هؤلاء بذلك لاعبره بما فی بعض الكتب کشرح المواقف من ان بايزيد لم یلق الامام ولم یدرك زمانه، بل کان متأخراً عنه بمدة مدیده...<sup>۱</sup>.

۱۱- محمد بن عیسی معروف به حاج مؤمن خراسانی از عرفای متأخر در یکی از آثارش ضمن بیان اتصال سلاسل عرفا به ائمه، گفته که ابویزید از امام صادق اخذ طریقت کرده است و آن داستان کتاب خواستن امام از او را و بازگشت ابویزید به همراه محمد بن جعفر به بسطام را نیز نقل کرده است.<sup>۲</sup>

۱۲- محمد اسعد صاحبزاده از نقشبندیان قرن گذشته شام در الفیوضات الخالديه قایل به معاصرت و مصاحبت شیخ ابویزید و امام صادق شده است، و با ادله چندی در اثبات این دعوی کوشیده است؛ تا مگر آن اتهام که برخی بر سلسله نقشبندی بسته اند و آن را گسسته شمرده اند از میان برود.<sup>۳</sup>

\*\*\*

اینان گروهی اند که بنحوی معتقدند به همزمانی بایزید و جعفر صادق. و چنانکه در آغاز مقال اشاره کردیم در میانه وفات امام صادق (۸۰-۱۴۸) و تولد ابویزید (۱۸۸-۲۶۱) حدود ۲۰ سال فاصله است. ازین رو کسانی در همزمانی آن دو تردید کرده اند. و از آن جمع برخی بکل منکر همزمانی شده اند و بعضی قایل به تعدد ابویزید شده اند و پاره یی به تأویلات دیگری پرداخته اند، که ذیلا شرح همه اقوال را می آوریم:

۱- مشایخ متقدم نقشبندی (همچون خواجه پارسا در همین رساله قدسیه، و یعقوب چرخي در رساله انسیه و فخرالدین علی کاشفی در رشحات/۵) اگر چه نسبت تصوف بایزید بسطامی را به امام صادق می رسانند، ولی قایل به معاصرت و مصاحبت آن دو نبوده اند و معتقدند که بایزید از روحانیت امام بهره یاب بوده است.

۱- الکشکول/ ۱۱۲-۱۱۳.

۲- روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات (طهران ۱۳۹۱) ۴/ ۱۵۵. طرائق الحقائق ۲/ ۴۲۲.

۳- الفوضیات الخالديه و المناقب الصحابه (قاہرہ ۱۳۱۱ق) ۳۸.

میرسید شریف جرجانی (متوفی ۸۱۶) که خود منتسب بطریقه نقشبندی است، در شرح مواقف معاصرت بایزید و امام را رد کرده و همچون مشایخ نقشبندی معتقد شده است که «چون ابویزید استفاده حقایق و معارف از روحانیت امام می نمود، لاجرم انتساب او به آن حضرت اشتها یافته»<sup>۱</sup>.

مشایخ متأخر نقشبندی نیز اکثراً بر همین عقیده اند و نسبت تصوف بایزید را نسبت روحانی شمرده اند همچون شیخ عبدالمجید بن محمد الخانی در المواهب السرمديه / ۱۰۵ و یس بن ابراهیم السنهوتی در الانوار القدسیه / ۱۰۵ و محمد امین الکردی در المواهب السرمديه (خلاصه) / ۳۲. تنها محمد اسعد صاحب زاده است از نقشبندیان شام که در القیوضات الخالدیه / ۳۸ چنانکه گفتیم قایل به همزمانی شده و ادله می تراشیده است. و ظاهراً انگیزه او درین امر رد قول کسانی بوده است که سلسله نقشبندی را منقطع پنداشته اند. و در آنجا صاحب زاده حتی به مشایخ نقشبندی معاصرش (چون علامه محمد بن سلیمان بغدادی صاحب الحدیقه الندیة و شیخ ابراهیم فصیح حیدری صاحب المجد التالد و شیخ محمد الخانی صاحب البهجة السنیة و عبدالمجید الخانی صاحب الحدائق الوردیه) نیز اعتراض کرده است که با گفته های خود (درباره عدم معاصرت بایزید و امام صادق) سبب شده اند که بهانه بدست بدخواهان و معترضان بیفتد و کسانی چون واسطی در روضه الناظرین سلسله نقشبندی را گسسته بشمرند و گناه آن مسببان هم کم از گناه واسطی نیست که «المتسبب کالقایل»!

۲- شیخ نورالدین ابوالفتوح محدث گمان کرده است که انتساب صحبت بایزید به امام صادق از زلات کاتبان سرچشمه گرفته. و گفته است: «تواند بود که [بایزید] بملازمت امام علی بن موسی بن جعفر الصادق رسیده باشد، و کاتبان از روی سهو نام نامی و اسم سامی او را [یعنی «علی بن موسی»] را ننوشته باشند»<sup>۲</sup>.

در اینجا لازم بذکر است که برخی نوشته اند ابویزید از امام علی بن موسی الرضا (۱۵۳-۲۰۲) - که با او همعصر بوده است - طریقت گرفته است. و علاوه بر نسبت روحانی که او را به امام صادق می پیوسته نسبتی جسمانی نیز با امام رضا داشته است. این سخن را شیخ محمد امین کردی نقشبندی در المواهب السرمديه

۱- مجالس المؤمنین / ۲۶۴.

۲- ایضاً / ۲۶۴.



/۳۳-۳۴ آورده است.

۳- بعضی گفته‌اند ممکن است بایزید با محمد بن جعفر صادق فرزند امام، ملاقات و مصاحبت کرده باشد. و «چون محمد بن جعفر صادق پس از آنکه به بسطام رفت در بدایت حال وی (: بایزید) به خدمتش تشریف یافت و استفاده معارف و طریقه ملت جعفری ازو کرد در حقیقت مثل این بود که زمان حضرت صادق را ادراک نموده و استفاده در نزد پسر که فاصله پیدا نکرده است مانند استفاده در نزد پدر است»<sup>۱</sup>.

۴- آقا محمدعلی کرمانشاهی (متوفی ۱۲۱۶ ق) در شرح مفاتیح فیض، احتمال داده است که بایزید با جعفر فرزند امام علی نقی (۲۱۳-۲۵۴) (که نزد شیعه به جعفر کذاب معروف است) ملاقات کرده باشد نه با جعفر بن محمد صادق. و گفته است: «... و لعل لقائه و سقایة داره کان قبل ظهور فسقه و کذبہ فی دعوی الامامة بعد اخیه الحسن فلا ینافی حسن حاله. والله اعلم بحاله»<sup>۲</sup>.

۵- بعضی احتمال داده‌اند که لفظ «جعفر صادق» باشتباه بجای «ابو جعفر محمد بن علی جواد» (۱۹۵-۲۱۹ امام نهم شیعه) استعمال شده باشد! و میرزا محمد باقر خوانساری صاحب روضات این قول را موجه شمرده است<sup>۳</sup>.

۶- قاضی نورالله شوشتی گفته است: «شاید که مراد او از جهت توجه بخدمت امام جعفر صادق، التزام مذهب حق جعفری و اعتصام به محبت خاندان جعفری باشد که فی الحقیقه راهنما و پیرو وسیله و دستگیر همان تواند بود»<sup>۴</sup>.

۷- شاه عبدالعزیز دهلوی بر آن بوده که آن جعفر که بایزید با او ملاقات کرده، امام صادق نبوده. بل که جعفر بن موسی بن جعفر بوده از «کبار اولیاء الله»<sup>۵</sup>.

۸- آخرین راه چاره قول به تعدد ابویزید است. و این قولی است که بسیاری آن را پسندیده‌اند و بدان معتقد شده‌اند.

۱- نامه دانشوران / ۴/ ۱۲۴

۲- روضات الجنات / ۴/ ۱۵۷

۳- ایضاً / ۴/ ۱۵۸

۴- مجالس المؤمنین / ۲۶۴. و نیز نامه دانشوران / ۴/ ۱۲۴.

۵- الصلوة بین الشیع والتوف: کامل الشیعی (قاہرہ ۱۹۶۹) / ۳۴۹. بنقل از التحفة الاثنا عشریة آلوسی / ۵۳.



می‌گویند: ابویزید دو تاست، یکی ابویزید اکبر که نام و نسب کاملش ابویزید طیفور بن عیسی بن سروشان است، و دیگر ابویزید اصغر طیفور بن عیسی بن آدم. و آن ابویزیدی که معاصر امام صادق بوده است، ابویزید اکبر است؛ و آن ابویزیدی که در سال ۲۶۱ در گذشته است ابویزید اصغر است.

ظاهراً نخستین کسی که این سخن را گفته و بدین وجه «حل اشکال» نموده است، قاضی نورالله شوشتری است. قاضی نورالله در معجم البلدان یا قوت در ذیل ماده «بسطام» دیده است که دو کس ابویزید نام بدان شهر منسوب‌اند. و همین خود دلیل راه او شده، و او با ضرس قاطع و یقین کامل بدان معتقد شده است.

پس از و نیز کسانی که اعتقاد به مصاحبت و معاصرت با یزید و امام داشته‌اند، همین نظر را بهترین و موجه‌ترین اقوال شمرده‌اند. مانند صاحب روضات<sup>۱</sup> و شیخ محمد اسعد صاحب زاده<sup>۲</sup> نقشبندی<sup>۳</sup> و نایب‌الصدر شیرازی<sup>۴</sup> و رضاقلی‌خان هدایت<sup>۵</sup>.

و در تأیید نظر خود گفته‌اند: این اشتراك اسمی که سبب چنان خلطی شده است، در رجال و تاریخ بی‌سابقه نیست، چنانکه ابن جریر طبری نام دو کس است یکی محمد بن جریر بن رستم شیعی مذهب صاحب‌الایضاح المسترشد و دیگر امام محمد بن جریر بن غالب صاحب تفسیر و تاریخ کبیر. و نیز خالد بن ولید نام دو تن از صحابیان است. و ابن حجر که لقب دو تن است یکی عسقلانی و دیگر هیمتی و...<sup>۵</sup> و بسبب همین تشابه و اشتراك در اسم و کنیه و نسب و نسبت، وقایع حیات و کلمات آن دو بهم در آمیخته است و تفکیک و تمیز آنها را دشوار ساخته است.<sup>۶</sup>

\*\*\*

این خلاصه گفته کسانی است که بتعدد ابویزید قایل‌اند.

۱- «اقول ان هذا الجمع في غاية المتانة» (روضات الجنات في احوال العلماء والسادات ۱۵۶/۴).

۲- الفيوضات الخالديه ۳۹-۴۰.

۳- طرائق الحقایق ۴۲۹/۲-۴۳۷.

۴- ایضاً ۴۳۶/۲ بنقل از اصول الفصول هدایت.

۵- الفيوضات الخالديه/۴۰.

۶- طرائق الحقایق ۴۳۶/۲-۴۳۷.

در اینکه شخصی دیگر غیر از بایزید عارف مشهور بنام ابویزید طیفور بن عیسی البسطامی وجود داشته است، شك نیست. در برخی منابع قدیمی نام چنین کسی را می توان یافت. ابو نصر سراج از او روایت کرده است و می گوید: «سمعت طیفور البسطامی يقول سمعت موسی بن عیسی المعروف بعمری [بضم عین وفتح میم و تشدید یاء] يقول سمعت ابي يقول سمعت ابایزید البسطامی...»<sup>۱</sup>. سلمی نیز بیک واسطه ازین طیفور بن عیسی روایت کرده و نام او را با لقب «الصغیر» آورده است<sup>۲</sup> قشیری نیز روایت ابو نصر سراج را نقل کرده است با همان اسناد و بروایت از ابو حاتم سجستانی<sup>۳</sup>.

ازین روایات مفهوم می شود که در میان بایزید و ابویزید طیفور صغیر، دو طبقه (یا دو نسل) فاصله بوده است.

دیگر از منابع قدیمی که نام این ابویزید دوم در آنجا آمده است، الانساب است از عبدالکریم سمعانی (متوفی ۵۶۲) که در ذیل ماده «البسطامی» نوشته است: «المشهور بهذه النسبة ابویزید البسطامی الاکبر المشهور، اسمه طیفور بن عیسی بن سروشان، وکان سروشان مجوسياً فأسلم و حسن اسلامه. له حدیث واحد لم یصح عنه غیره. یروی عن ابی عبدالرحمن السری عن عمر بن قیس. روی عنه علی بن جعفر البغدادی.

و ابویزید البسطامی الزاهد الاصح، طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی الزاهد. یروی عن صالح بن یونس و علی بن الحسن الترمذی و عبدالله بن عبدالوهاب و ابی مصعب الزهری و محمد بن یوسف القریابی و غیرهم، وروی عنه ابویعقوب یوسف بن محمد بن بن دارالولائی»<sup>۴</sup>.

بیش ازین اطلاعی ازین ابویزید دوم نداریم. و ظاهراً هم او چندان نام و آوازه بی نداشته است. و بایزید عارف یک تن بیش نبوده و او همان طیفور بن

۱- اللمع (لیدن ۱۹۶۳)/ ۱۰۳ و نیز ص ۱۰۴، ۳۲۴.

۲- «سمعت عبدالله بن علی يقول: سمعت طیفور بن عیسی الصغیر. و يقول سمعت عمی البسطامی يقول سمعت ابي يقول: مات ابویزید سنة احدى و ستین و مائتین» طبقات الصوفیه/ ۶۷.

۳- الرسالة القشیریة ۱/ ۱۰۱

۴- الانساب (حیدرآباد دکن ۱۹۶۳)/ ۲۳۰

عیسایی است که در ۲۶۱ درگذشته است. از تاریخ وفات ابویزید دوم بی اطلاعیم. و علی الظاهر باید يك قرن پس از بایزید اکبر می زیسته بوده باشد.

و اینکه قائلین به معاصرت ابویزید و جعفر صادق گفته اند ۲۶۱ سال وفات ابویزید اصغرست خطاست. چه دلیلی استوارتر از روایت ابوعبدالرحمن سلمی که از عبدالله بن علی روایت کرده است از همان طیفور بن عیسی (بایزید دوم) از عمی بسطامی از پدرش که بایزید در ۲۶۱ درگذشته است. پس وقتی خود ابویزید دوم (یا اصغر) با دو واسطه روایت می کند که ابویزید بسطامی در ۲۶۱ درگذشته است، خود او نمی تواند در ۲۶۱ مرده باشد!

بنابراین وفات ابویزید بسطامی اکبر پیش از ۲۶۱ نبوده است. و لذا چنین کسی نمی تواند معاصر و صاحب امام جعفر صادق (۸۰-۱۴۸) بوده باشد. خلاصه تعدد ابویزید نیز چاره راه نیست و دفع آن تناقض گویی ها را نمی کند. و برای اثبات معاصرت بایزید و امام، برهانی بی بنیان و دلیلی ناستوار است.

### \*\*\*

راست آنست که در میان وفات امام صادق و تولد بایزید فاصله بی بوده است حدود ۲۰ سال. و آن دو هیچگونه همزمانی نداشته اند.

بعلاوه ابویزیدی که صاحب چنان شطحاتی است، نمی تواند همزمان امام صادق باشد. بدلیل همان شطحات. زیرا زمانه آن گونه سخنان هنوز فرا نرسیده بود. تصوف در آن عصر تزهید بود و ترك دنیا و مراقبت سنت و ملازمت شریعت. و آن تصوف زاهدانه هنوز با عرفان هندی و بودایی و... آشنا نشده بود. و خبری از حلول و اتحاد وحدت وجود و... نبود. پس بایزید «سبحانی ما اعظم شأنی» گو مسلماً نباید از آن عهد باشد.

در قرن نهم و دهم که صوفیان شیعی و شیعیان متصوف کوشش داشتند که هر يك از مشایخ قدیم را بخدمت یکی از ائمه برسانند و بدین گونه پیوند تشیع و تصوف را استوار سازند، باین قضیه فرو چسبیدند و بدان شاخ و برگها دادند، و بر سر آن بحثها کردند.

نقشبندیان اکثرأ معتقداند که تربیت بایزید از امام صادق تربیت روحانی بوده است، و آنان هیچ معاصر تی نداشته اند.



ص ۱۳ سی ۴۰. فقهای سبعة -

فقهای سبعة که در مدینه می بودند این هفت تن اند: ابو محمد قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق (۳۷-۱۰۷)، ابو بکر بن عبدالرحمن بن الحارث بن هشام المخزومی (متوفی ۹۴)، ابو محمد سعید بن المسیب (۱۳-۹۴)، ابو ایوب سلیمان بن یسار (۳۴-۱۰۷)، ابو عبدالله عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه الهذلی (متوفی ۹۸)، ابو عبدالله عروة بن الزبیر بن العوام (۲۲-۹۳)، خارجه بن زید بن ثابت الانصاری (۲۹-۹۹).

ابن خلکان (وفیات الاعیان ۲۸۳/۱) این دو بیت را که سروده یکی از علماست و نام هفت فقیه مدینه در آن گردآمده نقل کرده است:

الا کُل من لا یقتدی بِاَئِمّة  
فخذهم عبیدالله عروة قاسم  
فقسمته ضیّی عن الحق خارجه  
سعید سلیمان ابو بکر خارجه  
ص ۱۳ سی ۴. سلمان منا اهل البيت -

سیره ابن هشام (چاپ گوتنگن ۱۸۵۸) ۶۷۷/۲. طبقات ابن سعد (لیدن ۱۹۰۸) ج ۴ (۱/۵۹) و ج ۷ (۲/۶۵). صفة الصفوة ۲۱۵/۱. اسد الغابة فی معرفة الصحابة (مصر ۱۲۸۵ ق) ۳۳۱/۲

ص ۱۳ سی ۱۱-۱۹. شیخ الطریقه... علیهم اجمعین -

نص کامل قول ابوطالب مکی در قوت القلوب بشرحی است که در ذیل می آید. ضمناً ابوطالب مکی ابدال سیصد و سیزده گانه را نایب مناب بدریان انصار و مهاجرین دانسته:

«والقطب اليوم الذی هو امام الاثنائی الثلاثة والواتاد السبعة والابدال الاربعین والسبعین الی ثلثمائة کلهم فی میزانه وایمان جمیعهم کایمانه، انما هو بدل من ابی بکر رضی الله تعالی عنه. والاثنائی الثلاثة بعده انما هم ابدال الثلاثة الخلفاء بعده. والسبعة هم ابدال السبعة الی العشرة ثم الابدال الثلثمائة و ثلاثة عشر انما هم ابدال البدریین من الانصار والمهاجرین اهل الرحمة والرضوان». قوت القلوب (مصر ۱۳۱۰ ق) ۱۵۵/۲.

داود قیصری نیز در یکی از آثار خود (شرح مقدمة النائیة الكبرى. مخطوط ایاصوفیا رقم ۱۸۹۸ ورق ۱۰۳-۱۰۴. منقول در تعلیقات ختم الاولیاء / ۴۹۵) در ضمن ذکر مراتب اولیا بدین معنی اشارتی دارد:



«... لا یصل الی القطیة الا الاولون. ولهم مراتب. الاولى مرتبة القطیة، ولا یكون فیها ابداً الا واحد بعد واحد. ویسمى غوثاً لكونه مغیثاً للخلق فی احوالهم. ثم مرتبة الامامین وهما كالوزیرین للسلطان. احدهما صاحب الیمین وهو المتصرف باذن القطب فی عالم الملكوت والغیب. وثانیهما صاحب الیسار وهو المتصرف فی عالم الملكوت الی عالم الملك، وصاحب الیسار نزل الیه وکملت دایرته فی السیر والوجود. ثم مرتبة الاربعة کالاربعة من الصحابة رضی الله عنهم. ثم مرتبة البدلاء السبعة، الحافظین للاقالیم السبعة. وكل منهم قطب للاقليم الخاص به. ثم مراتب الاولیاء العشرة کالعشرة المبشرة. ثم مراتب الاثنی عشر الحاکمین علی البروج الاثنی عشر وما یتعلق بها ویلزمها من حوادث الاکوان. ثم العشرین والاربعین والتسعة والتسعين، مظاهر الاسماء الحسنی، الی الثلاثمائة والستین».

ص ۱۴ س ۱-۴. اما بعد فان الله... ابا بکر خلیلاً-

حدیثی است معروف که بطرق مختلف و با تفاوتها یی اندک در اغلب کتب احادیث و اخبار و سیر و مناقب نقل شده است:

صحیح بخاری (مصر ۱۳۱۳ ق) ۱۷۵/۲. مسند ابن حنبل (مصر ۱۳۱۳ ق) ۵/۴، ۵. سنن ابن ماجه (قاہرہ ۱۹۵۳) ۳۶/۱. صحیح ترمذی (مصر ۱۹۳۴) ۱۲۵/۱۳، ۱۲۷-۱۲۹. طبقات ابن سعد (لیدن ۱۹۱۷) ۱ (۱/۱۲۴-۱۲۵). الجامع الصغیر (مصر ۱۹۵۴) ۱۳۱/۲. کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال (حیدرآباد دکن ۱۳۶۴) ۱۴۹/۱۴-۱۵۰. قوت القلوب ۱۵۴/۲. صفة الصفوة ۹۱/۱. الفتوحات المکیة ۲۲/۲.

ص ۱۴ س ۳-۴. ان الله اتخذ... خلیلی ونجبی -

قوت القلوب ۱۵۴/۲. الاتحافات السنیة فی الاحادیث القدسیة (حیدرآباد

۱۳۲۳ ق) ۵۳/۱.

ص ۱۴ س ۶-۱۰. خلت عبارت... به این درجه کمال است -

ظاهراً مأخذ کلام خواجة پارسا در این جا، قسمتی از تحقیقات مفصل ابوطالب مکی است در باب مقام محبت و خلت. رک: قوت القلوب ۱۵۲/۲-۱۵۴.

ص ۱۴ س ۹. مقام محمود -

اشاره است به آیه «عسی ان یموتک ربک مقاماً محموداً» (سورة الاسراء

۷۹/۱۷).

حکیم ترمذی گوید: روی لناعن ابی سعید الخدری فی قوله «قدم صدق» قال: محمد يشفع لهم يوم القيامة. وقول الرسول عليه الصلوة والسلام: ان لي في ذلك اليوم مقاماً محموداً يحتاج الخلق فيه الى حتى ابراهيم خليل الرحمن» (ختم الاولياء/ ۳۴۴). و در ادعيه وارد است كه «وابعثه المقام المحمود الذي وعدته» (مصباح الهداية/ ۴۰).

محيي الدين ابن العربي در تعريف «مقام محمود» می گوید: «هو الذي يرجع اليه عواقب المقامات كلها واليه تنظر جميع الاسماء الالهية المختصة بالمقامات. وهو لرسول الله صلعم ويظهر ذلك لعموم الخلق يوم القيامة وبهذا صحت له السيادة على جميع الخلق يوم العرض» الفتوحات المكية (طبع بيروت دار صادر) ۸۶/۲. ص ۱۵ س ۱۳-۴. شيخ طريقت شيخ عطار... اويس اويس - اين قسمت را جامی عیناً در مقدمه نفحات الانس (ص ۲۰-۲۱) نقل کرده است.

ص ۱۵ س ۸-۳. قومی از اولياء الله... ذوالفضل العظيم - اين قسمت مأخوذ است از تذكرة الاولياء شيخ عطار بسا كم و بیشی هايی. نص كلام عطار چنین است: «بدان كه قومی باشند كه ايشان را اويسيان گویند، كه ايشان را به پیری حاجت نبود، كه ايشان را نبوت در حجر خود پرورش دهد بی واسطه غیری، چنان كه اويس را داد. اگر چه بظاهر خواجه انبيا را عليه الصلوة والسلام ندید اما پرورش از وی می یافت. از نبوت می پرورد و با حقیقت هم نفس بود. و این مقام عظیم عالی است. تا كه را آنجا رسانند و این دولت روی به كه نهد. ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء» تذكرة الاولياء (تصحیح استعلامی تهران ۱۳۴۶) ۲۸-۲۹.

ص ۱۵ س ۱۵-۱۳. شيخ بزرگوار... گفتی اويس اويس - «و در ابتدا شيخ ابوالقاسم گرگانی را رحمه الله ذكر اين بود كه اويس اويس گفتی» (تذكرة الاولياء ۲۷)

ص ۱۶ س ۱۷-۴. پادشاهها... صد هزار - منطلق الطير/ ۴

ص ۱۷ س ۷-۹. آن نظر سلطان العارفين... متلاشی نگشتی - اين مطلب اشاره است به داستانی كه در تذكرة الاولياء آمده است: «نقل است

که ابوتراب را مریدی بود عظیم گرم‌رو و صاحب وجد بود. ابوتراب پیوسته گفتی که چنین که تویی تو را بایزید می‌باید دید. روزی مرید گفت کسی که هر روز صد بار خدای بایزید را بپند بایزید را چه کند؟ ابوتراب گفت: چون تو خدا را بینی بقدر خود بینی و چون پیش بایزید بینی بقدر بایزید بینی. در دیده تفاوت است. نه صدیق را رضی الله عنه يك بار متجلی خواهد شد و جمله خلق را يك بار؟ این سخن بردل مرید آمد و گفت برخیز تا برویم. هردو پیامدند به بسطام. شیخ در خانه نبود. به آب رفته بود. ایشان برفتند. شیخ را دیدند که می‌آمد سبویی آب در دست و پوستینی کهنه در بر. چون چشم بایزید بر مرید ابوتراب افتاد و چشم مرید ابوتراب بر شیخ، در حال بلرزد و بیفتاد و جان بداد. ابوتراب گفت شیخا يك نظر و مرگ؟ شیخ گفت: ابوتراب در نهاد این جوان کاری بود که هنوز وقت کشف آن نبود، در مشاهده بایزید آن معنی یکبارگی کشف شد. طاقت نداشت فرو رفت. زنان مصر را نیز چنین افتاد جمال یوسف نداشتند دستها را یکبار قطع کردند از آن که خبر نداشتند» (تذکرة الاولیا / ۱۶۹)

ص ۱۷ س ۱۲. محمد زاهد -

درویش محمد زاهد اهل ریورتون بخارا بوده است و از مریدان قدیمی بهاء الدین نقشبند. دوسه حکایت از درانیس الطالبین (ورق ۱۴ a، ۶۳ a، ۶۷ a) نقل شده است.

این داستان محمد زاهد که در قدسیه نقل شده است در انیس الطالبین نیامده، ولی ترجمه عربی آن در آثار متأخر چون الحقائق الوردیه / ۱۳۷ و الانوار القدسیه / ۱۳۷ و جامع کرامات الاولیا / ۲۴۴ نقل شده است.

ص ۱۹ س ۱۵-۱۳. چون چنین خواهی... جزا -

مثنوی مولوی ۲ (دفتر چهارم) / ۲۷۸

ص ۱۹ س ۱۹. چون ولی را ... -

مثنوی مولوی ۱ (دفتر اول) / ۱۰۲. ضبط مثنوی:

اولیا را هست قدرت از اله تیر جسته باز آرندش ز راه

ص ۴۱ س ۷. خمدان -

«خمدان: داش و کوره خشت‌پزی و سفال‌پزی (برهان). «الاتون یستعار...

الاجر و یقال له بالفارسیه خمدان...» (المغرب للمطرزی) «فرمودند فرزند



بهاءالدین خوش آمدی قوی محل است مدتی است که بجهت خمدان هیزم دروده شده است کس نیست که هیزم را نزدیک خمدان آرد و حال آنکه هیزم خسار مغیلان بود بر پشت برهنه آن هیزم را بخمدان می آورم و دایم شکر می گویم» (انیس - الطالبین. لغت نامه دهخدا)

«در آن اوقات خواجه در حجره خمدان مولانا عارف کلال در محلت گاوکشان با اصحاب صحبتها می داشتند» (انیس الطالبین ورق ۴۵ b) ص ۴۴ س ۴. تتق -

چادر و پرده بزرگ (برهان قاطع) سرا پرده (غیاث اللغات) این لفظ عربی نیست و در هیچ کتاب لغت عربی ضبط نشده. ترکی هم نیست. و فارسی هم نمی تواند باشد برای اینکه حرف قاف دارد که در فارسی نیست. پس باقی می ماند این احتمال که اصل کلمه فارسی تنغ باغین بوده و اشتهاً باقاف نوشته می شود (لغت نامه دهخدا. بنقل از فرهنگ نظام)

از برون پرده کرده يك تتق  
جملگی برزنده از روی افق  
(اشترنامه عطار / ۱۸۱)  
«زیور منور روز از اطراف جهان فروگشودند و تتق ظلام شب بر رواق افق بستند» (مرزبان نامه. طبع لیدن / ۵۱)

«از پس تتق عزت چندین هزار حجاب نورانی واسطه بود» (مرصاد العباد / ۱۲۰) «تتق عزت از پیش جمال صمدیت براندازد» (ایضاً / ۲۲۴).  
هزار نکهت گل در چمن تتق بندد  
افق ز عکس شفق رنگ گلستان گیرد

(حافظ. طبع قزوینی ص قکز)  
خیمه برون زد ز حدود جهات  
پرده او شد تتق نور ذات  
(تحفة الاحرار. هفت اورنگ / ۳۷۹)  
دوش که چون نور یقین درگمان  
روز شد اندر تتق شب نهان  
(ایضاً / ۳۸۹)

ص ۴۵ س ۵. خواجه محمدعلی حکیم ترمذی -  
ابوعبدالله محمدبن علی بن حسن (یا: حسین) بن بشر معروف به حکیم  
ترمذی از عالمان و عارفان قرن سوم هجری است که در اوائل آن قرن در ترمذ



بدنیا آمد و در همانجا درگذشت و خاکش هم در آنجا است. تاریخ وفاتش بتحقیق معلوم نیست باختلاف ۲۵۵ (فصل الخطاب خواجة پارسا ورق b ۲۰. کشف - الظنون ۱/ ۹۳۸) و ۲۸۵ (ماسینیون: دایرة المعارف الاسلامیه، ذیل الترمذی) و حدود ۳۲۰ (الاعلام زرکلی ۷/ ۱۵۶) ضبط کرده اند.

حکیم ترمذی در احوال خود رساله یی نوشته است بنام «بدو شأن ابی عبدالله» (که به همراه ختم الاولیاء او ص ۱۴-۳۲ چاپ شده است) که هر چند از نظر سیر فکری و روحی او مفید است ولی از سنوات و سوانح حیاتش چیز مهمی بدست نمی دهد.

از مشایخ صوفیه صحبت ابوتراب نخشی و احمد خضرویه و ابن جلاء و یحیی بن معاذ را دریافته است (طبقات الصوفیة سلمی / ۲۱۷. تذکرة الاولیا / ۵۲۴). و ابوبکر وراق و ابوعلی جوزجانی بدیدار و صحبت او نایل آمده اند (تذکرة الاولیا / ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۶۲).

حکیم ترمذی در باب ولایت عقایدی خاص داشت و بهمان سبب چندی از ترمذ رانده شد. او نخستین کسی است که در باب حروف و اثر آنها سخن گفته است. ازو آثار بسیاری در تصوف و حدیث و کلام باقی مانده است که مشهورترین آنها ختم الاولیاء و نوادر الاصول است (رك: مقدمة عثمان اسماعیل یحیی بر ختم الاولیاء / ۳۹-۹۲). که برخی از آنها بطبع رسیده است: نوادر الاصول فی معرفة اخبار الرسول (آستانه ۱۲۹۴ ق)، بیان الفرق بین الصدر والقلب والقوآد واللب (قاهره ۱۹۵۸) و ختم الاولیاء (بیروت ۱۹۶۵).

افکار حکیم ترمذی در نقشبندیان اثر بسیار داشته است چنانکه در همین رساله قدسیه می بینیم (و نیز: انیس الطالبین ورق b ۱۵ و نفحات الانس / ۱۱۸-۱۱۹) خواجه بهاء الدین بروحانیت حکیم ترمذی توجه داشته است. اقوال حکیم نیز در آثار نقشبندیه بسیار نقل شده. خواجة پارسا گذشته از قدسیه در فصل الخطاب نیز سخنان حکیم ترمذی را از نوادر الاصول و ختم الاولیاء فراوان نقل کرده است.

ص ۲۵ س ۶. اثر آن توجه ظهور بی صفتی محض بودی -

از سخنان حکیم ترمذی است در باب بی صفتی که گوید: «هر که را يك صفت مانده بود چون مکاتبی بود که اگر يك درم بروی باقی بود او آزاد نبود و بنده

آن يك درم بود. اما آن‌را كه آزاد کرده باشند بر وی هیچ نمانده باشد. این چنین کس مجذوب بود. که حق تعالی او را از بندگی نفس آزاد کرده بود از آن وقت که او را جذب کرده بود» (تذکره الاولیا / ۵۳۱)

ص ۴۵ س ۷-۶. اثر توجه... مطالعه نمی‌افتاد -

این قسمت عیناً در انیس الطالبین و عدة السالکین (ورق b ۱۵) نیز آمده است.

و نیز فقره «توجه بروحانیت... حکیم ترمذی» و فقره بعد (گفته‌اند اولیاء الله مختلف‌اند بعضی بی‌صفت‌اند... آن مرتبه قاصراست) در نفحات الانس / ۱۱۸-۱۱۹ عیناً نقل شده است.

ص ۴۶ س ۱. نشانمند -

ترکیب اصطلاحی «نشانمند» (یا : نشانمند) در دیگر متون نقشبندی نیز بکار رفته است:

ذات پاکش ز چونی و چندی هستی ساده از نشانمندی  
(سلسلة الذهب جامی؛ هفت اورنگ/۵)  
«اشتغال بامری بحسب ظاهر ضروریست تا این کس از سایر خلق ممتاز نشود و نشانمند نگردد» (تکملة نفحات الانس عبدالغفور لاری. کابل ۱۳۴۳. ص ۳۵. و نیز: رشحات / ۱۶۴)

«یکی از بعد خبر دهد و آنرا وجهی بود و دیگری را از قرب نشانمند گرداند و آنرا سببی باشد» (رسالة نور وحدت: خواجه خرد. لکنو ۱۳۰۱ ق. ص ۷۹).

ص ۴۶ س ۷-۱۴. برتر از علم... نی در صفت -

منطق الطیر / ۱۰

ص ۴۷ س ۵-۶. صوفی ابن الوقت... جهان‌آرای او -

مثنوی مولوی ۲ (دفتر سوم) / ۸۰.

ص ۴۸ س ۳. اجمعوا وضو کم جمع الله شملکم -

کنوز الحقائق ۹/۱

همین گفته بهاء الدین نقشبند را درباره «اجمعوا وضو کم...» یعقوب چرخ‌ی نیز عبارتی دیگر در رسالة انسیه نقل کرده است:

«می فرمودند که در حدیث است که اجمعوا وضو کم جمع الله شملکم. یعنی جمع کنید وضو تا نرا تا حق تعالی جمع کند پریشانی های شما را مراد از جمع کردن وضو آنست که وضوی ظاهر و باطن حاصل آید تا تفرقه دور شود. وضوی باطن عبارت از پاک شدن دل از همه صفتهای بد چون حقد و حسد و عداوت و دوستی هر چیز که باشد جز محبت مولای تو. و دل به محبت حق تعالی قرار بگیرد...» (انسیه نسخه کتابخانه بودلیان ورق ۹۵)

ص ۴۹ س ۶. وقوف قلبی -

رک: مقدمه این کتاب.

ص ۴۹ س ۷. رعایت عدد -

مقصود از رعایت عدد همان «وقوف عددی» است. برای شرح این اصطلاح

رک: مقدمه این کتاب.

ص ۴۱ س ۸. سیر آمده بی ز خویشان... -

این رباعی به بابا افضل کاشی نسبت داده شده است (دیوان حکیم افضل- الدین/۹۲). ولی چون نجم الدین رازی در مرصاد العباد / ۲۵۵ بالصراحه آنرا بخود نسبت داده است (بعبارت «چنانکه این ضعیف گوید») مسلماً این رباعی از آن نجم رازی است و انتسابش به بابا افضل خطاست.

ص ۴۲ س ۱۸- ص ۴۳ س ۴. روبجویار... هر دمت -

مثنوی مولوی ۱ (دفتر دوم) / ۲۴۸

ص ۴۳ س ۷. گرتوانی... -

دیوان عطار / ۳۱۹

ضبط دیوان:

ره نتوانی بخود بریدن...

ص ۴۳ س ۹-۱۰. در پهلوی راستی نشین... -

چنین است در جمیع نسخ. و ظاهراً بیت شعری بوده است (؟؟)

ص ۴۴ س ۱. افضل الذکر لاله الا الله -

افضل الذکر لاله الا الله و افضل الدعاء الحمد لله: ابن ماجه ۱۲۴۹/۲. قوت-

القلوب ۳۰۷/۱، ۴۱۷. عوارف المعارف / ۴۹۷. الجامع الصغير ۴۹/۱.

ص ۴۴ س ۱۹. و گفته اند بازداشتن نفس... -



این فقره و فقره بعد عیناً در اصول نقشبندیه (ورق ۵ a) نقل شده است.  
 برای شرح درباره «بازداشت نفس» رك: مقدمه این کتاب.  
 ص ۴۵ س ۱۴-۱۵. لایسغنی ارضی و سمائی ولكن یسغنی قلب عبدی المؤمن -

احادیث مثنوی ۲۶/ قوت القلوب ۱/ ۲۴۰. مرصاد العباد ۲۰۸/ ۲۷۴.  
 ص ۴۶ س ۴. یادکرد، بازگشت، نگه داشت، یادداشت -  
 برای شرح این کلمات رك: مقدمه این کتاب.  
 ص ۳۷ س ۶. تازخود بشنود... -  
 از حکیم سنایی است در قصیده‌یی بمطلع:  
 طلب ای عاشقان خوش رفتار      طرب ای نیکوان شیرین کار  
 (دیوان سنایی/ ۱۹۷)

و مصراع دوم این بیت مأخوذ است از آیه «... لمن الملك الیوم الله الواحد القهار» (سوره المؤمن (۴۰/ ۱۶)  
 ص ۳۸ س ۶. که رستم را هم رخس رستم کشد -  
 ضبط این مثل در نسخه پاریس چنین است: که رستم را کشد هم رخس رستم.  
 در جاهای مختلف سوانح بصورت‌های «که رستم را هم رخس رستم کشد» (چاپ بیانی/ ۹) و «که رخت رستم را هم رخس رستم کشد» (چاپ حامد ربانی/ ۱۶۴) آمده است. و در مرصاد العباد (ص ۳۱۴) بمانند متن ما «که رستم را هم رخس رستم کشد».

برای شرح بیشتر در باب این مثل رك: تحقیق دکتر امین ریاحی در تعلیقات مرصاد العباد ۶۳۱-۶۳۲.

ص ۳۹ س ۱۴-۱۳. یعنی اذانسیت غیره... -  
 «قال الامام: الذکر هو التخلص من الغفلة والنسیان. وآن سه درجه است: اول یاد ظاهرست بزبان از ثنا و دعا... درجه دوم ذکر خفی است بدل... و اما درجه سیم ذکر حقیقی است، و آن شهود ذکر حق است ترا. قال الله عزوجل: «واذکر ربك اذا نسیت» ای: نسیت نفسک و غیره فی ذکرک، ثم نسیت ذکرک فی ذکرک، ثم نسیت فی ذکر الحق. ایاک کل ذکر» (طبقات الصوفیة انصاری ۵۲-۵۳).

ص ۴۵ س ۴-۳. چیست معراج... بارگاه کبریا -



مثنوی مولوی ۳ (دفترششم) ۲۸۴/

ص ۴۴ س ۱۱-۴. شیخ بزرگوار... عبادت تامه جامعه است -

این قسمت مأخوذ است از مصباح الهدایه / ۱۶۹-۱۷۰، باختصار وحذف بعض جملات.

ص ۴۴ س ۱۵-۱۶. به کلام حق تعالی ذکر حق کردن فاضلتر از آن باشد که به کلام خود -

شیخ اکبر محیی الدین ابن العربی نیز گوید که حمد و ثنای باری بکلام حق شایسته ترست: «... وهو ( : القرآن ) الجامع للمحامد كلها... و هو قوله الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين. وما انزلت على احد قبله ولا ينبغي ان يحمد الا بما يشرع ان يحمد به من حيث ما شرعه، لا من حيث ما تطلبه الصفة الحمديّة من الكمال؛ فذلك هو الثناء الالهي. ولو جمّد بما تعطيه الصفة، لكان حمداً عرفياً عقلياً، ولا ينبغي مثل هذا الحمد لجلاله». (الفتوحات المكية ۸۸/۲)

ص ۴۴ س ۷-۵. امام احمد حنبل... بکلام من قرآن -

احمد حنبل «گفت از خدای تعالی درخواستم تا دری از خوف بر من بگشاید تا چنان شدم که بیم آن بود که خرد از من زایل شود. گفتم: الهی تقرب به تو به چیز فاضلتر؟ گفت: به کلام من قرآن» (تذکرة اولیاء / ۲۶۰)

ص ۴۴ س ۴۵. جددوا ایمانکم بلاله الا الله -

الجامع الصغير ۱/ ۱۴۳: جددوا ایمانکم اکثرأ من قول لا اله الا الله.

ص ۴۵ س ۴-۳. تلوین، تمکین -

تمکین عبارتست از دوام کشف حقیقت بسبب استقرار در محل قرب. و تلوین اشارتست به تقلب قلب میان کشف و احتجاب بسبب تناوب و تعاقب غیبت نفس و ظهور آن (مصباح الهدایه / ۱۴۵). برای شرح در باب تلوین و تمکین رک: الرسالة القشیریة / ۲۸۶-۲۹۰. عوارف المعارف / ۵۲۹-۵۳۰. مصباح الهدایه / ۱۴۵.

ص ۴۶ س ۱-۴. یکی از کبرا - قد - می گوید: لا قبل من قلبی الا بشاهدين عدلین الكتاب والسنة -

این سخن از ابو سلیمان دارانی (عبدالرحمن بن عطیه متوفی ۲۱۵) است که ابو عبدالرحمن سلمی باسناد خود آن را در طبقات الصوفیه / ۷۸ چنین نقل

کرده است: «ربما يقع في قلبي النكتة من نكت القوم اياماً فلا اقبل منه الابشاهدين عدلين: الكتاب والسنة». و امام قشیری این را سماعاً از سلمی نقل کرده است (الرسالة القشيرية ۱۰۸/۱).

و خواجه عبدالله انصاری قول ابو سلیمان دارانی را به عبارتی این چنین روایت کرده است: «ربما ينكت الحقيقة في قلبي اربعين يوماً، فلا اذن له [ن: لها] ان يدخل قلبي الا بشاهدين من الكتاب والسنة» (طبقات الصوفية انصاری/ ۴۰) عطار نیز ترجمه آنرا آورده است: «شیخ جنید - رح - گفت که احتیاط وی چنان بود که بسیار بود که گفتی: چیزی در دلم آید از نکتۀ این قوم، به چند روز آن را نپذیرم الا به دو گواه عدل از کتاب و سنت» (تذكرة الاولیا/ ۲۸۳) شبیه بدین معنی، سهل بن عبدالله تستری (متوفی ۲۸۳) نیز قولی دارد که خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیه / ۱۱۴ روایت کرده است: کل وجد لا يشهد له الكتاب والسنة فباطل.

ص ۴۶ س ۳. آن شام که عبدالله خجندی به ما پیوست.....

تفصیل قصه شیخ عبدالله خجندی در رشحات / ۱۴ - ۱۵ ذیل ترجمه احوال اسحاق اتا - از مهایخ ترك - آمده است بدین شرح:

«شیخ عبدالله خجندی - علیه الرحمة - که از اصحاب خواجه بهاء الدین - قدس سره - بوده می فرموده: پیش از آنکه به شرف صحبت حضرت خواجه مشرف شوم به چندین سال مرا جذبه قوی رسیده بود به مز از خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی - قدس سره - رفتم. از ایشان اشارت رسید که بازگرد که مقصود تو بعد از دوازده سال دیگر در بخارا حاصل خواهد شد. و آن موقوف به ظهور خواجه بهاء الدین نقشبندست. خاطر من فی الجملة آرام گرفت. به جانب خجند مراجعت کردم. روزی در بازار می گذشتم و دو ترك دیدم که بر در مسجدی نشسته بودند با هم سخنان می گفتند و می گریستند. گوش فرا داشتم ازین طریق می گفتند. مرا به صحبت ایشان میل خاطری شد. به ایشان نیازمندی کردم. و مقداری طعام و میوه پیش آوردم. با هم گفتند این درویش طالب می نماید. لایق آنست که در خدمت سلطان زاده ما اسحاق خواجه باشد. چون از ایشان این سخن شنیدم باز داعیه من در طلب قوت گرفت. تفحص کردم. گفتند ایشان در اسپه جاب می باشند. بصحبت ایشان رفتم و اظهار طلب کردم. اما از واقعه ترمذ هیچ نگفتم. و چند روز در خدمت ایشان بودم. و ایشان

لطف بسیار می نمودند. فرزند ایشان که جوانی بود بغایت رشید و آثار قبول از ناصیه وی ظاهر بود به والد بزرگوار خود گفت این درویش مسکین است می باید که در خدمت شما باشد. اسحاق خواجه فرمود: ای فرزند این درویش مرید خواجه بهاء الدین نقشبند خواهد بود ما را در وی مجال تصرف نیست. چون از ایشان این سخن شنیدم یقین من به حضرت خواجه بیفزود. و از ایشان اجازت خواستم و به خجند باز گشتم و منتظر ظهور حضرت خواجه - قدس سره - می بودم تا وقتی که در بخارا بشرف صحبت و قبول ایشان مشرف شدم.

در الحدائق الوردیه ۱۳۸/ و الانوار القدسیه ۱۳۸/ و جامع کرامات الاولیاء ۲۴۶/۱ - ۲۴۷ نیز ترجمه عربی این داستان را می توان یافت.

ص ۴۷ س ۸-۷. و ان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم -

بخاری ۱۶۹/۴. ابن حنبل ۲۵۱/۲. الانحافات السنیة ۳۸/ الفتوحات المکیة ۱۲۰/۲، ۲۲۸.

ابن حدیث قدسی بطرق و الفاظ مختلف وارد شده رك: الانحافات السنیة

۱۳/، ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۲۳، ۳۱، ۳۲.

ص ۴۷ س ۹. ان من اغبط اولیائی عندی مؤمن خفیف الحاذ -

ابن حنبل ۲۵۲/۵، ۲۵۵. ابن ماجه ۱۳۷۹/۲. ترمذی ۲۰۹/۹. ختم الاولیاء ۳۶۳/ حلیة الاولیاء ۲۵/۱.

خفیف الحاذ بمعنی کم عیال و اندک مال است. ابن الاثیر می نویسد: «الحاذ والحال واحد. و اصل الحاذ: طریقه المتن. وهو ما یقع علیه اللبد من ظهر القرس؛ ای خفیف الظهر من العیال» (النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۴۵۷/۱)

ص ۴۷ س ۱۱-۱۲. ان الله عباد الیسوا بانبیاء... انهم کانوا من امتی -

ابن حنبل ۳۴۱/۵، ۳۴۳. قوت القلوب ۴۵۱/۱. ختم الاولیاء ۳۹۴/ حلیة الاولیاء (مصر ۱۳۵۱ ق) ۵/۱.

ص ۴۹ س ۴۵. یا داود اذا رای لی طالبا فکن له خادما -

قوت القلوب ۲۸۸/۱. عوارف المعارف ۹۱/ مصباح الهدایه ۱۱۹/ اوراد الاحباب و فصوص الآداب ۱۲۸/

ص ۵۲ س ۱۴. علم لدنی علمی بود که اهل قرب... -

مشابه قول صاحب مصباح الهدایه است در تعریف علم لدنی؛ و شاید هم



مقتبس از آنجاست: «علم لدنی علمی است که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربانی معلوم و مفهوم شود نه به دلایل عقلی و شواهد نقلی؛ چنانکه کلام قدیم در حق خضر علیه السلام گفت: وعلما من لدنا علما...» (مصباح الهدایه / ۷۶)

ص ۵۳ س ۶-۹. چون ملايك گو... علم لدنی می برد -

مثنوی مولوی ۲ (دفتر سوم) / ۶۴.

ص ۵۴ س ۸-۹. از درون سو آشنا... -

نفحات / ۳۸۶. رشحات / ۹۶

ص ۵۴ س ۱۵-۱۴. سخن خانوادۀ خواجگان... -

از کلمات خواجه عبدالحق غجدوانی است. رك: رشحات / ۱۴۴، ۲۵۲

ص ۵۵ س ۵. لاجر لمن لاحسبه له -

حدیث ضعیفی است که مرسلاً روایت کرده است ابن مبارک از قاسم (الجامع الصغير / ۱۹۸/۲) و مناوی آن را از النوادر حکیم ترمذی نقل کرده است (کنوزالحقایق / ۱۵۰/۲)

بهمین مضمون حدیث دیگری هست که: لاجر الاعن حسبه ولاعمل الابنية (الجامع الصغير / ۱۹۸/۲)

ص ۵۵ س ۸. کل عمل ليس له ثواب في الدنيا ليس له جزاء في الآخرة -

این قول ابو سلیمان دارانی راسلماً باسناد خود از احمد بن ابی الحواری

مرید دارانی روایت کرده است (طبقات الصوفیه / ۷۸)

عطار ترجمۀ فارسی آنرا چنین آورده است: «هر عمل که آن را در دنیا به نقد

ثواب نیایی، بدان که در آخرت جزایی نخواهی یافت. یعنی راحت قبول آن طاعت

باید که هم اینجا به تو رسد» (تذکرۀ الاولیا / ۲۸۱).

ص ۵۶ س ۱۴-۱۳. پیشوایانی... حیرت ساختند -

منطق الطیر / ۲

ضبط منطق الطیر:

... حیرت یافتند... حسرت یافتند

ص ۵۶ س ۱۴. در تك این بحر... خبرنی از کسی -

منطق الطیر / ۱۲.

ضبط منطق الطیر:

در بن این بحر بی پایان بسی غرقه گشتند و خبر نیست از کسی

ص ۵۶ س ۱۵ - ص ۵۷ س ۱. تو چنان دانی... جز بیچارگی -

منطق الطیر/۳.

ضبط مصرع اول بیت دوم در منطق الطیر:

کشته حیرت شدم یکبارگی...

ص ۵۷ س ۴. چند گویم... آه نیست -

منطق الطیر/۱۲

ضبط منطق الطیر:

چند گویی...

ص ۵۷ س ۱۷-۱۸. انا اعلمکم بالله واخشاکم -

ابن حنبل ۱۲۲/۶. ابی داود ۵۵۷/۱.

ص ۵۸. الانبیاء والرسول... فاعظم شأناً -

این گفته حکیم ترمذی در کتاب ختم الاولیاء / ۳۹۵ آمده است در فصل  
هژدهم (منکرو احوال الاولیا). و در مقام پاسخ به منکرانی که به آیه «فلا یمن  
مکر الله الا القوم الخاسرون» تمسک جسته بودند، می گوید:

«فاما قوله [= المنکر لاحوال الاولیاء] محتجاً بقوله تعالى فلا یمن مکر الله  
الا القوم الخاسرون، فهل یدری قائل هذا القول ما المکر، لیحتج بههنا؟. و تفسیر  
المکر اغمض من ان یفهمه صاحب هذا الکلام. فالانبیاء و الرسل لم یأمنوا المکر  
بعد البشری. و لیس المکر عندنا ما یعقله العامه؛ (اعنی المکر الذی) هو خوف التحویل؛  
فذلك غیر حاصل، (فانه) اذا أمن و بشر أمن من المکر. و اما المکر الذی لایجوز آمنه  
فاعظم شأناً (من ان یفسر او یوضح هنا).

ص ۶۴ س ۹-۱۰. موسی اندر درخت... -

«در بیان این معنی که صفات بشری و مقتضیات طبیعی، ادبای کمال و  
اصحاب نفوس قدسیه را از شهود آنچه مقصود است مانع و مزاحم نمی شود،  
[خواجه عبیدالله احرار] این قطعه خواندند که: موسی اندر درخت آتش دید...»  
(رشحات/۲۸۵).

ص ۶۴ س ۱۱. انما انا بشر مثلكم اغضب كما یغضب البشر و ارضی كما

يرضى البشر -

ابن حنبل ۲/۲۴۳. ابی داود ۲/۵۱۸-۵۱۹. کنوز الحقائق ۱/۷۶.  
الفتوحات المکیة ۲/۱۰۹.

ص ۶۳ س ۱. من عرف نفسه فقد عرف ربه -

رک: احادیث مثنوی / ۱۶۷. الفتوحات ۲/۳۴.

ص ۶۳ س ۷-۸. رذوق این عدم... بفزود -

این بیت از مولانا جلال الدین رومی است در دیوان شمس.

ضبط بیت در همه نسخ قدسیه چنین است. و این يك بیت متوالی نیست، بل که دو مصراع جداگانه است برگرفته از دو بیت. و پیداست که خواجه پارسا بعمد یا بسهو خود این کار را کرده است نه تأتبان و ناسخان. ضبط اصلی بیت در دیوان کبیر (تصحیح استاد فروزانفر طبع دانشگاه طهران ۱۳۴۵) ۲/۲۳۲ چنین است:

سپاس آن عدمی را که هست ما بر بود

ز عشق آن عدم آمد جهان جان بوجود

بهر کجا عدم آید وجود گم گردد

زهی عدم که چو آمد ازو وجود افزود

.....

ص ۶۳ س ۱۱-۱۲. اول کسی که عبارت از حال فنا و بقا... الخراز بود -

«قيل انه [= اباسعيد الخراز] اول من تكلم في علم الفناء والبقاء» (طبقات الصوفية سلمی / ۲۲۸) «سید من تكلم في علم الفناء و البقاء» (حلیة الاولیاء ۱۰/۲۴۶)

«و ابتدا عبارت از حال بقا و فنا او کرد و طریقت خود را درین دو عبارت متضمن گردانید» (تذکرة الاولیاء / ۴۵۶)

ص ۶۳ س ۱۴. و در کتاب طبقات مذکورست -

طبقات الصوفية سلمی / ۲۲۸-۲۳۲. طبقات الصوفية انصاری / ۱۳۳ -

۱۵۴. نفحات الانس / ۷۳-۷۶

ص ۶۳ س ۱۶-۱۷. وفات او در سنه سبع و سبعین و مائین است پیش از

وفات سید الطایفه جنید قد به بیست و دو سال -



تاریخ وفات ابوسعید خراسان را باختلاف نوشته‌اند: ابوعبدالرحمن سلمی (طبقات الصوفیه ۲۲۸) سال ۲۷۹ را ضبط کرده است وخواجه عبدالله انصاری (طبقات ۱۳۴) بتردید ۲۷۷ و ۲۸۶ (و در یکی از نسخه بدلها ۲۸۷) را، وقشیری (الرسالة القشیریة ۱۶۱/۱) ۲۷۷ را، وسمعانی (الانساب ۶۷/۵) ۲۴۷ و ۲۷۷ و ۲۸۶ را، وعزالدين ابن اثیر (اللباب ۴۲۹/۱) سال ۲۸۶ را. ذهبی (العبر فی خبر من غیر ۷۷/۲) وابن العماد (شدذات الذهب ۱۹۲/۲) وفات خراسان را ذیل وقایع سال ۲۸۶ آورده‌اند.

ابن الجوزی در المنتظم ۱۰۵/۵ وفات او را ذیل وقایع ۲۷۷ نوشته‌است با افزودن این جمله: «وقیل سنة ست وثمانین وقیل فیما بین ذلك ولا یصح». وهمو در صفة الصفوة ۲۴۷/۲ نیز سال ۲۷۷ را ضبط کرده و سال ۲۸۶ را با لفظ «قیل» آورده است. واز عبارت هر دو کتابش پیداست که تاریخ صحیح در نظر او ۲۷۷ است.

خلاصه برای تاریخ وفات ابوسعید خراسان سالهای ۲۴۷، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۷ را نوشته‌اند که ازین میان سالهای ۲۴۷ و ۲۷۹ و ۲۸۷ جزء اقوال شاذ است و اغلب با لفظ «قیل» از اعتبار آنها کاسته‌اند و اکثراً از دو تاریخ ۲۷۷ و ۲۸۶ سال ۲۷۷ را معتبرتر دانسته‌اند و این همان تاریخی است که در رساله قدسیه مضبوط است.

و اما وفات ابوالقاسم جنید بغدادی بقول اصح در سال ۲۹۸ اتفاق افتاده است بروز شنبه (یا جمعه) از ماه شوال که مطابق نوروز بوده است (طبقات - الشافعیة اسنوی ۳۳۵/۱. العبر فی خبر من غیر ۱۱۰-۱۱۱. اللباب ۶۲/۳. المنتظم ابن جوزی ۱۰۵/۶. صفة الصفوة ۲۳۹/۲. شدذات الذهب ۲۲۸/۲). ولی ابوعبدالرحمن سلمی (طبقات الصوفیه ۱۵۶) و خواجه انصاری (طبقات ۱۶۲) وقشیری (الرسالة القشیریة ۱۳۲/۱) وابن خلکان (وفیات الاعیان ۳۷۴/۱) سال ۲۹۷ را تاریخ وفات جنید دانسته‌اند. در صفة الصفوة والعبر نیز ۲۹۷ بعنوان قولی ضعیف ذکر شده است. جامی (نفحات ۸۰) نیز بمانند سلمی و انصاری سال ۲۹۷ را تاریخ وفات جنید شمرده است ولی سپس بنقل از تاریخ یافعی ۲۹۸ و ۲۹۹ را نیز ذکر کرده است.

سال ۲۹۹ را ذهبی نیز در العبر جزء اقوال ضعیفه (با عبارت «وقیل فی

سنة تسع) آورده است.

اینکه در متن قدسیه نوشته شده است وفات خراز (سال ۲۷۷) بیست و دو سال پیش از وفات جنید بوده است چنین می نماید که نویسنده سال وفات جنید را ۲۹۹ پنداشته است و حال آنکه این تاریخ نادرست است و همه مورخینی که تاریخ وفات جنید را با روز و ماه ضبط کرده اند همان سال ۲۹۸ را سال وفات او دانسته اند و کسانی از مورخین هم که سال ۲۹۹ را ذکر کرده اند آنرا جزء اقوال ضعیف و شاذ شمرده اند ولی شاید در نظر صاحب قدسیه نیز تاریخ وفات جنید همان سال ۲۹۸ بوده است ولی در محاسبه سال ۲۷۷ را نیز بشمار آورده است که بدین گونه ۲۲ سال تمام در میانه فاصله است.

ص ۶۴ س ۱. گفته اند فنا عبارت است ... -

این فقره و قسمتی از فقره بعد مأخوذ است از مصباح الهدایه / ۴۲۶ با اندک فزونی و تغییر.

ص ۶۴ س ۱۰. بی یسمع و بی یناطق.... -

قسمتی است از حدیثی قدسی؛ صحیح بخاری ۸۰/۴. الاتحافات السنیة / ۴. این حدیث قدسی در کتب صوفیه بسیار بکار رفته است: التعرف لمذهب اهل التصوف (تصحیح عبدالحلیم محمود. قاهره ۱۹۶۰) / ۱۲۱/۱. قوت القلوب (قاهره ۱۹۶۱) / ۱۳۴/۲. عوارف المعارف (بیروت ۱۹۶۶) / ۱۵۶/۱. اللمع (لیدن ۱۹۶۳) / ۵۹/۳۸۳. الرسالة القشیریة (قاهره ۱۹۷۲) / ۶۱۰/۲. ختم الاولیاء ۳۳۲/۲. الفتوحات المکیة ۶۵/۲. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید / ۱۸. انس الثائبن ژنده پیل ۹۷/ (ورک: تعلیقه دکتر علی فاضل بر آن ص ۳۴۷). مرصاد العباد ۲۰۸/۲. اوراد الاحباب / ۲۴۰. عبر العاشقین / ۱۰۳. حلیة الاولیاء ۵/۱. خواجة پارسا خود در کتاب فصل الخطاب متن کامل این حدیث را نقل کرده است. و بهتر آنست که نص کامل حدیث را از آن کتاب نقل کنیم:

«در حدیث صحیح است خبر اعن الله تعالی: بی یسمع و بی یبصر و بی یناطق و بی یعقل. قال رسول الله صلعم: قال الله تعالی: من عادی و لیا فقد آذنته بحرب و ما تقرب الی عبدی بشيء احب الی من اداء ما افترضت علیه و لا یزال عبدی یقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده الذی یمش بها و رجله الذی یمشی بها و ان سألنی اعطيته و ان استعاذنی اعذته

وما ترددت عن شيء أنا فاعله ترددي عن نفس المؤمن يكره الموت وأنا أكره مساءته. رواه أبوهريرة رضي الله عنه، أخرجه البخاري رحمه الله. وورد هذا الحديث في جامع الأصول في حرف الفاء في فصل أعمال و أقوال مشتركة». (فصل الخطاب نسخة كتبخانه سليم آغا، نسخة عكسي دانشگاه طهران ورق b ۱۴)

ص ۶۴ س ۱۹. كل باطن يخالفه ظاهره فهو باطل -

طبقات الصوفية سلمى / ۲۳۱، حلية الاولياء ۲۴۷/۱۰ : «... يخالف

ظاهره...».

«هر باطن كه ظاهر وی بخلاف او بود باطل بود» (تذكرة الاولياء / ۴۶۱)

ص ۶۵ س ۱-۴. و بقای وساوس و هواجس... شرك نبود -

شیخ شهاب السدين سهروردي می گوید: «وقد سألت الشيخ ابا محمد بن عبدالله البصري و قلت له: هل يكون بقاء المخيلات في السر و وجود الوسواس من الشرك الخفي؟ - وكان عندي ذلك من الشرك الخفي - فقال لي: هذا يكون في مقام الفناء» (عوارف المعارف / ۵۲۲). و عزالدین کاشانی پس از نقل کلام شیخ شهاب الدین توضیحاً می افزاید: «و مراد آن بود - والله اعلم - كه بقای آن به نسبت با کسی كه هنوز از مقام فنا نگذشته باشد شرك بود و به نسبت با کسی كه به بقا بعد از فنا رسیده باشد شرك نبود» (مصباح الهدایه / ۴۲۷).

ص ۶۵ س ۱۵. الفانی لا یرد الی اوصافه -

«واختلفوا في الفاني هل یرد الی بقاء اوصافه ام لا؟. قال بعضهم یرد الفاني

الی بقاء الاوصاف. و حاله لا تكون علی الدوام لان دوامها یوجب تعطیل الجوارح عن اداء المفروضات وعن حرکاتها فی امور معاشها و معادها. ولا بی العباس بن عطا فی ذلك کتاب سماه: کتاب عودة الصفات و بدتها. و اما الکبار منهم و المحققون فلم یروا رد الفانی الی بقاء اوصافه، منهم الجنید و الخراز و النوری و غیرهم» (التعرف / ۱۲۷-۱۲۸) و کلاباذی هم بر آنست که فانی به اوصاف باز نگردد. رک: التعرف / ۱۳۰.

ص ۶۵ س ۱۶. مراجع من رجع... -

عوارف المعارف / ۵۱۷. مصباح الهدایه / ۴۲۹

ص ۶۶ س ۱۵. عاشقی جز رسیده را نبود -

مصراع دوم بیتي است بدین گونه:



عشق هیچ آفریده را نبود عاشقی جز رسیده را نبود  
 (رسالة فی حقیقة العشق: سهروردی. مجموعه آثار فارسی/ ۲۸۷)  
 ص ۶۷ س ۴-۴. علم الفناء والبقاء بدور... فمغایط و زندقة -  
 طبقات الصوفیة سلمی / ۴۰۴: «... و ما كان غیر هذا فهو المغایط والزندقة».  
 و نیز عوارف المعارف / ۵۲۰.

«علم فنا و بقا بر اخلاص و وحدانیت گردد و درستی عبودیت هر چه جز  
 این بود آنست که ترا بغلط افکند و زندقه بار آورد» (تذکرة الاولیاء / ۷۱۸).

ص ۶۷ س ۱۸. ان الله تعالى سبعین الف ... -

احادیث مثوی / ۵۰-۵۱. الفتوحات المکیة ۱۱۰/۲ ، ۱۵۹ .

ص ۶۷ س ۴۰. خطوتان وقد وصلت -

این سخن از ابوبکر شبلی است که در پاسخ سؤال صوفیی گفته است.  
 تفصیل آن را ابوسعید ابوالخیر از شیخ ابوالحسن علی بن المثنی در استرآباد  
 شنیده است:

«شیخ گفت سمعت الشیخ ابوالحسن علی بن المثنی باسترآباد قال وقف  
 علی الشبلی یوم الجمعة فی الجامع ببغداد بعد الصلوة فاذا وقف علیه سائل و علیه  
 زی القوم. فقال: ما الوصل؟ فاقبل علیه الشبلی وقال: ایها السائل عن الوصل الخطوتین  
 (العطفتین: ن. ل.) وقد وصلت. فقال السائل: یا ابابکر ما الخطوتان؟ قال: قام  
 ذروة بین یدیک تحجبک عن الله. فقال السائل: یا ابابکر اخبرنی بشرح قولک  
 عن الذروة فما شرح تلك الذروة؟ قال: الدنيا والعقبی، کذا قال ربنا تعالی منکم من  
 یرید الدنیا ومنکم من یرید الآخرة فاین من یرید الله. ثم قال الشبلی: اذا قلت الله فهو الله  
 و اذا سکت فهو الله یا الله یا الله یا من هو هو ولا یعلم احد ما هو الا هو سبحانه سبحانه  
 وحده لا شریک له ثم غشی علیه الشبلی وهو یتملل کما یتملل السلیم ثم حمل الی دارة»  
 (اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید/ ۲۷۵)

ص ۶۸ س ۴. دع نفسك وتعال -

این سخن از بایزید بسطامی است در یکی از شطحیاتش که عطار روایت  
 کرده است: «[بایزید] گفت: چون به مقام قرب رسیدم، گفتند: بخواه. گفتم: مرا  
 خواست نیست، هم تو از برای من بخواه. گفتم: تو را خواهم و بس. گفتند تا وجود  
 بایزید ذره بی می ماند این خواست محال است دع نفسك وتعال. گفتم: بی زله بی

باز نتوانم گشت گستاخیی خواهم کرد. گفتند: بگوی. گفتیم: بر همه خلایق رحمت کن...» (تذکرة الاولیاء / ۱۸۷).

ص ۶۸ س ۱۰-۱۱. امطا الاذی عن الطریق -

ابن حنبل ۴/۲۲۳. طبقات ابن سعد ۴ (۲)/۳۴. الجامع الصغیر ۱/۶۶.  
اماطت بمعنی دور شدن و دور کردن است. «یقال: مطت الشیء وامطته. وقیل:  
مطت انا وامطت غیری» (النهایه فی غریب الحدیث ۴/۳۸۰).

ص ۶۹ س ۴. یحرق بالنار... -

مصباح الهدایه / ۴۲۹. مصراع دوم این بیت در لمعات عراقی آمده است  
(کلیات عراقی / ۳۸۴) و جامی در اشعة اللمعات (تهران ۱۳۵۲) ۸۳/ آنرا چنین  
ترجمه کرده است: آنکس که باشد آتش زانوش چه باک دارد.





## فہرستہ



## فهرست آیات

شماره سوره	نام سوره	شماره آیه	شماره صفحه	شماره سوره	نام سوره	شماره آیه	شماره صفحه
۲	بقره	۲۶	۴	۱۸	کهف	۲۴	۳۹
۲	بقره	۱۵۲	۲۹	۲۴	نور	۳۵	۱۱
۲	بقره	۱۵۲	۳۵	۲۸	قصص	۸۸	۳۵
۳	آل عمران	۱۸	۳۷	۳۲	سجده	۲۴	۶۱
۵	مائده	۱۲۲	۲۲	۳۴	سبا	۴۸	۵۲
۶	انعام	۹۱	۴	۴۱	فصلت	۲۳	۶۱
۶	انعام	۱۵۳	۳۲	۴۱	فصلت	۳۳	۵
۸	انفال	۱۷	۷۰	۴۲	شوری	۲۰	۴۱
۹	توبه	۱۲۰	۳۳	۵۱	ذاریات	۲۱	۶۳
۱۰	یونس	۶۲	۵۷	۵۸	مجادله	۲۲	۳۸
۱۰	یونس	۶۴	۲۲	۶۱	صف	۲	۲۸
۱۲	یوسف	۱۰۸	۶۰	۶۲	جمعه	۴	۱۵
۱۲	یوسف	۱۰۸	۷۰	۶۸	قلم	۱۵	۳
۱۶	نحل	۹۶	۲۹				



## فهرست احاديث

- اجمعوا وضوءكم جمع الله شملكم ٢٨  
افضل الذكر لاله الا الله ٣٤  
اما بعد فان الله عز وجل اتخذ صاحبكم خليلاً ولو كنت متخذاً ... ١٤  
انا اعلمكم بالله واخشاكم لله ٥٧  
ان الله عز وجل اتخذ ابراهيم خليلاً وموسى نجياً ... ١٤  
ان الله سبعين الف حجاب من نور وظلمة ٦٧  
ان الله عبداً ليسوا بانبياء يغطهم النبيون ... ٤٧  
ان من اغبط اوليائي عندي مؤمن خفيف الحاذ ٣٧  
بى يسمع وبى يبصر وبى يبطش وبى يمشى ... ٦٤  
جددوا ايمانكم ؛ لاله الا الله ٤٣  
سلمان منا اهل البيت ١٣  
عند ذكر الصالحين تنزل الرحمة ٣  
لا اجر لمن لاحسبه له ٥٥  
لا يسعنى ارضى وسمائى ولكن يسعنى قلب عبدى المومن ٣٥  
من عرف نفسه فقد عرف ربه ٦٣

وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم ۴۷  
 یاداوود اذا رأیت لی طالباً فکن له خادماً ۴۹

## فهرست كلمات اولياء ومشايخ

- اتفق المشايخ على ان المريد ما لم يسلك طريق لاله الا الله مدة قريبة باربعين سنة لا يصل الى حقيقة الا الله، ٤٤
- اذا نسيت غيره ونسيت نفسك لان تحقق المذكور وشهوده يوجب نفى الغيرية وانيتك تثبت الغيرية، ٣٩
- اللهم لاتحدث لى عزا ظاهراً الا حدثت لى ذلة باطنة بقدره ولا ترفعنى عند الناس درجة الا حطت لى عند نفسى مثلها، ٤٩
- الانبياء والرسول لم يأمنوا المكر بعد البشرى وليس المكر عندنا الذى يعقله العامه...، ٥٨
- ان قراءة القرآن افضل من الذكر، ٤٢
- تلفت باوليائك فعرفوك ولوتلفت باعدائك لما جحدوك، ١
- حقيقة الذكر الخروج عن ميدان الغفلة الى فضاء المشاهدة، ٣٨
- حقيقة الذكر عبارة عن تجليه سبحانه لذاته بذاته...، ٣٦-٣٧
- الحمد لله الذى جعل الانسان الكامل معلم الملك...، ٣
- خطوتان وقد وصلت، ٦٧
- دع نفسك وتعال، ٦٨

- علم الفناء والبقاء يدور على اخلاص الوحدانية وصحة العبودية و ماسوى  
 ذلك فمغاليط وزندقة، ٦٧
- فان القرآن لم يخلق منذ نزل الى العباد ولا يخلق ولا يتدنس...، ٢٢
- فان كلام المشايخ يفسر بعضه بعضا، ٦
- الفانى لا يرد الى اوصافه ٦٥
- فالحق سبحانه يتحد به الكل من حيث كون كل شىء موجوداً...، ٦٦
- فقه الله الاكبر و برهانه الاظهر، ٣
- كل باطن يخالفه ظاهر فهو باطل، ٦٤
- كل عمل ليس له ثواب فى الدنيا ليس له جزاء فى الآخرة، ٥٥
- كتيل مصرمء للمحبوبين وبلاء على المحبوبين، ٤
- لا أقبل من قلبى الا بشاهدين عدلين الكتاب والسنة، ٤٦
- لاتزن الخلق بميزانك وزن نفسك بميزان الصديقين...، ٥
- لاحجاب الا وجودك، ٦٨
- لا يطلع عليه ملك فيكتبه ولا نفس فتعجب به، ٣٨
- مارجع من رجع الامن الطريق وما وصل اليه احد فرجع عنه، ٦٥
- وما زاد بيانهم غير ستره فان الاعراب عنه...، ٤
- يعطى الحق سبحانه المحبوب من اولياته فى الدنيا اول ما...، ١٩



## فهرست امثال

- اعز من الكبيريت الاحمر ١٠  
اكثر من ان تعدو تحصى ٣  
رستم را هم رخس رستم كشد ٣٨  
القليل يدل على الكثير والجرعة تنبي عن البحر الغزير ٦  
لا تحمل عطايا الملك الامطايا الملك ٣٨  
المعالجة بالاضداد ٣٣

## فهرست لغات و ترکیبات و تعبیرات و تشبیهات

اعتماد ۱۵	آزاده ۴۶
اعتماد کردن ۴۵	اتفاق افتادن ۶۵
اعتماد نمودن ۴۵	اثر کردن ۴۳
اعزه ۲، ۹	اجتماع (: تجمع) ۱۱
اعنی ۲	اجتناب نمودن ۸
أعلى ۳	آدا ۴۲
افتقار ۵۱	ارباب تحقیق ۱۴
افلاس ۴	ارباب الطریقه ۷
افنا کردن ۴۳	ارزانی داشتن ۵۷، ۶۰، ۶۴
اقتباس کردن ۱۱	از پیش برگرفتن ۳۲
اقتصار افتادن ۳	از عهده... بیرون آمدن ۲۴
اقتصار کردن ۴۴	استرشاد ۲
اقتصار نمودن ۴۲	استرواح ۳
اقدام نمودن ۷	اسوة طلاب الیقین ۷
أقوی ۳	اشارت ۲۶
التجا ۱۵	اشارت فرمودن ۱۱، ۳۸
التفات نمودن ۲۰	أصحاب الانتباه ۷
ألفاظ متبرکه ۱	اعتبار ۴۸

با ( : به ) ۱۸	الوهیت ۲۲، ۳۰، ۴۰، ۵۷، ۵۹
باختیار ۲۱، ۴۵	الهیّت ۴۱، ۶۷
بادیه هستی ۶۴	امثال ۲۸، ۳۰
بار خاطر ۴۹	انتباه ۱۰
بار هستی ۴۹	انتعاش ۳۴
بار یافتن ۴۵	انتفاع گرفتن ۲
باز آمدن به..... ۱۸، ۲۱	انتقال نمودن ۲۷
باشد ۷، ۲۱، ۳۹	انسان عیون المحققین ۲
بتدریج ۲۴، ۶۵	أنفاس ۲
بتکلف ۴۱	أنفاس طیبہ ۲
بحاصل آمدن ۳، ۲۸، ۳۲، ۳۶	أنفاس نفیسه ۱، ۶
بحال ..... آمدن ۱۸	انقهار ۶۶
بحر جمع ۶۰	أولی ۶
بحصول پیوستن ۵۰	اولوالالبصار ۶
بحق ۱	اهل الله ۶، ۲۸، ۳۷، ۴۰، ۴۵
بحقیقت ۳، ۴، ۱۰، ۲۲، ۳۴	۴۸، ۴۹، ۵۱، ۶۷
۳۷، ۳۸، ۵۰، ۵۴، ۵۷، ۵۹	اهل ایمان ۲۹
۶۵	اهل باطن ۵۱
بخودی خود ۶۴	اهل بصیرت ۳، ۱۴، ۳۰
بدر آمدن ۵۳	اهل بینش و اعتبار ۶
برآمدن کار ۴۳	اهل تحقیق ۱۳، ۱۹
بربستن ۵۴	اهل تصوف ۶۳
برحسب ۴۱	اهل توحید ۲۶
بر دوام ۴۱	اهل حقیقت ۲
بسر بردن ۴۲	اهل دل ۳۳
بسلامت ۵	اهل فنا و بقا ۶۵
بشریت ۱۱، ۱۷، ۲۲، ۵۱	اهل قرب ۵۲
بصفت ۲۶	اهل محبت ۲۶
بصفت .... گشتن ۶۶	اهل معرفت ۲۶
بظهور آوردن ۴۵	اهل وصول ۶۹
بعلت ۵	اهل یقین ۱۰
بغایت ۱۸	ایراد فرمودن ۶

تشریف ۱۳، ۵۷	بقا یافتن ۵۰
تشویق ۴	بکلی ۱۱، ۱۴، ۱۸، ۲۷، ۳۲،
تشویش ۴۶	۴۴، ۴۶، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۶۴
تصانیف ۶۲	بکمال ۲۹، ۳۱
تصرف کردن ۶۴	بکمال رسیدن ۵۶
تغییر کردن ۴۶، ۶۲	بمنزله ۳۶، ۴۳
تفویض نمودن ۵۶	بی نشان ۲۵
تقویت کردن ۴۹	بی نشانی ۲۶، ۴۰، ۶۶، ۶۷
تکلیف کردن ۳۶	بهره ۵۲، ۶۰
تلاشی ۶۹	بیابان تحیر ۶۰
تمثیل نمودن ۲۱	بیضه بشریت ۱۱
تمکین یافتن ۶۵	
تنبيه ۴	پاك ۵۷
تن در دادن ۵۶	پدید آمدن ۴۹، ۵۰
توجه نمودن ۱۷، ۲۵	پرداختن به... ۶۰
تیشه ۱۷	پرورش ۸
تیمن ۲	پرورش دادن ۱۵
	پنداشتن ۴۴
جامع ۲	پیدا آمدن ۴۱
جدوات ۵	پیوند ۳۴
جسمانیت ۵۲، ۶۷	
جمع آمدن ۴۳	تبرا کردن ۴۴
جمله (: همه) ۳۳	تبرك ۲
جناب ۶۰	تتق ۲۴
جوهر (: گوهر) ۵۴	تجلی نمودن ۳۵
جوهریت ۵۴	تخم ذکر ۴۱
جهت ۶۶	تخلق ۶۴
چاشت ۱۸	تربیت کردن ۴۹
چشمداشت ۵۴، ۵۵	تربیت فرمودن ۵۲
چندانی ۳۲	ترقی کردن ۶۴
	ترقی نمودن ۲۲
حاصل آمدن ۳۱، ۳۲، ۳۴	تسلیم گردانیدن ۵۷
حاصل گشتن ۴۲	تشبیه فرمودن ۴۷



دال ۶	حاضر داشتن دل ۴۲
دامن افشانیدن ۵۷	حالیا ۴۶
در باقی کردن ۳۳	حجب ۶۸، ۳۴
در بستن ۵۴	حجر عنایت ۱۵
در بیان آوردن ۳۳	حدیث نفس ۳۰، ۴۱، ۴۳
در حال ۱۸	حضرت ۱، ۲
در خدمت ۵۴	حضرت جلال ۶۰
در خلوت ۵۴	حضرت عزت ۳۴
در خود دیدن ۷	حضرت علیه ۱
درخور ۳	حضیض ۲۲
در دمیدن ۲۰	حظوظ ۵۷
درشیخی ۵۴	حکم ۶۰
در قلم آوردن ۲	حکمت ( : علت، سبب) ۵۱
در قید کتاب در آوردن ۲	حواله فرمودن ۶۰
درماندگی ۵۱	
در یاری ۵۴	خاروساوس ۴۶
دریافتن ۲	خاشع ۶۷
دفع کردن ۴۳	خاضع ۶۷
دفع... کردن ۱۴، ۳۲	خالی کردن ۴۱
دل شب ۴۳	خدمت ۷، ۹، ۱۰، ۲۱
دولت ۴۱، ۴۲، ۵۰	خصایص ۲
دیار حیرت ۶۰	خلال ۲
	خمدان ۲۱
ذروه ۲۲	خلاص ۶۰
	خلعت ۶۰
راست ۶۴	خلص ۹
ربودن کسی از خود ۶۰	خلق ۴۸
رجوع فرمودن ۶۵	خلقیات ۶۶
رق ۴۶	خواست ۲۲
روی در نقاب آوردن ۵	خوانایی ۳۶
روی گردانیدن از ۳۱	خواننده ۳۶
روی نمودن ۴، ۴۲	
زحمت ۳۵	داعیه ۲۱، ۴۹، ۵۰

عبارت ۲۶	زدن به ۱۸
عبارت کردن ۴۰، ۶۳	زیادت گشتن ۷
عرض کردن (: گفتن) ۱۸	
عزل کردن ۶۴	ساحل تفرقه ۶۰
عزیز ۳۳	ساحل دریای فنا ۶۶
عقیدت ۴۹	ساقط کردن ۶۵
عقیده ۴۹	سپرده شدن ۲۰
علاق ۴، ۲۵، ۳۴، ۴۲، ۴۴	سطوات ۶۸
علی الحقیقه ۳۶، ۵۲	سکان ۶۰
علی الدوام ۸، ۹، ۱۵	سلطان ۳۵، ۶۶
علی القاطع ۲۳	شافی ۴۴
عوایق ۴، ۳۴، ۴۲	شان ۶۳
عود کردن ۶۲	شاید ۳۶، ۶۲، ۶۵
عین ۱۷، ۲۰، ۳۷، ۶۷	شمه ۲، ۳، ۱۰
عین جمع ۶۰	شواغل ۴
غالب (: غالباً) ۴۱	
غالب آمدن ۴۱	صاحب دولت ۱۰
غایب گردانیدن ۶۵	صاحب فنا ۶۹
غرقه بحر جمع ۶۰	صافی شدن ۵۳
غرقه لجه فنا ۶۵	صافی گردانیدن ۴۱
غلبات ۴۰، ۶۷	صحب ۲
غواصی کردن ۴۲	صدر ۲
غیر ۱۵، ۲۹	صفت ۱۸، ۱۹، ۶۱
	صفوة اصحاب الانتباه ۷
فارغ ۳۲	صورت بستن ۶۸
فانی گردانیدن ۶۴	صورت تفرقه ۵۴
فرمودن (: گفتن) ۵، ۹، ۱۴، ۲۱، ۲۵، ۳۳، ۳۷، ۴۲، ۴۴، ۴۶	صورت جمعیت ۵۴
۵۵، ۵۷، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹	
۷۰	طاقت داشتن ۵
فرو مانده ۶۰	طالب شدن ۴۹
فضل ۴	طایفه ۳، ۵
فوات ۵۷	ظلمت شرك ۴۴

کماهی ۳	فهم کردن ۴۳
کم دیدن ۵۱	فهوم ۴۲
کم زدن ۵۱	فی الجمله ۲۱
کنه ۲۶	فی الحال ۱۸
کرد ۲۵	قبا ب غیرت ۶۰
گزاردن ۴۶	قبر خفا ۶۴
گرفتن (فعل آغازی) ۴۰	قرارگاه ۳۰
گرم رو ۳۹	قرار گرفتن ۴۱
گفت ۴۴	قدم زدن در ۹
گنجایی ۶۰	قدم صدق ۶۴
گنج خانه ۴۶	قدوة الاولیاء ۲۵
گوش دل ۴۹	قدوة اهل الله ۷
لا بد ۴۴	قدوة الکبار ۶
لاجرم ۵۹	قصد نمودن ۹
لازم گشتن ۴۹	قصور ۵۱
لجء توحید ۶۰	قصیرة المبانی ۶
لجء فنا ۶۵	قطان ۶۰
لطایف ۲	قطع کردن ۶۴
لوح دل ۵۳	قوت دادن ۴
ما بقی ۴۴	قوت گرفتن ۶۸
مأذون ۶۰	قوی ۳، ۱۸
مالك اختیار ۴۵	قوی گردانیدن ۴
مألوفات ۳۴	کبار ۶، ۸، ۱۰
مانع آمدن ۵۹	کبرا ۳، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۳۸
ماهی فنا ۶۰	۴۳، ۴۶، ۶۷، ۶۸
مباشر گشتن ۵۲	کثیرة المعانی ۶
متأثر گشتن ۲۰	کعبه وصال ۶۸
متألم گشتن ۲۰	کل ۶۵
متخلق ۲۶	کلمات ۲، ۶، ۷
متصرف ۴۵	کلمات قدسیه ۲، ۶، ۸
	کما بیش ۶

مشغول داشتن ۳۲	متصف ۲۶
مشغولی ۳۹	متصور شدن ۶۸
مشکوة روحانیت ۵۲	متضاعف شدن ۱۱
مشکوة نبوت ۵۲	متعارف ۶۷
مضمحل گشتن ۳۴	متلاشی گشتن ۱۷
مطالعه نمودن ۹	متمکن شدن ۴۱
مطلق العنان ۴۵	متوحش ۳۱
معارف ۲	مثال ۴۷
مفارقت ۱۸	مجال ۶۸
مفارقت کردن ۱۸	مجالس صحبت ۲
مقتبس ۱۱	مجرد ۳۵
ملاذ زمان ۲	مجلس صحبت ۲
ملازم ۴۱	محبوبات ۳۴
ملازمت ۳۵، ۴۲	محرومی ۶۳
مناص ۶۰	محشر ظهور ۶۴
منتفی گشتن ۵۱	محض ۶۵
منزل فنا ۶۹	محق ۲
مواجید ۵	محقق شدن ۶۴
مورد اخلاق سبجانی ۲	مخالطت ۶۹
میدان بقا ۶۰	مختلف الطعم ۴۸
	مداومت ۴۲
ناچار ۴۴	مراتب ۶۹
نارسیدگان ۶۹	مراقب ۴۱
نافذ گردانیدن ۶۰	مرتبه ۲۶، ۳۷، ۴۵
نامتناهی ۳	مرتفع شدن ۶۶
نایب مناب ۴۵	مزید ۷
ندما ۴۵، ۴۷	مستغرق گردانیدن ۴۴
ندیم ۴۷	مستهلك شدن ۶۰
نزدیک ۱۹، ۴۹	مسند ارشاد ۲
نسلمات ۳	مشام ۳
نشانمند ۲۶	مشاهده کردن ۵۹
نظارگیان ۵	مشاهده نمودن ۳۴
نظر اعتبار ۴۸	مشغله ۴۱



- نعوت ۲  
 نفاذ قول ۴۹  
 نفقه کردن بر ۴۴  
 نفور ۳۱  
 نفی کردن ۴۹  
 نقل ۸  
 نقوش علوم ۵۳  
 نمودن (: ظاهر شدن) ۴۰  
 نمودن (: نشان دادن) ۴۶  
 نورانیت ۳۱، ۴۳  
 نومسلمان ۴۴  
 نیابت ۶۰  
 نیک (قید) ۱۸، ۴۱  
 نیمروز ۱۸  
 وارث الانبیاء والمرسلین ۲  
 واسطه (: سبب) ۳۵  
 وجدان (: دریافت) ۳۵  
 وجه (: نوع) ۶۷  
 ودیعت نهادن ۴۱  
 وقت (: گاه) ۱۰، ۵۲  
 هراینه ۵۲، ۶۵  
 همگی ۳۹  
 یار کردن با ۲۱  
 یاری ۵۴  
 يك بارگی ۶۴

## فهرست اصطلاحات عرفانی

آخرت ۱۹، ۵۵، ۶۹	احیای حسی ۲۰
آداب سلوک ۱۰	اختیار ۲۲، ۲۷، ۴۱، ۴۹، ۵۱
ابن الوقت ۲۷	بی اختیاری ۲۲، ۲۳
ابوالوقت ۲۷	ترك اختيار ۲۲
ابوبکر	اخلاص ۵۴، ۶۷
أفضلیت ابوبکر ۱۴	مخلصان ۲
اتصاف ۶۶	أخلاق ۳۲
اثبات (در ذکر) ۲۹، ۳۴، ۳۸	تبدیل اخلاق ۳۲
أجر ۵۵	اخلاق الهی ۲۶
احتساب ۵۵	اخلاق بد ۴۱
نیز رك: حسبت	اخلاق ربانی ۶۴
احساس ۶۵	ادراك معانی ۵۳
أحكام الهیت ۴۱	أذكار رك: ذكر
أحوال ۹، ۱۱، ۴۰، ۴۶، ۵۱	اذلال ۱۹
۶۵، ۶۷، ۶۸	أذواق رك: ذوق
نیز رك: حال	أرادت ۲، ۱۹، ۵۰
أحوال باطنی ۹، ۲۶، ۴۵	مراد ۲۴
أحوال مغفیه ۲۰	برید ۱۷، ۲۴، ۴۴

- ارادت ازلی ۲۱  
 ارادت الهی ۵۰  
 ارادت حق ۱۹  
 ارادت شیخ ۲۳  
 الارادة الكلية ۱۹  
 ارواح ۵۲  
 نیزرك: روح  
 ارواح انبیا ۴۰  
 ارواح طیبه ۲۵  
 ارواح مقدسه ۱۵  
 استعداد ۳۶  
 استعدادات ۲۰  
 استغفار ۵۱، ۷۰  
 استقامت احوال ۲۸  
 استقامت افعال ۲۸  
 استقامت باطن ۲۸  
 استعداد ۵۲  
 استعداد باطنی ۵۲  
 اسناد رك: سند  
 اشغال ظاهره ۵۹  
 اصحاب ۱، ۱۲  
 اصفیا ۱  
 اضطراب ۵۶  
 اطمینان دل ۳۴  
 اعزاز ۱۹  
 اعطا ۶۵  
 اعمال ۲۰  
 نیزرك: عمل  
 اعمال باطنه ۵۹  
 اعمال صالحه ۲۹  
 اغیار ۳۵، ۴۲  
 افتقار ۵۱  
 افضلیت ابی بکر رك: ابوبکر
- أفعال ۴۴، ۶۵  
 افعال حسنه ۲۹  
 اقتدا کردن ۳۲  
 الوهیت ۲۲، ۳۰، ۴۰، ۵۷، ۵۹  
 المہیت ۴۱، ۶۷  
 المہام ۱۸، ۲۰  
 امام ۳۲  
 امت ۴۷، ۵۲  
 امر و نہی ۳۰، ۶۴  
 انبیا ۲۶، ۴۷، ۵۸  
 نیزرك: نبوت  
 ارواح انبیا ۴۰  
 تبعیت انبیا ۷۰  
 زلت انبیا ۵۱  
 انتساب ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳  
 نیزرك: نسبت  
 انتعاش صور کونیہ ۳۴  
 انس ۳۰  
 انسان کامل ۳، ۴۷  
 انقطاع ۲۵، ۶۳  
 انقیاد احکام ۸  
 انوار ۵۲  
 نیزرك: نور  
 انوار الهی ۳۹  
 انوار حقیقت ۱۱  
 انوار حقیقیہ ۲۵  
 انوار قدم ۶۸  
 اوصاف الهی ۶۴  
 نیزرك: صفات الهی  
 اوصاف محبوب ۶۹  
 اوتاد ۱۳  
 اولیا ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۶، ۴۷  
 ۵۲، ۵۷، ۷۰

اولیاء الله ۸، ۱۵، ۱۹، ۲۰،	اهل باطن ۵۱
۲۵، ۲۲	بواطن ۱۱، ۲۰
اولیای عشرت ۶۱	باقی رُک: بقا
اویسی ۱۵	برهان ۱
اویسیان ۱۴	بدعت ۹
اهل الله ۶، ۲۸، ۳۷، ۴۰، ۴۵،	بشر ۴۷
۴۸، ۴۹، ۵۱، ۶۷	بشریت ۱۱، ۱۷
اهل ایمان رُک: ایمان	بشری ۵۸
اهل باطن رُک: باطن	بصفت رُک: صفت
اهل بدایت ۴۲	بصیرت ۳۵، ۴۶
اهل بصیرت ۲، ۱۴، ۳۰	بقا ۳۴، ۳۵، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۸،
اهل تصوف رُک: تصوف	۶۹
اهل تلوین رُک: تلوین	باقی ۶۹
اهل تمکین رُک: تمکین	بقاء بالله ۶۲، ۶۶
اهل توحید رُک: توحید	بقای بعدالفنا ۶۵
اهل حقیقت رُک: حقیقت	بلوغ (بلوغ سالک) ۵۹
اهل دل ۳۳	بواطن رُک: باطن
اهل فنا و بقا ۶۵	بی اختیار رُک: اختیار
اهل قرب رُک: قرب	بی صفت رُک: صفت
اهل محبت رُک: محبت	بی صفتی رُک: صفت
اهل معرفت رُک: معرفت	بی نشان ۲۵
اهل وصول رُک: وصول	بی نشانی ۲۶، ۴۰، ۶۶، ۶۷
اهل یقین رُک: یقین	نیز رُک: نشانمند
ایمان ۴۴	بی نهایتی ۲۵
اهل ایمان ۲۹	
مؤمن ۴۳، ۴۷	پرورش ۸، ۱۵
ایمنی ۵۶	پندار ۴
	پیرراه ۳۲
بازداشت نفس ۳۵	
بازداشتن نفس ۳۴، ۳۵	تابعین ۱۲، ۱۳
بازگشت ۳۶	تبع تابعین ۸
باطن ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۳۸، ۳۹،	تبدیل اخلاق ۳۲
۴۹، ۵۲، ۵۹، ۶۴	تبعیت



۲۱ تعلقات	انبیا ۷۰
تعلقات روحانی و جسمانی ۲۸، ۵۷	رسول (ص) ۵۲
تعلیم ۱۰	نیز رک: متابعت
تعلیم الهی ۵۲	تجرد ۲۵، ۶۳
تعمین ۶۶	تجلی ۳، ۲۵، ۳۶، ۴۳، ۵۰، ۶۸
تعمینات حقانی ۶۷	متجلی ۳۸
تفرقه ۵۴، ۵۹، ۶۰	تجلی افعال ۳۸
تفهیم ربانی ۵۲	تجلی ذات ۱۷، ۳۸
تقوی ۸	تجلی صفات ۳۸
تقید ۶۶	تجلیات ذاتی ۳۹
تکمیل ۶۰	تجلیات رحمانی ۱۵
تلاوت ۴۲، ۴۳	تجلیات صفات مختلفه ۴۲
تلقین ۱۰، ۳۱	تجلیات صفاتی و اسمائی ۳۹
تلوین	تجیر ۵۶، ۶۰
اهل تلوین ۴۵، ۴۷	نیز رک: حیرت
تلوینات احوال ۴۵	تخلق باخلاق ربانی ۶۴
تمکین	تغویف ۴۵
اهل تمکین ۲۶، ۴۵، ۴۶، ۴۷	تربیت ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۴۹، ۵۲
تنزل ۶۹	ترك دنیا ۳۰
توبه نصوح ۳۰	تسبیحها ۴۴
توجه ۲۱، ۲۵، ۳۸، ۳۹، ۶۴، ۶۶	تسلیم ۲۳، ۲۴، ۵۶، ۵۷
متوجه ۲۱	تصرف ۲۴، ۳۱، ۳۳، ۴۵، ۴۶
توحید ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۶۰	۵۹، ۶۰، ۶۴
اهل توحید ۲۶	متصرف ۲۶، ۵۹
توفیق ۲۹، ۳۷، ۴۹	صاحب تصرف ۳۱، ۳۲
ثواب ۵۵	تصرف عدم ۲۹
	تصرفات ۱۱، ۲۹، ۵۶، ۶۴
	۵۹
جذبہ ۸، ۱۵، ۲۳، ۲۹، ۵۹	تصرفات الهی ۵۷
جذبہ الهی ۲۹، ۵۹	تصرفات ولایت ۵۰
جذبات ۵۹	تصفیه دل ۴، ۳۲
جذبات الوهیت ۲۲، ۲۹، ۵۹	تصوف ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۳۹
	اهل تصوف ۶۳

- جذبات حق ۶۴  
 جذبات مواجید ۶۰  
 جزا ۵۵  
 جسمانیت ۵۲، ۶۷  
 جلال ۱۷، ۱۹، ۴۰، ۶۰، ۶۷  
 جلال الوهیت ۵۷  
 جمال ۱، ۱۷، ۱۹  
 جمال ازل ۶۰  
 جمع ۶۰  
 جمع خواطر ۲۹  
 جمعیت دل ۵۴  
 جوهر  
 جوهر دل ۳۵  
 جواهر ملائکه ۴۰  
 حال ۳، ۶، ۲۶، ۴۷، ۵۲، ۵۹  
 نیزرک: احوال  
 حالت ۱۳، ۴۲، ۴۵، ۵۶  
 حج ۳۰، ۶۴  
 حجاب ۶۸، ۶۹  
 حدثان ۶۸  
 حدیث ۱۴، ۲۸  
 حدیث قدسی ۴۷  
 حدیث نبوی ۳۴، ۶۷، ۶۸  
 حدیث نفس ۳۰، ۴۱، ۴۳  
 حزن ۵۷  
 حسبت ۵۵  
 نیزرک: احتساب  
 حظ  
 حظ جسمانی و روحانی ۵۷  
 حظوظ بشریت ۶۴  
 حظوظ جسمانی و روحانی ۵۷، ۶۵  
 حکمت ۵۱  
 حکمت الهی ۴۴  
 حق ۱۹، ۳۰، ۳۲، ۳۷، ۳۹  
 حقیقت ۱۱، ۵۲، ۶۶  
 اهل حقیقت ۲  
 حیات ۱۸  
 حیات حسیه ۲۰  
 حیات حقیقیه ۲۰  
 حیرت ۱۸، ۴۰، ۵۶، ۶۰، ۶۶  
 ۶۷  
 نیزرک: تعیر  
 خاطر ۴۹  
 نیزرک: خواطر  
 خدمت ۱۱، ۵۴  
 خشیت ۵۷  
 خفی ۳۷، ۳۸  
 خلعت ۱۴  
 خلیفه  
 خلیفه رسول ۱۳  
 خلفا ۹، ۱۰  
 خلفای رسول ۱  
 خلق ۵، ۲۱، ۴۸  
 خلوت ۵۴  
 خوارق عادت ۳  
 خواستهای طبیعی ۲۲  
 خواص  
 خواص بشر ۴۷  
 خواص ملک ۴۷  
 خواطر ۲۰، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۹  
 خودی خود ۶۰  
 خوف ۱۷، ۵۷

ذکر لسان ۳۸	درجه ۲۶، ۴۰، ۶۰
ذکر لسانی ۳۶	درجات ۷، ۸، ۲۲، ۲۶، ۳۹
ذکر قلبی ۲۹، ۳۶	۴۰، ۵۷، ۶۱
ذوق ۵۲	درویش ۱۷، ۱۸
اذواق ۶۰، ۶۱	دعوت
ربوبیت ۶۶	دعوت خلق ۵۹، ۶۰، ۷۰
رجا ۱۷	دعوت صالحه ۷
رجوع به حق ۷۰	دل ۳، ۲۰، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲
رحمت ۸	۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰
رحمت الهی ۳	۴۱، ۴۳، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۶۱
رخصت ۸، ۹، ۴۸	۶۵، ۶۷، ۶۹
رد ۲۱	تصفیه دل ۴، ۲۲
رسل ۵۸	ذکر دل ۳۷
رسیدن (: وصول) ۶۶	دلیل ۳۲
رضا ۲۲	دورافتادگی ۲۱
رعایت عدد (= وقوف عددی)	دنیا ۹، ۳۰، ۴۰، ۴۱، ۵۵، ۶۷
رك: عدد	ترك دنیا ۳۰
روح ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۵۲، ۵۴	ذات ۳۶، ۵۳، ۵۷، ۶۴، ۶۵
ارواح ۵۲	ذکر ۱۰، ۱۵، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲
روحانیت ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۲۵	۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹
۳۸، ۵۲، ۶۷	۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴
روزه ۳۰	اذکار ۳۳، ۴۴
روش ۲۸	مذکور ۳۱، ۳۵، ۳۹
رونده راه ۲۸	ذکر حق ۲۹
روندگان ۳۴	ذکر خفی ۳۷
رؤیت جلال ۶۷	ذکر خفیه ۳۶، ۳۸
زبان ۵۹	ذکر دل ۳۷
نیزرك: لسان	ذکر روح ۳۷
زلت	ذکر زبان ۳۷
زلت انبیا ۵۱	ذکر سر ۳۷
زندقه ۶۷	ذکر علانیه ۹
	ذکر لا اله الا الله ۳۳

شرك ۶۵	سالک ۱۷، ۱۹، ۲۹، ۵۹، ۶۴
شرك خفی ۳۴، ۳۷، ۴۴، ۶۵	نیزرك: رونده
شریعت ۴۵، ۵۱، ۶۴	سالکان طریق ۱۰
نیزرك: شرع	نیزرك: سلوك
شغل	سر ۳۷، ۶۹
شغل ظاهر ۵۹	سعادت ۲۲
شواغل ۴	سکر ۶۵
شناخت ۳۷	سنت ۴۶
شوق ۳۰	سنتها ۹
شهدا ۴۷	سنت ۴۲
شهوات دنیا ۴۱	سنت الهی ۲۳، ۶۵
شهود ۱، ۳۷، ۶۶، ۶۹	سلسله ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۴
شیخ ۲۳	سلسله الذهب ۱۲
نیزرك: مشایخ	سلوك ۵، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۲۳
شیخ طریقت ۹، ۱۰	۲۵، ۲۹، ۳۱، ۶۶
شیخ کامل ۳۱	آداب سلوك ۱۰
شیخی ۵۴	سیر و سلوك ۶
شیطان ۳۲	نیزرك: سالک
	سند ۱۱
صاحب تصرف رك: تصرف	أسناد ۱۱، ۴۲
صاحب فنا رك: فنا	سیر ۸، ۲۳، ۲۵
صاحب نظران ۷	سیر الى الله ۲۲، ۲۳، ۳۹، ۶۴
صاحب ولایت رك: ولایت	۶۸
صبر ۴۲	سیر بالله ۶۹
صحبت ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۲۶، ۳۳	سیر عن الله بالله ۶۹
۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۶۳	سیر فی الله ۲۲، ۲۳، ۵۹، ۶۴
صحبت اغیار ۴۲	۶۹
صحو ۶۵	سیر و سلوك ۶
صدور رك: شرح صدور	
صديق	شرح صدور ۳۴
صديق اكبر ۱۴	شرع ۳۵، ۴۵
صدیقان ۵، ۱۳، ۱۴	نیزرك: شریعت
صفا ۸	شرف حال ۴۷



- صفت ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۵، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۳  
 صفت ۸، ۲۶، ۳۲، ۵۳، ۶۵  
 بصفت ۲۶  
 بی صفت ۲۵  
 بی صفتی ۲۵، ۲۶  
 صفت جلال ۱۷، ۱۹  
 صفت جمال ۱۷، ۱۹  
 صفت ذاتی (ذاتی) ۲۰، ۴۲  
 صفت ذمیمه ۳۲  
 صفت قیومی ۱۵  
 صفت لازم ۳۵  
 صفات الهی ۲۶  
 صفات بشریت ۲۲، ۲۳، ۵۲، ۵۳  
 صفات جلال ۱۷  
 صفات ذاتی ۶۴  
 صفات ربانی ۲، ۶۶  
 صفات فانیه ۶۴  
 الصفات الکمالیه ۳۷  
 صفات مذهبیه ۳۱  
 صمدیت ۵۱  
 صورت ۵۴  
 صور ۴۰  
 صور کونیه ۳۴  
 طاعت ۳۰  
 طالب رک: طلب  
 طبیعت ۶۲  
 طریق ۱۱، ۱۵، ۴۴، ۶۵  
 طریق جذبیه ۱۵  
 طریق سلوک ۱۵  
 طریقت ۶، ۹، ۱۵، ۳۳، ۶۳، ۶۹  
 طریقہ ۵۱، ۵۲، ۵۴  
 طریقہ اویسیان ۱۴  
 طلب ۴، ۵، ۲۳، ۳۱، ۴۴، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۷۰  
 طالب ۱۱، ۳۱، ۳۶، ۴۹، ۵۰  
 طالبان ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۲۰، ۳۶  
 طمانینت ۶۵  
 طور ۴، ۲۳، ۶۰، ۶۱، ۶۶  
 طہارت ۳۲  
 طہارت فطرت ۲۰  
 ظلمت ۶۷  
 ظلمات طبیعت ۲۰  
 عاشق رک: عشق  
 عالم ۳۰  
 عالم توحید ۳۹  
 عالم جسمانی و روحانی ۳۷  
 عالم صفات الوهیت ۳۸  
 عالم غیب ۵۲  
 عالم وحدت ۶۶  
 عبادت ۴۲  
 عبادات ۳۰  
 عبودیت ۱۷، ۲۲، ۶۷  
 معجز ۵۶  
 عدد، رعایت (در ذکر) ۲۹، ۳۵  
 عدم ۲۹، ۶۳  
 عرفان ۲  
 عزت ۲۴  
 عزلت ۵۴  
 عزیمت ۸، ۹، ۴۸

غفلت ۴۱	عشق ۳۲، ۳۹
غلبه ۴۵	عاشق ۲۳، ۳۹
غلبات ۸، ۴۰	معشوق ۲۳، ۳۹
غیبت ۴۹، ۵۶	عطا ۶۵
غیر ۲۹	عظمت
غیرت ۵۱، ۶۰	عظمت الوهیت ۴۰، ۵۷
فانی ۶۹	عظمت الهی ۵۷
فانی شدن ۳۶	عظمت الهیت ۶۷
فدا ۱۷، ۱۸	عقبی ۴۰، ۵۵، ۶۷
فراست ۲۰	عقل ۳۵، ۴۰، ۵۲، ۶۶، ۶۷
فرض ۴۲	عقول ۷۰
فرايض ۴۲	عقیدت ۴۹
فضل الهی ۴۹	علايق ۴، ۳۴، ۴۲، ۴۴
فضيلت ۴۷	علايق ظاهري و باطنی ۲۵
فطرت ۲۰، ۳۷	علم ۶، ۶۶
فطرت سليمة انسانيه ۲۰	علم باطن ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳
فلك ۳	علم ۱۶، ۵۹، ۶۳
فنا ۳۵، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۹	علم بالله ۱۴
۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶	علم دراست ۴
۶۷، ۶۹، ۷۰	علم ظاهر ۱۲
صاحب فنا ۶۹	علم ظاهر و باطن ۱۳
فناى جهت بشريت ۶۶	علم الفناء و البقا ۶۷
فناى صفات بشريت ۲۳	علم لدنى ۴۴، ۵۲، ۵۳
فناى صفات و ذات ۶۴	علوم ۱۱، ۴۲
فناى فنا ۴۰، ۶۷	علوم روحانى و عقلى ۵۳
فناى فى الله (الفناء فى الله)	عمل ۲۹، ۴۲، ۵۴، ۵۵
۶۶، ۶۲، ۵۷، ۲۲	عمل صالح ۵۵
فنا و بقا ۶۸	عنايت ۹، ۱۵، ۵۰
اهل فنا و بقا ۶۵	عوايق ۴، ۳۴، ۴۲
علم الفنا و البقا ۶۷	عيان ۴ :
فهم ۴، ۵۳	عيسوى المشهد ۱۹، ۲۰
فيض ۳	غفران ۲۲

کرامات ۳، ۹، ۶۵	فیض الهی ۲۱
کشف ذاتی ۲۶	فیض ربانی ۱۵
کلام	
کلام الهی ۳	قبله ۲۱
کلام حق ۴۲، ۴۳	قبول ۱۱، ۲۱، ۲۲
کلمه ۳۱	قرب ۲۲، ۴۱
کلمه توحید ۲۸، ۳۴	اهل قرب ۵۲
کلمه لا ۲۹	قربت ۷، ۲۲
کلمه لا اله الا الله ۴۴	قدم ۶۸
کلمات ۷، ۸	قدیم ۴۳
کلمات قدسیه ۲، ۶، ۸	قرآن ۴۲
کمال ۴۷، ۶۰	عظمت قرآن ۴۲
کوشش ۲۸	معنی قرآن ۴۲
	دل قرآن ۴۳
کناهان ۵۱	قصور ۴۹، ۵۱
نیز رک: معاصی	قضا و قدر ۲۴
	قطب ۲، ۱۰، ۱۳
لدن ۵۳	قطب الزمان ۱۳
لسان رک: ذکر لسانی	قطع علایق ۴۲
	قلب ۲۶، ۳۷، ۴۶
مبتدی ۴۲	ذکر قلبی ۲۹، ۳۶، ۳۹
متابعت ۱۰، ۵۹	مقلب قلب ۲۶
نیز رک: تبعیت	وقوف قلبی ۲۹، ۳۵
متجلی رک: تجلی	قواعد شریعت ۴۵
متصرف رک: تصرف	قوای روحانی و جسمانی ۳۸
متوجه رک: توجه	
متوسط ۴۲	کامل
مجاهدت ۶۵	کامل صاحب تصرف ۳۲
محاضره ۳۸	کاملان ۱۰، ۲۰، ۶۰
محبت ۳۰، ۳۹	کاملان مکمل ۱۱، ۵۰، ۶۰
اهل محبت ۲۶	نیز رک: کمال
محب ۶۸	کاینات ۴۴
محبی ۱۴	کتاب (: قرآن) ۴۶

معانی ظاهره ۴	محبوب ۱۹، ۶۸، ۶۹
معانی مخفیة ۲۰	محبوبین ۴
معرفت ۱۹	محبوبی ۱۴
اهل معرفت ۲۶	محبت حق ۳، ۳۴
معرفت ذات و صفات ۵۲، ۵۳	محبت ذاتی ۱۹، ۶۵، ۶۶
معشوق و: عشق	محبوبین ۴
مغالیط ۶۷	محدثات ۳۴، ۲۵
مقام ۱۹، ۲۲	محسوسات ۴۱
مقامات ۳، ۸، ۹، ۴۰، ۶۵، ۶۷	مخلصان و: اخلاص
مقام بقا ۶۹	مذکور و: ذکر
مقام محمود ۱۴، ۲۶	مراتب ۶۱
مقام تنزل ۶۹	مراد و: ارادت
مقام وصول ۲۳	مراقبه ۲۲، ۴۱، ۴۲
مقتدا ۱۱، ۳۳	مراقبه خواطر ۳۶
مقربان ۶۰	مرشد علی الحقیقه ۵۲
مقصد ۲۳	مرید و: ارادت
مقلب قلب و: قلب	مسلمانی ۸، ۳۰
مکاشفه ۳۸	مشاهده (مشاهدت) ۸، ۳۶، ۳۸
مکاشفات ۴۰	۶۵
مکر ۵۸	مشاهدات ۶۹
مکنونات ۳۵	مشاهده ذات و صفات ۶۵
ملا ۵۴	مشاهده محبوب ۶۹
ملك ۳، ۴۷	مشایخ ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۵
ملائكه (ملائك) ۴۰، ۵۳	۶۷، ۶۳، ۲۵
ملك مقرب ۴۷	مشایخ طریقت ۱۵، ۳۳
ملكوت ۴۰، ۴۱	مشتاقان ۱
ملكه ۳۶	مشرب ۵۲
ممکنات ۴۶، ۶۲، ۶۹	معارف ۶، ۱۱
منازل ۸	معاصی ظاهری و باطنی ۳۰
منتهی ۴۲	نیز و: گناهان
مواجید ۶۰	معاملت ۲۶
مؤمن ۴۳، ۴۷	معانی ۴۰
موهبت ۶۵	معانی حقیقیه ۴



- نارسیدگان ۶۹  
 نایب مناب ۱۳  
 نبوت ۱۱، ۵۲، ۵۹، ۶۰، ۶۱  
 نبی ۴۷، ۵۲، ۵۹  
 نیزك: انبیا  
 نجات ۶۰  
 نسبت ۱۰، ۱۱، ۵۲  
 نسبت باطن ۱۳  
 نسبت باطنی ۵۴  
 نسبت ولایت ۵۲  
 نشانمند ۲۶  
 نیزك: بی نشان  
 النعوت الجمالیه ۳۷  
 نفس (یسکون فاء) ۵، ۳۲، ۴۰، ۴۲، ۵۱، ۶۲  
 نفس (یفتح فاء) ۳۴، ۳۵  
 نفی ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۳۸، ۴۹، ۵۱  
 نفی خواطر ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۹  
 نفی ماسوای حق ۳۴  
 نفی وجود ۵۱، ۶۸  
 نفی وجود بشریت ۲۹  
 نفل ۵۲  
 نوافل ۴۴  
 نقصان ۴۹  
 نگه داشت ۳۶  
 نماز ۴۲  
 نماز فرض و سنت ۴۴  
 نور ۸، ۲۰، ۳۹، ۴۳، ۵۰، ۵۳، ۶۷  
 نور تجلی ۶۸  
 نور حقیقت ۵۲  
 نور حیات حقیقی ۲۰  
 نور دل ۴۳  
 نور ذکر ۳۴، ۴۱  
 نور قرآن ۴۳  
 نور یقین ۶۰  
 نورانیت ۳۱، ۴۳  
 نهی (امر و نهی) ۳۰، ۶۴  
 نیت ۵۴  
 نیات ۲۰  
 نیستی ۳۹، ۵۱، ۶۳  
 واجب الوجود ۵۶  
 واسطه ۱۰، ۱۱، ۱۵  
 واصل ك: وصل  
 واقعه ۸، ۹، ۴۶  
 وجد ۵۲  
 وجدان ۶۵  
 وجود ۱، ۲۱، ۳۳، ۳۷، ۵۷، ۶۳  
 وجود بشریت ۱۷، ۲۲، ۲۷  
 وجود جسمانیت ۴۰  
 وجود روحانیت ۴۰  
 وجود طبیعی اصلی ۶۲  
 وجود طبیعی عارضی ۶۲  
 وجود عدم ۶۲، ۶۳  
 وجود ظلمانی طبیعی ۶۷  
 وجود فنا ۶۲  
 وجود قدیم ۳۴، ۳۵  
 وجود محدثات ۳۴  
 وجود نورانی روحانی ۶۷  
 وحدت ۶۶  
 نیزك: انوار  
 نور ارادت الهی ۵۰  
 نور الهی ۲۰

ولی ۱۹، ۴۷، ۵۹	وحدانیت ۳۹، ۶۶، ۶۷
ولی عزلت ۴۷	وراثت ۴
ولی عشرت ۴۷	ورد ۴۲
ولی محبوب ۱۹	وساوس ۶۴، ۶۵
	وساوس دنیا ۴۱
هستی ۳۴، ۴۹	وسایط ۱۵
هستیها ۶۳	وصل ۶
همت ۴، ۷، ۴۰، ۵۷، ۶۷	وصول ۸، ۱۵، ۲۳، ۶۰، ۶۸
هوی ۳۱	۶۹
هواجس ۶۴، ۶۵	وصال ۱
هیأت	اهل وصول ۶۹
هیأت بدنیه ۲۰	واصل ۶۹
هیأت بشریت ۲۲	واصلان (واصلون) ۲۳، ۶۰
هیبت ۵۷	وضو ۲۸
	وضوی باطن ۲۸
یادداشت ۳۶	وضوی ظاهر ۲۸
یادکرد ۳۶، ۳۷	وعید ۴۵
نیزوك: ذكر	وقوف قلبی ۲۹، ۳۵
یادکردن ۲۹	ولایت ۲، ۸، ۱۴، ۳۱، ۵۲، ۵۷، ۵۹
یاری ۵۴	۵۹
یقین ۳، ۶۰	صاحب ولایت ۳۱
اهل یقین ۱۱	ولایت خاصه ۳۲، ۳۹
یگانگی ۳۷	ولایت شیخ ۲۳، ۲۴

## فهرست اعلام\*

### (رجال . امکنه . کتب)

۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴،	آخند داشگر ۳۹
۱۴۹	آذربایجان ۱۷
ابن خلکان ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۵	آرشیو ملی هند ۷۴، ۷۵
ابن زهره اندلسی ۱۲۲، ۱۲۳	آل (:آل رسول) ۱، ۱۲، ۲۶
ابن صلاح شهر زوری ۱۰۸	آلوسی ۱۲۶
ابن طاوس ۱۲۲، ۱۲۴	آملی، سید حیدر ۱۰۹، ۱۲۲
ابن طولون ۱۲۱	
ابن العربی ۷۲، ۱۰۹، ۱۱۱،	ابراهیم بن شیبان ۶۷
۱۳۲، ۱۳۹	ابن الاثیر، عزالدین ۱۴۵
ابن العماد ۱۴۵	ابن الاثیر، مجدالدین ۱۴۱
ابن عینه ۱۰۹	ابن جلاء ۱۳۵
ابن الفارض ۱۰۷	ابن الجوزی ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۴۵
ابن ماجه ۱۴۱	ابن حجر عسقلانی ۱۲۷
ابن مبارك ۱۴۲	ابن حجر هیتمی ۱۱، ۵۴، ۱۲۷
ابن ملك ۱۱۳	ابن حنبل، احمد بن محمد ۴۳،

\* ارقامی که با حروف سیاه چیده شده است نشان دهنده صفحات مقدمه است.  
«ال» مطلقاً در ترتیب الفبایی محسوب نشده است، و نیز «بن» در میانه اعلام.

- ابوبکر صدیق ۱۳، ۱۴، ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۷۵، ۸۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳  
 ابوبکر وراق ۱۳۵  
 ابوتراب نسفی ۱۷، ۱۳۳، ۱۳۵  
 ابو حاتم سجستانی ۱۲۸  
 ابوالحسن علی بن المثنیٰ ۱۴۸  
 ابوالحسن عشقی ۲۳  
 ابوحنیفہ، نعمان بن ثابت ۲۵، ۲۷، ۱۲۲  
 ابوداؤد سجستانی ۱۴۳، ۱۴۴  
 ابوسعید ابوالخیر ۱۵، ۱۴۸  
 ابوسعید تیموری، سلطان ۱۴-۱۹، ۲۱  
 ابوسعید الخدری ۱۳۲  
 ابوسعید خراز ۶۴، ۱۴۴، ۱۴۵  
 ابوسعید دہلوی ۶۰  
 ابوسلیمان دارانی ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲  
 ابوطالب مکی ۱۳، ۷۹، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۱  
 ابوالعباس بن عطا ۱۴۷  
 ابو عبد الرحمن السری ۱۲۸  
 ابو عبد الرحمن سلمیٰ ← سلمیٰ  
 ابو عثمان مغربی ۱۰  
 ابو علی جوزجانی ۱۳۵  
 ابو علی کاتب ۱۰  
 ابوالقاسم گرگانی ۱۰، ۱۵، ۱۳۲  
 ابو محمد البصری ۱۴۷  
 ابو مصعب الزہری ۱۲۸  
 ابو نصر سراج ۱۲۸  
 ابوہریرہ ۱۴۷  
 ابو یزید بسطامی ← بایزید
- الاتحافات السنیہ ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۶  
 احادیث مثنوی ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۸  
 الاحباب ۱۲۲  
 احد ۶۱  
 احرار، عبید اللہ ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۹-۲۳، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۱۱۵، ۱۴۳  
 احراریہ ۲۹  
 احسان عباس ۱۲۱  
 احمد، سید ← سید آتا  
 احمد انجیر، فغنوی ۱۱۶  
 احمد تیموری، سلطان ۱۶-۱۸، ۲۱  
 احمد جام ← ژندہ پیل  
 احمد حنبل ← ابن حنبل  
 احمد خسرویہ ۱۳۵  
 احمد صدیق ۳۵، ۱۱۶  
 احمد فاروقی ← مجدد الف ثانی  
 احمدلر ۲۱  
 احمد یسوی ۳۸، ۴۳، ۱۱۵  
 اختیار الدین دیگتگرانی ۴۲  
 ادارۃ تحقیقات پاکستان ۸۵  
 الاربعون حدیثاً ۷۳  
 الاربعین فی اصول الدین ۱۲۲  
 ارغام المريد بتوسل المريد ۴۰  
 الازنیقی ۷۱  
 الازھر ۱۱۰  
 اسپنجاہ ۱۴۰  
 استانبول ۴۵، ۴۶، ۸۴، ۱۰۹، ۱۱۰  
 استرآباد ۱۴۸  
 استعلامی، محمد ۱۳۲



- امور بك بن تیمور ۷۱  
امیركلال، سید ۱۰، ۱۲، ۱۸،  
۲۱، ۲۳، ۳۰، ۳۹، ۴۱، ۴۲،  
۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۰  
انبیا ۵۱، ۵۲، ۷۰، ۱۴۳  
انجمن آسیایی بنگال ۷۵، ۸۸  
انجیر ففتویٰ، محمود ۹، ۱۲،  
۳۰، ۳۶، ۵۹، ۶۶، ۱۱۵،  
۱۱۶، ۱۱۸  
انجیر ففتی ۳۶  
اندیقی، حسن ۱۱۵  
الانساب ۳۲، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۴۵  
انستیتو ملل خاور (شوروی) ۳۹  
انسیہ — رسالہ انسیہ  
انصار ۱۳۰  
انصاری، خواجہ عبداللہ ۱۳۸،  
۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵  
انفاس قدسیہ — قدسیہ  
انوارالتنزیل ۷۱  
الانوارالقدسیہ ۳۲، ۳۵-۳۸،  
۴۰، ۴۲، ۴۶، ۵۲، ۵۶، ۵۷،  
۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۹، ۷۸، ۱۲۵،  
۱۳۳، ۱۴۱  
انس الثائبین ۱۴۶  
انیس الطالبین (شہر صفایی) ۷۴  
انیس الطالبین وعدۃ السالکین ۱۰،  
۱۲، ۳۸، ۴۰-۴۳، ۵۱، ۵۳،  
۵۵، ۵۸، ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۸۰،  
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳،  
۱۱۵-۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۳-۱۳۶  
اوبن، ژان ۲۳  
اوراد الاحباب و فصوص الاداب  
۱۴۶، ۱۴۱
- اسحاق آتا (= اسحاق خواجہ)  
۱۴۰، ۱۴۱  
اسدالغایۃ فی معرفۃ الصحابۃ ۱۳۰  
اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ  
ابی سعید ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۲،  
۱۴۸، ۱۴۶  
اسفزاری، معین الدین ۲۰  
اسماعیل صفوی، شاہ ۲۶  
الاسنوی ۱۴۵  
اشرف بخاری، امیر ۴۲  
اشرف بن محمد کرمانی ۷۲، ۸۷  
اشعۃ اللمعات ۱۴۹  
اصحاب — صحابہ  
اصفہان ۲۶، ۴۶  
اصفی الموارد ۳۷  
اصول الفصول ۱۲۷  
اصول الفقہ الاسلامی ۱۱۳  
اصول نقشبندیہ ۵۵، ۵۹، ۶۰،  
۶۲-۶۴، ۱۳۸  
الاعلام ۱۱۴، ۱۳۵  
افشار، ایرج ۴۱، ۴۸  
افشنہ ۱۱۴  
افضل الدین کاشانی — بابا افضل  
کاشی  
افغانستان ۳۹، ۹۰  
افغانی نویس، عبداللہ ۳۹  
اکتفاء القنوع بما هو مطبوع ۴۵  
الجام العوام فی علم الکلام ۷۱  
الغیبیک تیموری ۱۵، ۱۹، ۶۷  
الوفسن ۴۴  
الیاس عشقی، شیخ ۲۲، ۲۳  
امامی اصفہانی، خواجہ عبداللہ  
۲۳

- الاوراد البهائیه ۴۵  
اوراد صغیر ۴۵  
اولیای کبیر (= کلان) ۳۴، ۳۵، ۵۸، ۱۱۵، ۱۱۶  
اویس قرنی ۱۵، ۲۵، ۱۳۲  
اویسیان ۱۳۲  
اهل بیت ۲۶، ۲۷، ۱۲۳  
اهل سنت و جماعت ۲۶، ۲۷، ۵۱، ۵۲  
ایا صوفیه ۸۸  
ایران ۱۱، ۲۴  
ایرانیان ۲۷  
ایضاح الطریقه ۵۱  
الایضاح المسترشد ۱۲۷  
ایضاح المکنون ۴۵، ۷۲، ۷۳  
ایلخانان ۲۴  
ائمه اثنا عشر (= ائمه اهل بیت)  
۱۱، ۱۲، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۷۰، ۱۲۱  
اینبکته ۴۳  
اینندیا آفیس ۷۵  
ایوانف، ولادیمیر ۷۵  
بابا افضل کاشی ۱۳۷  
بابا صاحب سرمست ۴۱  
بابر، ابوالقاسم ۱۷  
بابینگر ۳۸، ۶۷، ۷۱، ۸۰  
بازتلد ۳۸  
الباقر، محمد بن علی ۱۲  
باورد ۲۱  
بایزید بسطامی ۱۲، ۱۷، ۲۰، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۱۲۰ - ۱۲۹، ۱۴۸  
بایزید بسطامی دوم ۱۲۷-۱۲۹  
بخارا ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۳۲، ۳۳، ۳۵-۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۶، ۶۸، ۷۸، ۱۱۴-۱۱۶، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۱  
البخاری، محمد بن اسماعیل ۱۱۴، ۱۴۱، ۱۴۷  
بدخشی، نورالدین جعفر ۱۲۲  
بروکلمان، کارل ۶۷  
برهان الدین، سید ۴۰  
برهان الدین پارسا ← پارسا، ابونصر  
برهان قاطع ۳۹، ۱۳۳، ۱۳۴  
بستان السیاحه: ۲۶، ۳۲، ۴۶  
بسطام ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۳  
بسطامی ← بایزید بسطامی  
بشرحافی ۶۳  
بصره ۱۱  
بطحا ۲۰  
بغداد ۱۱، ۲۴، ۱۴۸  
بغوی ۷۱  
بلاق ۴۰  
بلخ ۱۱، ۶۸، ۷۷  
بودلیان ← کتابخانه بادلان  
بهاء الدین عمر ۲۱، ۲۲  
بهاء الدین محمد عاملی ۱۲۳  
بهاء الدین نقشبند ۲، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳-۴۷، ۵۱-۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۲-۶۴، ۶۶، ۶۹

- تاریخ ملازاده ۱۱۵  
 تاشکند ۱۷، ۷۱، ۹۰، ۱۱۹  
 تایباد ۴۳  
 تبریز ۴۸  
 تبع تابعین ۲۸، ۱۱۴  
 تبیان الوسائل ۴۰  
 التحفة الاثناعشریه ۱۲۶  
 تحفة الاحرار ۱۳، ۳۰، ۵۶، ۱۳۴  
 تذکرة الاصفیاء ۳۶  
 تذکرة الاولیاء ۷۹، ۱۰۸، ۱۱۴،  
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶،  
 ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۹  
 تذکرة الماشقین ۳۶  
 تذکرة نصرآبادی ۴۸  
 ترجمه تاریخ نیشابور ۱۱۴  
 ترجمه و تفسیر فاتحة الكتاب  
 ۶۵، ۷۲، ۸۷  
 ترمذ ۴۶، ۶۸، ۸۲، ۱۳۴، ۱۳۵،  
 ۱۴۱  
 ترمذی، محمد بن عیسی ۱۴۱  
 ترمذی، محمد بن علی ← حکیم  
 ترمذی  
 الترونجی، مأمون بن احمد ۴۵  
 التعرف ۱۴۶، ۱۴۷  
 تعریفات الجرجانی ۱۱۳  
 تفسیر ثمانیه ۷۱  
 تفسیر خواجۀ پارسا ۷۱  
 تفسیر الطبری ۱۲۷  
 تقی، امام محمد ۴۰  
 تکملة نفحات الانس ۲۹، ۱۱۱،  
 ۱۱۵، ۱۳۶  
 تنویر القلوب ۴۶، ۴۷، ۵۵، ۵۶،  
 ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۱۱۳  
 ۷۰، ۷۵، ۷۸، ۸۰، ۹۱،  
 ۱۱۳، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۳،  
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱  
 نیز ← خواجۀ ما  
 بهائیه ۲۹  
 البهجة السنیة ۲۸، ۴۶، ۴۷،  
 ۵۷، ۶۰، ۱۲۵  
 بیان الفرق بین الصدر و القلب  
 ۱۳۵  
 بیانی، مهدی ۱۳۸  
 بیروت ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۴۶  
 بیضاوی ۷۱  
 پارسا، ابونصر ۷۶، ۷۷  
 پارسا، محمد ۲، ۹، ۱۵، ۱۶،  
 ۲۶، ۶۵-۷۰، ۷۲، ۸۰، ۹۱،  
 ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۵،  
 ۱۴۴، ۱۴۶  
 پاریس ۷۵  
 پتنه ۸۹  
 پطروشفسکی ۱۳  
 پیامبر ← محمد (ص)  
 پیغامبران (= پیغمبران) ۱۴،  
 ۵۲، ۷۰. نیز ← انبیا  
 تابعین ۲۸، ۱۱۵  
 تاج الدین السبکی ۱۱۳  
 تاج الدین صدر رازی ۷۱  
 تاریخ ایران از دوره باستان تا  
 پایان سده هیجدهم ۱۴  
 تاریخ بخارا ۱۱۴  
 التاریخ الكبير (: بخاری) ۱۱۴  
 التاریخ الكبير (: طبری) ۱۲۷



- توران ۱۱  
تهران ۱۱، ۱۳-۱۵، ۲۰، ۲۱،  
۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۷، ۴۱،  
۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۷۳، ۸۴،  
۸۹، ۱۰۷-۱۰۹، ۱۲۲-۱۲۴  
تیمور ۱۵، ۲۴  
تیموریان (= امرای تیموری)  
۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۱، ۲۳-  
۲۶، ۴۱، ۴۸
- جام ۶۸  
جامع الاسرار و منبع الانوار ۱۰۹،  
۱۲۲  
الجامع الصغير ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۲،  
۱۴۹  
جامع کرامات الاولیاء ۱۳۳،  
۱۴۱  
جامع مفیدی ۴۸، ۴۹  
جامی، عبدالرحمن ۱۱، ۱۴، ۱۹،  
۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۵،  
۳۷، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۸،  
۷۱، ۷۲، ۷۷، ۸۰، ۹۲، ۱۳۲،  
۱۳۶، ۱۴۹  
جبرئیل ۱۲۲  
جرجانی، سید شریف ← شریف  
جرجانی  
جزری، شمس الدین ۱۵، ۶۷  
جشن نامه پروین گنابادی ۳۰  
جعفر بن علی النقی (کذاب) ۱۲۶  
جعفر بن موسی بن جعفر ۱۲۶  
جعفر صادق ← صادق  
جلال الدین، سید ۴۰  
جلال الدین رومی ← مولوی
- جلال هروی ۶۰  
جنت ۵  
جمع الجوامع ۱۱۳  
جنید بغدادی ۱۰، ۳۷، ۶۳، ۱۴۰،  
۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷  
جواد، امام محمد بن علی ۱۲۶  
جوی مولیان ۴۳  
جهان آباد ۸۸  
جهانگشای جوینی ۲۴
- چرخ، یعقوب ۹، ۴۱، ۳۱، ۵۳،  
۶۱، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۶  
چشتی، احمد ۴۶  
چشتیه ۴۶  
چفانیان ۶۸، ۷۸  
چنگیز ۲۰  
چین ۴۴
- حاجی خلیفه ۴۵، ۷۱  
حاشیه قدسیه ۹۲  
حافظ، شمس الدین ۱۱۹، ۱۳۴  
حافظ الدین بخاری ۶۶  
حافظ الدین پارسا ← پارسا،  
ابونصر  
الحافظی ← پارسا، محمد؛ حسام-  
الدین یوسف  
حبیب السیر ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۰،  
۴۴، ۶۵، ۷۰، ۷۷  
حبیب عجمی ۱۱، ۳۱  
حدائق الحقائق ۷۱  
الحدائق الوردیه ۳۰، ۳۲، ۳۳،  
۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۲،  
۴۳، ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۵۶، ۵۸



- الخانی، محمد ۲۸، ۴۶، ۱۲۵  
 ختلان ۲۴  
 ختم الاولیاء (= ختم الولاية) ۷۱، ۷۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۳  
 خجند ۱۴۰  
 خداقلی، شیخ ۲۳  
 خراز، ابوسعید ۶۳، ۱۴۶، ۱۴۷  
 خراسان ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۳۳، ۴۳، ۱۱۴  
 خرقانی، ابوالحسن ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۳۰، ۳۱، ۱۲۰  
 خزینة الاصفیاء ۳۶، ۴۰، ۴۴، ۶۹، ۷۸  
 خضر ۵۱، ۵۲  
 خلاصة المواهب السمرديہ ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۲، ۷۸  
 خلفای راشدين (= خلفای رسول) ۱۳، ۲۷، ۲۸  
 خليل آتا ۴۳  
 خليل تیموری، میرزا ۱۵، ۱۶  
 خواجگان (= خواجگانیہ) ۱۲، ۲۸، ۳۹، ۴۱، ۴۵، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۹، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۴۲  
 خواجہ بزرگ ۹، ۱۰، ۱۱۵. نیز  
 — عبد الخالق غجدوانی  
 خواجہ خرد ۱۳۶، ۱۱۵  
 خواجہ کلان ۱۱۵  
 خواجہ ما ۸، ۹، ۱۰، ۱۴، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸. نیز — بهاء الدین نقشبند
- ۶۰، ۶۲، ۷۸، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۴۱  
 الحديقة النديّة ۱۱، ۲۸، ۴۶، ۵۲، ۵۴، ۶۰، ۸۰، ۱۲۵  
 حروفیه ۲۴  
 الحریری، کمال الدین ۴۰  
 حسام الدین یوسف حافظی ۶۶  
 حسن بصری ۱۱، ۳۱  
 الحسن العسكري ۴۰، ۱۲۶  
 حسن عطار — عطار، حسن  
 حضرت عزیزان — رامتینی  
 حسین بن علی ۱۲  
 حقایق التفسیر ۶، ۷۱، ۱۱۰  
 حکمت علی اصغر ۴۹  
 حکیم ترمذی، محمد بن علی ۲۵، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۵۷، ۷۱، ۷۹، ۸۲، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۳  
 حکیم سمرقندی، ابوالقاسم ۷۴، ۷۶  
 حلیة الاولیاء ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷  
 حمزه، امیر ۳۹  
 حمزة بن شمشاد ۴۵  
 حیات نامه ۴۵  
 حیدرآباد دکن ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۱  
 خارجه بن زید ۱۳۰  
 خالد شهرزوری ۲۹  
 خالد بن ولید ۱۲۷  
 خالديه ۲۹  
 الخانی، عبدالمجید ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۵۲، ۶۰، ۶۹، ۱۲۵

- خواجه ملای اصفهانی ۲۴، ۳۳، ۳۵  
 خواجه مولانا ۱۴  
 خواجه نوریان، فتحعلی ۴۴  
 خوارزم ۳۷، ۷۸  
 خواندمیر ۱۴، ۱۸، ۲۰  
 خوانساری، میرزا محمد باقر ۱۲۶  
 خیامپور، عبدالرسول ۴۸
- دارالکتب المصریه ۳۴، ۵۳، ۶۳، ۷۳، ۷۴، ۸۷، ۸۸، ۱۱۰  
 دارانی - ابوسلیمان دارانی  
 دانش‌پژوه، محمدتقی ۷۳، ۸۴، ۸۹  
 دانشگاه پنجاب ۷۴  
 دانشگاه تهران ۳۸، ۵۳، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۹، ۱۴۴  
 دانشگاه قاهره ۸۸  
 داود ۴۹، ۱۴۱  
 داودطایی ۱۱، ۳۱  
 داود قیصری ۱۳۰  
 دائرة المعارف اسلام ۳۵، ۱۳۵  
 دروازه آهنین ۱۱۴، ۱۱۵  
 دروازه حضرت شاه ۱۱۴  
 درویش فخرالدین ۲۳  
 درویش محمدترخان، امیر ۲۳  
 دشت ۱۸  
 دفتر کتبخانه ایاصوفیه ۴۵، ۸۸  
 دلیل‌العاشقین ۴۵  
 ده بهاءالدین (= قصر عارفان) ۴۰  
 دهلی ۵۶  
 دیباجه دوست محمد هروی ۳۹
- دیگ‌گران ۴۲  
 دیوان ابن الفارض ۱۰۷  
 دیوان حکیم افضل‌الدین ۱۳۷  
 دیوان سنایی ۱۳۸  
 دیوان شاه‌نعمه‌الله ۲۵  
 دیوان شمس (= دیوان کبیر) ۳۷، ۱۴۴  
 دیوان عطار ۱۳۷
- ذوالنون مصری ۶۳، ۶۵  
 ذهبی، شمس‌الدین ۱۴۵، ۱۴۶
- رامپور ۷۳  
 رامتین ۳۸  
 رامتینی، خواجه‌علی (= حضرت عزیزان) ۹، ۳۰، ۳۵، ۳۷، ۴۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸  
 راهنمای کتاب (مجله) ۷۴  
 ربانی، حامد ۱۳۸  
 ربیع‌الیحمدی ۱۱۴  
 رساله آداب طریقت ۳۵  
 رساله انسیه ۳۱، ۴۱، ۵۳، ۶۰، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۶  
 رساله بدوشان ابی‌عبدالله ۱۳۵  
 رساله تحقیقات ۷۳  
 رساله خواجه‌حسن عطار ۵۱، ۵۹، ۷۸  
 رساله در تحقیق زمان و مکان ۷۴  
 رساله در ذکر ۷۲ فرقه اسلام ۷۶  
 رساله راهنمای عقده‌گشای ۶۰  
 رساله سخنان خواجه پارسا ۷۵، ۹۲  
 رساله سخن راست ۷۴

رسالة عقايد ۷۴

رسالة في حقيقة العشق ۱۴۸

الرسالة القدسية البهائية - قدسيه

الرسالة القشيرية ۵۳، ۵۴، ۵۱

۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹

۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶

رسالة كشفية ۷۴، ۸۵، ۸۷

رسالة كلمات مختلفه ۷۶

رسالة مسألة خلق الافعال ۷۴

رسالة نور وحدت ۱۳۶

رسالة نوريه ۶۰، ۶۳، ۶۴

رسالة وصيت نامه ۳۴، ۳۵

رستم ۱۳۸

رسول الله ۱۳، ۲۶، ۳۱، ۴۱

۴۴، ۴۷، ۵۲، ۶۰، ۷۲، ۱۴۶

رسل ۱۴۳. نیز - انبياء

رشحات عين الحياة ۱۰، ۲۳، ۲۷

۲۹، ۳۲، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۵۵

۶۰، ۶۲، ۷۰، ۷۵، ۷۸، ۸۰

۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۹

۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۴۰

۱۴۲

الرضا، علي بن موسى ۱۱، ۲۷

۳۱، ۴۰، ۱۲۵

رمز الاقطاب ۷۳

رودباري، ابوعلی ۱۰

روضات الجنات في احوال العلماء

والسادات ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷

روضات الجنات في اوصاف مدينة

هرات ۲۰، ۲۱، ۴۳، ۴۷

۱۱۱

روضات الجنان و جنات الجنان

۶۵

روضة السلام ۴۰، ۶۵

روضة الشهداء ۲۶، ۲۷

روضة الناظرين ۱۲۵

روم ۳۲، ۴۸

رياحي، محمد امين ۱۳۸

ريحانة الادب ۴۵

ريورتون ۴۳، ۱۳۳

ريوگر ۳۵، ۳۶

ريوگری - عارف ريوگری

الزركلي، خير الدين ۱۱۴

زمخشري ۷۱

زنكي آتا ۳۸

زيد بن حارثه ۴۱

زين الدين ابو بكر تايب آبادي ۴۳

زين الدين خوافي ۲۱، ۲۲، ۶۹

زين العابدين علي بن الحسين ۱۲

زين العابدين، سيد ۴۰

ژنده پيل، احمد جام ۷۲، ۸۷

سادات حسيني ۴۰

سبزوار ۲۷

ستوده، منوچهر ۳۳

سته ضروريه ۸۷

سمری سقطی ۶۳

سعد الدين كاشغري ۱۲، ۲۱

۲۲، ۵۵، ۶۰، ۱۱۵

سعيداي يزدي ۴۹

سعيدخان بهادر جنگ ۸۹

سعيد ففاني، مير ۴۹

سعيد بن المسيب ۱۳۰

سفیان ثوری ۴۲

سفينة الاولياء ۳۶



- سقر ۴  
سلجوقی، فکری ۳۹  
سلسله الذهب ۱۵، ۲۰، ۲۶، ۱۳۶  
سلسله العارفین ۱۸  
سلمان فارسی ۱۳، ۳۰، ۳۱، ۱۳۰  
سلمی، ابو عبدالرحمن ۶، ۷۱، ۷۹، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸  
سلیمان بن احمد فرکتی ۶۵  
سلیمان کرمنی ۳۵  
سلیمان بن یسار ۱۳۰  
سماس ۳۸  
سماسی، محمد بابا ۹، ۱۰، ۳۰، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۱۱۵ - ۱۱۸  
سمرقند ۱۳-۲۳، ۴۱، ۴۳، ۶۷، ۱۱۴، ۱۱۵  
سمریه ۱۱۴  
سمعانی ۳۲، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۴۵  
سمنان ۴۳  
سنایی ۱۳۸  
سند ۱۱  
سنن ابن ماجه ۱۳۱  
السنهوتی، یس بن ابراهیم ۳۵، ۱۲۵، ۵۲  
سنیان - اهل سنت و جماعت  
السواد الاعظم ۷۴  
سوخاری ۳۹  
سهروردی - شهاب الدین  
سهروردی  
سهروردیه ۲۱
- سهل بن عبدالله تستری ۱۴۰  
سیاحت درویشی دروغین ۴۰، ۴۴  
سیدآتا ۳۸  
سیداحمد - سیدآتا  
سیدامیر کلال - امیرکلال  
سیدتقی خلوتی ۴۰  
سیدقاسم انوار - قاسم انوار  
سیدنعمه الله ولی - نعمه الله ولی  
سیره ابن هشام ۱۳۰  
سیف الدین محمود نقشبند ۴۹  
شافعی، امام محمد بن ادريس ۲۶، ۱۲۱  
شاکر الحنبلی ۱۱۳  
شام ۱۱، ۱۲۵  
شاهرخ تیموری ۱۴، ۱۶، ۲۱، ۶۸  
شاهرخیه ۱۷، ۱۸  
شاه نعمه الله ولی - نعمه الله ولی  
شاه نقشبند - بهاء الدین نقشبند  
الشبلنجی، مومن بن حسن ۱۲۱  
شبلی ۳۷، ۱۴۸  
شذرات الذهب ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۴۵  
شرح التأویلات ۷۱  
شرح تجرید ۱۲۲  
شرح جلال الدین المحلي ۱۱۳  
شرح فصوص الحکم ۷۲  
شرح کشاف ۷۱  
شرح گلشن راز ۱۲۳  
شرح مفاتیح ۱۲۶  
شرح مقدمه التائیه الکبری ۱۳۰



- ۱۲، ۳۰، ۴۰، ۱۲۱ - ۱۲۶،  
 ۱۲۹  
 صادقی کتابدار ۴۸  
 صالح بن یونس ۱۲۸  
 صحابه (= اصحاب رسول) ۱۲،  
 ۲۶، ۲۷، ۴۳، ۵۲، ۵۵، ۱۱۵،  
 ۱۱۷، ۱۳۱  
 صحاح سته ۷۰  
 صحیح بخاری ۷۶، ۱۳۷، ۱۴۶  
 صحیح ترمذی ۱۳۱  
 صحیح مسلم ۷۷  
 صدرالدین، امام ۳۲  
 صدیق ← ابوبکر صدیق  
 صدیقیه، ۲۸، ۳۱  
 صفا، ذبیح الله ۱۰۹  
 صفة الصفوة ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۱،  
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۵  
 صفی ← فخرالدین علی کاشفی  
 صفی الدین الحی ۲۱  
 صلاح بن مبارک بخاری ۷۵  
 الصلة بین التشیع والتصوف ۱۲۶  
 صنع الله نعمة الله ۲۳  
 صوفیان (= صوفیه) ۲۴، ۲۵،  
 ۳۱، ۵۳، ۱۱۳  
 صوفیان صفوی ۲۵  
 صوفیان نقشبندی ← نقشبندیان  
 طبری، محمد بن جریر ۱۲۷  
 طبقات ابن سعد ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۹  
 طبقات الشافعية اسنوی ۱۴۵  
 طبقات الصوفية انصاری ۱۴۰،  
 ۱۴۴  
 شرح المنار ۱۱۳  
 شرح المواقف ۱۲۴  
 شرف الدین کشمیری نقشبندی  
 ۴۰، ۶۹  
 شریبه، نورالدین ۱۱۰  
 شریف جرجانی ۷۸، ۱۱۳، ۱۲۵  
 شطار (= شطاریه) ۲۳  
 شعبان، سید ۴۰  
 شمس الاثمة حلوانی ۶۶  
 شمس الدین تبریزی ۱۱۱  
 شوروی ۹۰  
 شوشتری ← قاضی نورالله  
 شوشتری  
 شهاب الدین بیرجندی ۷۶  
 شهاب الدین بن بنت امیر حمزه  
 ۳۹  
 شهاب الدین سهروردی، عمر ۴۲،  
 ۷۱، ۱۰۰، ۱۴۷  
 شهاب الدین سهروردی، یحیی ۱۴۸  
 الشیبی، کامل مصطفی ۲۴، ۲۶،  
 ۱۲۶  
 شیخ اکبر ← ابن العربی  
 شیراز ۲۳، ۴۸  
 شیرانی، محمود ۷۴، ۸۵، ۸۹  
 شیروانی، زین العابدین ۲۶، ۳۲،  
 ۴۶  
 شیعه (= شیعیان) ۲۴، ۲۵، ۷۰،  
 ۱۲۲  
 صاحبزاده، محمد اسعد ۲۸، ۶۰،  
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷  
 صادق، امام جعفرین محمد ۱۱،

- طبقات الصوفیة سلمی ۶، ۵۳، ۶۳، ۶۷، ۷۹، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸
- الطرازی، نصرالله مبشر ۳۴، ۷۳، ۷۴، ۸۸
- الطرائف ۱۲۲
- طرائق الحقائق ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۳۱-۳۲، ۴۰، ۴۴-۴۶، ۷۷، ۱۲۴، ۱۲۷
- الطرنوی، مأمون بن احمد ۴۵
- طوس ۴۳
- طهران - تهران
- طیبی ۷۱
- طیفور بن عیسی - بایزید بسطامی
- طیفوریه ۲۸، ۳۱
- عارف حکمت ۸۹
- عارف دیگت گرانی ۴۲، ۷۰
- عارف ریوگری ۹، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸
- عارف کلال ۱۳۴
- عباس بن عبدالمطلب ۶۹
- عبدالجلیل امام ۳۲
- عبدالحلیم محمود ۱۴۶
- عبدالحی (کاتب) ۸۵
- عبدالخالق غجدوانی ۸-۱۱، ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۳۸، ۵۲-۵۴، ۵۸، ۵۹، ۹۹، ۱۱۴-۱۱۶، ۱۴۲
- عبدالرحمن بن العارث ۱۳۰
- عبدالرزاق کرمانی ۲۳
- عبدالعزیز دهلوی ۱۲۶
- عبدالعزیز نقاش ۴۸
- عبدالفور (کاتب) ۸۹
- عبدالفور لاری ۲۹، ۳۸، ۷۷، ۱۱۱، ۱۳۶
- عبداللطیف تیموری ۱۷، ۱۹
- عبدالله، سید ۴۰
- عبدالله انصاری، خواجه ۱۴۰
- عبدالله بن جعفر طیار ۶۵
- عبدالله خجندی ۴۶، ۱۴۰
- عبدالله دهلوی ۵۱
- عبدالله بن عبدالوهاب ۱۲۸
- عبدالله بن علی ۱۲۸، ۱۲۹
- العبر فی خبر من غیر ۱۲۱، ۱۴۵، ۱۴۶
- عبر العاشقین ۱۴۶
- عبدالله احرار - احرار
- عبدالله خان شیبانی ۱۸
- عبدالله بن عبدالله ۱۳۰
- عتر، نورالدین ۱۰۸
- عثمان (خلیفه) ۱۳
- عثمان اسماعیل یحیی ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۳۵
- عذیوت ۴۳
- عراق ۱۷، ۲۴
- عراقی، فخرالدین ۸۶، ۱۴۹
- عرب ۴۱
- عروة بن الزبیر ۱۳۰
- عزالدین کاشانی ۷۹، ۱۰۷، ۱۴۷
- عسکری - الحسن العسکری
- عشرة مبشره ۱۳
- عشقی - الیاس عشقی

- عشقیه (= عشقیان) ۲۲، ۲۳  
 عصام الدین (شیخ الاسلام) ۶۷  
 عطار، حسن ۱۴، ۵۱، ۷۸  
 عطار، علاءالدین محمد ۷، ۹  
 ۲۳، ۴۱، ۵۱، ۶۲، ۶۳، ۶۹  
 ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۱۱۷  
 عطار، فریدالدین ۱۵، ۲۹، ۵۶  
 ۶۹، ۷۹، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۳۲  
 ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۸  
 عقاید ۷۶  
 علاءالدوله سمنانی ۳۷، ۱۱۱  
 علاءالدین آپیزی ۵۵  
 علاءالدین عطار - عطار،  
 علاءالدین  
 علاءالدین علی ۱۱۱  
 علاءالدین غجدوانی ۶۲  
 علامه حلی ۱۲۲  
 علائیه ۲۹  
 علوم الحدیث ۱۰۸  
 علی اکبر ۴۰  
 علی بن ابی طالب ۱۱-۱۳، ۲۵-  
 ۲۷، ۳۱، ۸۶  
 علی بن جعفر البغدادی ۱۲۸  
 علی بن الحسن الترمذی ۱۲۸  
 علیشیر نوایی، امیر ۷۱، ۴۹  
 علی نقی ۴۰  
 عمر بن الخطاب ۱۳  
 عمر شیخ ۱۸  
 عمر قیس ۱۲۸  
 عمی بسطامی ۱۲۸، ۱۲۹  
 عوارف المعارف ۵۳، ۶۱، ۷۱  
 ۷۹، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۶
- ۱۴۸-  
 عودة الصفات ویدنها ۱۴۷  
 غجدوان ۳۲، ۳۳، ۲۵  
 غجدوانی - عبدالخالق غجدوانی  
 غزالی، محمد ۱۰، ۵۴، ۷۱، ۱۲۰  
 غلاة شیعه ۲۴، ۲۵  
 غلام سرور لاهوری ۳۶، ۴۴  
 غلام علی - عبدالله دهلوی  
 غیاث الدین نقشبند یزدی ۴۷، ۴۸  
 غیاث اللغات ۱۴۳  
 فاروقی، احمد - مجدد الف ثانی  
 فاضل، علی ۱۴۶  
 فتوت نامه سلطانی ۲۷، ۷۲  
 الفتوحات المکیة ۱۳۱، ۱۳۲  
 ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۸  
 فخر رازی ۱۲۲  
 فخرالدین علی کاشفی ۱۰، ۱۳  
 ۱۶، ۲۳، ۲۷، ۳۴، ۴۰، ۵۵  
 ۵۶، ۷۵، ۷۸، ۱۱۸، ۱۲۴  
 فرعون ۱۰۹  
 فرکت ۱۹  
 فروزانفر، بدیع الزمان ۳۷، ۱۰۸  
 ۱۴۴  
 فرهنگ ایران زمین ۳۳، ۳۶، ۶۰  
 فرهنگ نظام ۱۳۴  
 الفریانی، محمد بن یوسف ۱۲۸  
 فصل الخطاب ۲۶، ۶۵، ۶۹-۷۱  
 ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۱۳۵، ۱۴۶  
 فصوص الحکم ۷۲، ۷۳  
 الفصول الستة ۷۳



- فصیح حیدری ۱۲۵  
 فضل‌الله بن روزبهان ← خواجه  
 ملای اصفهانی  
 فقهای سبعه ۱۲، ۱۳۰  
 الفکر الشیعی والنزعات الصوفیه  
 ۲۶، ۲۴  
 فناری، شمس‌الدین محمد ۶۹  
 فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی  
 ۷۳  
 فهرست کتابخانه اهدائی مشکوة  
 ۷۳  
 فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه  
 تهران ۸۹  
 فهرست مخطوطات شیرانی ۷۴،  
 ۸۹، ۸۵، ۷۶  
 فهرست میکروفیلیمها ۸۴، ۸۶  
 فهرست نسخه‌های خطی شرقی در  
 اکادمی علوم ازبکستان ۹۰  
 فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۳۴،  
 ۷۵، ۳۵  
 فهرست نسخه‌های خطی فارسی و  
 تاجیکی ۳۹  
 فهرس المخطوطات الفارسیة ۳۴،  
 ۸۸، ۷۳  
 الفیوضات الاحسانية ۴۵  
 الفیوضات الخالدية ۲۸، ۶۰، ۸۰،  
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷  
 قازان ۱۱  
 قاسم انوار، سید ۲۱، ۲۲، ۴۱،  
 ۱۱۹  
 قاسم بن محمد بن ابی بکر ۱۲، ۱۳،  
 ۳۰، ۳۱، ۴۰، ۱۳۰، ۱۴۲  
 قاضی نورالله شوشتری ۲۵، ۲۷،  
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷  
 قاهره ۳۲، ۳۴، ۴۶، ۶۰، ۷۳،  
 ۸۸، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۱،  
 ۱۴۶  
 قثم شیخ ۴۲  
 قثم بن عباس ۱۱۴  
 قدسیه ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۱، ۳۸،  
 ۴۱، ۴۵، ۵۰، ۵۲، ۵۸، ۶۰،  
 ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۴-۸۰، ۸۴-  
 ۹۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۴،  
 ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶  
 القدسیة النقشبندیة ← قدسیه  
 قرآن ۳، ۴۲، ۴۳، ۷۱، ۷۲، ۷۹،  
 ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳  
 قرشی ۴۳  
 قزوینی، محمد ۲۴، ۱۳۴  
 قسطنطنیه ۱۱  
 قشلاق خواجه مبارک ۴۳  
 قشیری ۵۴، ۱۲۸، ۱۴۰  
 قصر عارفان ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴،  
 ۱۱۸  
 قصر هندوان ← قصر عارفان  
 قطب‌الدین نقشبند یزدی ۴۹  
 قفقاز ۱۱  
 قلندران ۲۵  
 قم ۱۲۳  
 قندز ۱۸  
 قندیه ۴۱، ۱۱۵  
 قوام‌الدین البخاری ۸۸  
 قوت‌القلوب ۱۳، ۷۹، ۱۱۳، ۱۳۰،  
 ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۶  
 قونیہ ۳۸، ۷۷



- قزیزل رباط ۴۳
- کابل ۲۹، ۳۹، ۱۳۶
- کاشان ۴۸
- کاشغری ← سعدالدین کاشغری
- الکاظم، امام موسی بن جعفر ۱۱، ۴۰
- کانپور ۱۰، ۳۶
- کاشفی، علی ← فخرالدین علی کاشفی
- کاشفی، ملاحسین ۲۴، ۲۶، ۲۷
- کبرویه ۲۱
- کتابخانه آستان قدس رضوی ۷۳
- کتابخانه آکادمی علوم ازبکستان ۹۰
- کتابخانه انستیتو ملل خاور ۳۴
- کتابخانه ایندیا آفیس ۸۹
- کتابخانه بادلیان ۳۱، ۴۱، ۵۳، ۸۹، ۱۳۷
- کتابخانه دانشگاه پنجاب ۷۴، ۸۵، ۸۹
- کتابخانه عارف حکمت ۸۹
- کتابخانه مجلس شورای ملی ۷۴
- کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ۷۳
- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۷۱، ۷۳، ۸۴، ۸۶، ۸۹
- کتابخانه ملی پاریس ۲۹، ۵۱، ۵۵، ۸۵
- کتابخانه ملی ملک ۳۴، ۶۵، ۷۲، ۷۴، ۸۶، ۸۷، ۹۰
- کتابخانه موزه بریتانیا ۳۲، ۳۳، ۷۵
- کتابخانه موزه کابل ۹۰
- کتابخانه ایاصوفیه ۴۵، ۸۴، ۸۸
- کتابخانه اسعد افندی ۷۱
- کتابخانه بایزید ۱۰۹
- کتابخانه سلیم آغا ۷۱، ۷۹، ۱۴۷
- کتابخانه شهید علی ۷۳
- کتابخانه محمد مراد ۷۱
- کر بین، هانری ۱۰۹
- کرمیه ۴۳
- کش ۴۳
- کشاف ۷۱
- کشاف اصطلاحات الفنون ۱۱۳
- کشاوری، کریم ۱۳، ۱۴
- کشاوری و مناسبات ارضی ۱۳
- کشف الظنون ۳۵، ۴۵، ۷۱، ۷۳، ۱۳۵
- کشف المحجوب ۷۱
- کشکول بهایی ۱۲۲-۱۲۴
- کلایذی ۱۴۷
- کلال ← امیر کلال
- کلمات بهاءالدین نقشبند ← قدسیه
- کلمات خواجه پارسا ۷۵
- کلمات قدسیه ← قدسیه
- کلیات عراقی ۱۴۹
- کمال گچکولی ۷۷
- کمشیانوی احمد ضیاء الدین ۴۶
- کنز العمال ۱۳۱
- کنوز الحقائق ۱۳۶، ۱۴۴
- الکوثری، محمد زاهد ۴۰
- کوشک هندوان ← قصر هندوان
- کوفین ۴۳
- کوهک (رود) ۴۲
- کیوان سمیعی ۱۲۳

مجددی فاروقی، ابوالحسن زید

۵۶

مجددیه ۲۹

مجدالدین بغدادی ۵، ۱۱، ۴۴

مجدوبغلیشاه ۲۶

مجله اسلام ۶۷

مجله مطالعات اسلامی ۷۵

مجمع الخواص ۴۸

مجموعه در ترجمه احوال شاه

نعمه الله ۲۳

محبوبیه ۷۳

محبوب، محمد جعفر ۲۷، ۳۳،

۴۴

محمد (رسول الله صلعم) ۱۱، ۱۲،

۱۴، ۲۶، ۳۱، ۵۱، ۵۲، ۵۷،

۱۱۷، ۱۲۲، ۱۳۲

محمد (پدر بهاءالدین نقشبند)

۴۰، ۴۱

محمد اصغر (= خواجه خرد)

۱۱۵

محمد اکبر (خواجه کلان) ۱۱۵

محمد امین الکردی ۳۶، ۴۰، ۴۶،

۵۲، ۵۵، ۱۱۳، ۱۲۵

محمد امین بن محمود بخارایی ۷۱

محمد بشیر حسین ۷۴، ۸۵

محمد بن جریر ← طبری

محمد بن جعفر ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶

محمد جوکی ۱۷

محمد جهانگیر، میر ۱۵

محمد خان شیبانی ۱۸، ۳۳

محمد زاهد ۱۷، ۱۸، ۱۳۳

محمد زاهد کابلی ۷۳

محمد بن سلیمان بغدادی ۱۱

الکیالی، عبدالقادر ۴۵

گچکولی ← کمال گچکولی

گوتنگن ۱۳۰

گوهرین، سیدصادق ۱۰۸

لاهور ۷۴، ۸۵، ۸۹

لاهیجی، شمس الدین ۱۲۳

اللباب فی تحریر الانساب ۶۶،

۱۴۵

لغات عامیانه فارسی افغانستان

۳۹

لفت نامه دهخدا ۴۷، ۱۳۴

لکنو [= لکنهو] ۸۷، ۱۳۶

اللمع ۱۲۸، ۱۴۶

لمعات ۸۶، ۱۴۹

اللؤلؤ المرصوع ۱۰۸

لیدن ۱۳۴، ۱۴۶

ماسینیون ۱۳۵

مالك بن انس، امام ۳۲

ماوراءالنهر ۸، ۹، ۱۴، ۱۶،

۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۳۲، ۳۳،

۴۳، ۴۶، ۶۷، ۷۶، ۱۱۴

مثنوی مولوی ۲۷، ۱۰۷، ۱۱۲،

۱۲۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷،

۱۳۹، ۱۴۲

مجالس المؤمنین ۲۷، ۱۲۲،

۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶

مجالس النفائس ۲۱، ۲۷، ۴۱،

۴۹، ۷۷

المجد التالذ ۱۲۵

مجدد الف ثانی، احمد ۲۹، ۵۳،

۵۸، ۵۶

- ۲۸، ۴۶، ۵۱، ۱۲۵  
 محمد طاهر نقاش ۴۸  
 محمد عبدالستار خانصاحب ۸۷  
 محمدعلی کرمانشاهی ۱۲۶  
 محمد قاضی ۱۸  
 محمد معیایی ۱۷  
 محمد مفید مستوفی یزدی ۴۸  
 محمد بن منور ۱۰۹، ۱۲۱  
 محمد بن الواسع ۸، ۱۱۴، ۱۱۶  
 محمود، سید ۴۰  
 محمود تیموری، سلطان ۱۶، ۱۸، ۲۰  
 محمود خان شیبانی ۱۸  
 محیی الدین ابن العربی ← ابن-  
 العربی  
 مخدوم نیشابوری، میر ۴۱  
 مدرسه خانیه ۱۸  
 مدینه ۶۸، ۶۹، ۷۷، ۸۹، ۱۰۸  
 مرآت الحق ۲۶  
 مرزبان نامه ۱۳۴  
 مرصاد العباد ۷۹، ۸۰، ۱۳۴  
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۶  
 مرو ۱۴، ۱۷، ۴۳، ۱۱۴  
 مزار بهاء الدین ۴۴  
 مزار ژنده پیل ۷۲، ۸۷  
 مزار مزداخن ۱۱۶  
 مساوات، جلال الدین ۶۷  
 مسجد جامع بخارا ۱۶  
 مسکو ۳۶  
 مسند ابن حنبل ۱۳۱  
 مشارق ۷۶  
 مشایخ ترك ۳۸  
 مشكلات نفحات الانس ۳۸، ۷۷  
 مشهد رضوی ۴۳، ۷۳، ۷۴  
 مصابیح ۷۶  
 مصباح الهدایه ۶۱، ۷۹، ۱۰۷  
 ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲  
 ۱۴۶، ۱۴۷  
 مصر ۱۱، ۲۸، ۶۳، ۶۹، ۷۳  
 ۷۴، ۸۷، ۱۰۸-۱۱۰، ۱۲۱  
 ۱۳۱، ۱۳۳  
 مطرزی ۱۳۳  
 معارف بهاء ولد ۱۰۸  
 معالم التنزیل ۷۱  
 معجم البلدان ۱۲۷  
 معجم المطبوعات ۴۵  
 معروف کرخی ۱۱، ۳۱  
 معروفیه ۲۶، ۳۱  
 معزالدین حسین، ملک ۴۳  
 معین الفقراء ۱۱۵  
 المغرب ۱۳۳  
 مغولان ۲۴  
 مقالات خواجه بهاء الدین ←  
 قدسیه  
 مقامات امیرکلال ۳۹  
 مقامات بهاء الدین نقشبند ۹  
 ۴۰، ۴۱، ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۷۸  
 مقامات عارف ریوگری ۳۶  
 مقامات عبدالخالق غجدوانی ۳۳  
 المقصد الاسنی ۷۱  
 مکتوبات امام ربانی ۱۱۵  
 مکه ۶۷، ۶۸، ۷۱  
 ملا حسین واعظ ← کاشفی  
 مناسک الحج ۷۳  
 مناهج السیر ۵۶-۵۸، ۶۰، ۶۱  
 ۶۴



- منابق شاه نعمه الله ولي ۲۳، ۲۴  
مناوی ۱۴۲  
منیع الاسرار ۴۵  
المنتظم ۱۴۵  
منزوی، احمد ۳۴، ۳۵، ۷۱، ۷۳-  
۷۵  
منزوی، علی نقی ۱۱۰  
المنقذ من الضلال ۷۱  
منطق الطیر ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۳۲،  
۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳  
المواهب السرمديه ۳۷، ۳۸، ۵۲،  
۱۲۵  
موزة بریطانیا ۳۴، ۷۵، ۸۶،  
۱۱۰  
موسی ۴، ۵۱، ۶۲، ۱۱۱، ۱۴۳  
مولوی، جلال الدین ۲۷، ۳۷، ۶۸،  
۱۰۷-۱۱۲، ۱۲۰، ۱۴۴  
موله، مارپژان ۷۵  
مؤمن خراسانی، محمد بن عیسی  
۱۲۴  
مهاجرین ۱۳۰  
مهمان نامه بخارا ۱۸، ۳۳، ۴۰،  
۱۱۵  
میرجمال قلندر ۲۲  
میزان الاعتدال فی نقد الرجال  
۱۱۴  
نامه دانشوران ۱۲۳، ۱۲۶  
نامه مینوی ۲۳  
نایب الصدر شیرازی ۲۲، ۳۲،  
۳۳، ۴۴، ۴۶، ۷۷، ۱۲۷  
نبی اکرم - محمد  
نجم الدین رازی ۷۹، ۱۳۷  
نجم الدین کبری ۱۵  
نخشب - نسف  
نرخشی ۱۱۴  
نزهة القلوب ۲۷  
نسخة الحق ۱۰۹  
نسف ۴۳، ۶۸  
نسفی، نجم الدین عمر ۷۱  
نشریه نسخه های خطی ۷۳، ۸۹  
نصایح ۳۴  
نصرآبادی، ابراهیم بن محمد ۵۴،  
۱۱۳  
نصرآبادی، محمد طاهر ۴۸، ۴۹  
نظام الدین خاموش ۱۵، ۲۱  
نعمه الله ولی، سید ۲۳، ۲۴، ۲۵،  
۲۶، ۷۷  
نعمه اللهیان ۲۳، ۲۵  
نفعات الانس ۱۱، ۱۲، ۲۳، ۲۴،  
۲۹، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۱،  
۴۳، ۵۱، ۵۳، ۵۸، ۶۸، ۶۹،  
۷۰، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۱۱۱  
۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰  
۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲،  
۱۴۴، ۱۴۵  
نفیسی، سعید ۳۳، ۳۵، ۳۶  
نقد النصوص ۷۲  
نقشبند - بهاء الدین نقشبند  
نقشبندیان (= نقشبندیه) ۹-  
۱۱، ۱۴-۱۷، ۱۹-۲۳، ۲۵،  
۳۲، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۵۱، ۵۴،  
۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۷۲،  
۸۰، ۸۵، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۰،  
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۵  
نقشبندیه احراریه ۲۹



- نقشبندیه مجددیه ۲۹  
نقشبندیه مجددیه خالدیه ۲۹  
نقش الفصوص ۷۲  
نوادر الاصول ۷۱، ۱۳۵  
نوائی، امیرعلیشیر ← علیشیر نوائی  
نور (کوه) ۲۲  
نورالابصار ۱۲۱  
نوربخش، سید محمد ۲۴، ۲۵  
نوربخشیه ۲۵  
نورالدین ابوالفتوح محدث ۱۲۵  
نورالهدایه والعرفان ۶۰  
النوری ۱۴۷  
النهایه فی غریب الحدیث ۱۴۱، ۱۴۹  
نیکلسن ۱۰۸  
نیل ۴، ۱۰۹  
وابکنی ۳۶  
الواردات ۴۵  
واسطی ۱۲۵  
وامبری، آرمینیوس ۴۴  
وحید دستگردی ۴۸  
وصایا ۳۴، ۵۳  
وفیات الاعیان ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۵  
هانسو ۱۱  
هجویری ۷۱  
هدایت، رضاقلی ۱۲۷  
هدایه الطالبین ۶۰  
هرات ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۴۳، ۶۸، ۸۷  
هفت اورنگ ۱۳، ۱۵، ۲۰، ۲۶  
۵۶، ۱۳۴، ۱۳۶  
همای، جلال الدین ۲۳، ۱۰۷، ۱۲۰  
همدانی، یوسف بن ایوب ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۳۸، ۴۴، ۱۱۵، ۱۰۰  
هند ۱۰، ۱۱، ۴۸، ۸۷  
یافعی، عبدالله ۱۴۵  
یاقوت ۳۲  
یشرب ۲۰  
یحیی بن معاذ ۱۳۵  
یسوی ← احمد یسوی  
یوسف ۱۳۳  
یوسف بن حسین رازی ۱۱۳  
یوسف بن محمد بن بندار ۱۲۸



# **QODSIYYAH**

**(Sayings of Bahā al-Din Naqshband)**

by

**Mohammad b. Mohammad Pārsā**

**(1348?-1420 A. D.)**

Edited by

**AHMAD TĀHERI IRAQI**

**Tehran**

**1975**

اختراعات و اکتشافات

ابوریحان بیرونی

از استاد جلال همائی

در ۷۲ صفحه قطع رقعی

---

شرح حال نابغه شهیر ایران

ابوریحان بیرونی

تألیف: علامه فقید علی اکبر دهخدا

در ۸۸ صفحه قطع وزیری

---

فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفانی

تألیف: دکتر سید جعفر سجادی

در ۵۸۰ صفحه قطع وزیری

---

حافظ و حافظ چه میگوید

از: دکتر محمود هومن

در ۴۵۰ صفحه قطع وزیری

---

کتابخانه طهوری - شاهرضا

مقابل دانشگاه

۶۶۸۲۳۵ } تلفن  
۶۴۶۳۳۰ }

بهای این کتاب ۳۰۰ ریال



# **QODSIYYAH**

**(Sayings of Bahā al-Din Naqshband)**

by

**Mohammad b. Mohammad Pārsā**

**(1348?-1420 A. D.)**

Edited by

**AHMAD TĀHERI IRAQI**

Tehran

1975